احوال پادشاهان هند

ابو المجد عبد الحق بن سیف الدین دهلوی بخاری
المتخلص به حقی

(سنه ۱۱٤۹ هج)

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء

وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر

[illegible]

الا ظل الله [illegible] جل جلاله و عم نواله [illegible]

عطا نمود [illegible] و ملک [illegible]

و ملک حقیقی [illegible] هرکدام [illegible]

[illegible] هر کرا خواهد دهد و هر کرا نخواهد [illegible]

داده باز ستاند [illegible] تعالی هرچه خواهد توانا و قادر است

و غالب [illegible] تمام [illegible] سلطنت و جهانبانی [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] پادشاهی [illegible]

و [illegible] قوت و قدرت [illegible] ذات پاک [illegible]

[illegible]

[illegible] وجود پادشاه [illegible] آباد جمالی [illegible]
[illegible] را [illegible] کرایش [illegible] باد [illegible]
[illegible] ضبط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهی [illegible]

این دو بار بیست [illegible] اول در چهار [illegible] بیت [illegible]

احوال چندین از پادشاهان [illegible] مسطور [illegible] تحقیق [illegible]

منتهی به تاریخ مذکور تا مبادی ایام هفتصد [illegible]

[illegible] احوال جماعتی که [illegible]

[illegible] و سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاهان اسلام [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] ناصر الدین [illegible] از طبقات ناصری کرده

سلطان غیاث الدین بلبن [illegible] سلطان [illegible] تا تاریخ [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] پادشاهی [illegible] در ادوار خاقانان پادشاهی دهلی بود [illegible]
[illegible] در دور سلطنت سلطان [illegible] عهد [illegible] زمان سریر [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی [illegible]
[illegible] آفاق و حاکم علی الاطلاق است [illegible]
[illegible] این [illegible] مجموعه حکایات بعنوان [illegible]
[illegible] نقل [illegible] کتب [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] تصویر [illegible] و وقت آن از آثار [illegible] کاتب [illegible]
[illegible] چون مردم روزگار [illegible]
درویش [illegible] پادشاهان [illegible] گشتی [illegible]
[illegible] تواریخ و حکایات [illegible] در راه تحقیق [illegible] روایات [illegible]
[illegible] نوشتی [illegible] ذکر [illegible] و اثبات [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] پادشاه
[illegible] شهر [illegible] آباد [illegible] شد
[illegible] گشت بعده [illegible] آباد [illegible] شد
[illegible] از ایران و توران و [illegible]

کرده و در صد و دو شکست یافت و در سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه دیگر باره سلطان معز الدین محمد بن

سام و او را شهاب الدین غوری نیز گویند فتح شد و رای پتهورا که

بزبان این دیار پتهورا گویند کشته شد و سلطان شهاب الدین [illegible] از ملوک [illegible]

بوده‌اند و پادشاهان عالی شان [illegible] بوده [illegible] کلاه [illegible]

از دیار [illegible] هندوستان [illegible] آنقدر [illegible] و یکی از

ایشان [illegible] بوده [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible] بوده [illegible]

سلطان قطب الدین [illegible] ترتیب [illegible] وسطی از [illegible]

و [illegible] قطب الدین ایبک [illegible] بود و در سنه تسع [illegible] خمسمائه [illegible] بابت [illegible]

بود [illegible] که سلطنت غور و غزنین داشت [illegible] کوت [illegible]

[illegible] و در سنه [illegible] خمسمائه [illegible] لشکر کشیده [illegible]

[illegible] ظاهر کرد [illegible] بر [illegible] از راه [illegible] و [illegible] بطرف [illegible]

لشکر کشیده [illegible] رای [illegible] بسیار [illegible] داشت لشکر اسلام

[illegible] و [illegible] مقام [illegible] و سلطان معز الدین [illegible]

[illegible] لشکر کشیده فتح کرد [illegible]

سال

[illegible] خسرو [illegible] بطرف [illegible]

[illegible] بحضرت سلطان معز الدین [illegible] و سلطان [illegible]

[illegible] در [illegible] کرده [illegible] وقت [illegible] حصار [illegible]

[illegible] امرای دولت خود را طلب کرده [illegible]

[illegible] خسرو ملک [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible]

[illegible] با امرای [illegible] و دولت سلطنت سبکتکین غزنوی

رسید و خسرو ملک طاقت مقاومت نداشته [illegible] سلطان

[illegible] گشت و [illegible] سلطان معز الدین محمد [illegible]

شد و ممالک هندوستان در ضبط او درآمد [illegible]

مراجعت کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] امرای دولت [illegible]

[illegible]

دادیگر بار سلطان معز الدین غازی سال دیگر با صد و بیست هزار سوار
بانتقام سال گذشته روی بهندوستان نهاد و هر دو لشکر [illegible] را [illegible]
کردانید و رای پتهورا [illegible] بر فیل سوار بود و از پشت [illegible] وقت [illegible]
پستی گرفتار آمد و بدست غازیان سلطان [illegible]
[illegible] آورند سلطان [illegible] ولی وی [illegible] لشکر بود
[illegible] فتح [illegible] سرستی و دار الملک اجمیر و [illegible] و ملک
قطب الدین ایبک را بقلعه کهرام [illegible] و مراجعت [illegible] قطب الدین
ایبک از قلعه کهرام بجانب میرت آمد و آن حصار را فتح کرد و [illegible] دهلی
را [illegible] در سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه بود و در
سنه تسع و ثمانین سلطان معز الدین از غزنین بجانب قنوج و بنارس لشکر
[illegible] و رای جیچند را منهزم کردانید و درین فتح [illegible]
فیل بدست آمد بعد از آن در ظل دولت [illegible] قطب الدین
ایبک که بنده از بندگان وی بود فتح بلاد هندوستان میکرد [illegible]
غیاث الدین محمد بن سام که برادر سلطان معز الدین [illegible]
[illegible] سلطان معز الدین بعزیمت غزای [illegible]

وحدو

بعد از دو سه روز که آن دیار را [illegible] تحت کرده باز بغزنین آمد و [illegible]

خوارزم آغاز نهاده [illegible] هندوستان [illegible] رحمت [illegible]

کشید و محمد خوارزمشاه از [illegible] منهزم شده بخوارزم رفت

میان [illegible] خوارزم بدست [illegible] ترکستان رفته

[illegible] ساخته بود چون شنید که جماعت

[illegible] آمده طوایف [illegible] از [illegible] فرستاد و [illegible]

[illegible] کرد و در وقت مراجعت بغزنین بر دست یکی از فدائیان

[illegible] بدرجه شهادت یافت و یکی از فضلای عصر

در تاریخ فوت وی گفته است   شهادت ملک بحر و بر معز الدین

کز ابتدای جهان شه چنو نیامد یک   سیوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو

فتاد در ره غزنین بمنزل دمیک   و خروج [illegible] بعد [illegible]

سال بود و آنچه از اموال و جواهر در خزانه غزنین جمع شده بود از

[illegible] بیرون بود و چنین گویند که از یک جنس الماس [illegible]

غزنه [illegible] هزار [illegible] من موجود بود دیگر جواهر

هم برین قیاس باید کرد پادشاهی سلطان معز الدین محمد بن سام از

ابتدای حکومت غزنین سی و [illegible] سال بود بعد از وی

هندوستان بر سریر سلطنت نشست اول سلاطین اسلام که در
بعد از فتح دهلی بر سریر نشست او بنده از غلامان ترک سلطان
معزالدین محمد سام را از جمله غلامان ترک و منتخب تمام جمیلی اشرف بود
قطب الدین را در ایام طفلی که او را از ترکستان آورده به شهر نیشاپور
و یکی از قضات نیشاپور که از اولاد امام اعظم ابوحنیفه کوفی بود حاکم
نیشاپور و مضافات او بود او را بخرید و در خدمت پسران خود او را
تعلیم کرد و سواری و تیراندازی بیاموخت بعد از فوت قاضی او را
به غزنین آوردند و سلطان معزالدین او را بخرید و وی بهمه اوصاف
حمیده و آثار پسندیده موصوف بود اما ظاهر جمالی نداشت و انگشت خنصر
وی شکسته داشت بدین سبب او را ایبک شل گفتندی وقتی در مجلس
عشرت سلطان معزالدین به هر یک از بندگان وی که حاضر بود نقود از
زر و سیم ساخته و ناساخته انعام کرد و آنچه از آن انعام به قطب الدین رسید
وی از مجلس عشرت برآمده تمامی آن را بر ترکان و فراشان و دربانان بخشید
چنانکه هیچ از آن باقی نماند دیگر روز این حکایت به سمع سلطان
رسانیدند سلطان را این شیوه جود و همت وی خوش آمد و او را به نظر عنایت
و قرب مخصوص گردانید و بعضی از اشغال پیش تخت و بارگاه او را

اشارت

بشارت فرزند دولتمدار بزرگ گشت و هر روز کمال او در جهانبانی بیفزود

بقوا … شد … دولت سلطانی در آن ولایات …

ا… بزرگ ساخت عظیم بر دست وی فتوحات

… فتح … بر دست وی شد و … و بعضی …

رفت و انتقام سلطان معزالدین را از کفار کشید و دیگر هندوستان

… ممالک چین از جانب مشرق فتح کرد چون … سلطان

وفات سلطان غیاث الدین محمود که برادرزاده سلطان معزالدین

بود قطب الدین را چتر فرستاد و لقب سلطانی داد و سلطان قطب الدین

در شهر … از … عزت لوهور کرد و … در شنبه …

ذی القعده سنه مذکوره بر سریر سلطنت لوهور جلوس فرمود و بعد از

… دار الملک غزنین برفت و آن ممالک را نیز در ضبط …

… تخت غزنین بود … و …

… داشت و وی در جود و بخشش بی نظیر بود و پادشاه

… بود … و صفت … او مثل …

نبود … بود … که … بود …

اوحدی که از شعرای وقت او بود در مدح او [illegible] است

ای بخشش یک توده جهان آورده [illegible] کار [illegible] [illegible] جان آورده

از رشک کف تو جوهر گرفته دل کان [illegible] [illegible] در میان [illegible]

سلطان قطب الدین بعد از آن بلوهور آمد چون قضای اجل در رسید در

سنه سبع وستمایه در میدان گوی باختن از اسپ خطا کرد و بیفتاد و جان

بحق تسلیم کرد و مدت ملک او از اول فتح دهلی تا بدین وقت بیست سال

بود و عهد سلطنت او با چتر و سکه و خطبه چهار سال و کسری بود ملوک

ملوک و امرا و اعیان دیدند که از برای تسکین فتنه و آرامش رعایا

و اطمینان قلوب لشکر [illegible] را که پسر سلطان قطب الدین ایبک بود

بر تخت نشاندند و سلطان قطب الدین را نظر ملک داری بر سلطان شمس الدین

بود او را پسر خوانده بود و اقطاع بداون او را سپرده بس ملوک و امرا

باتفاق او را از بداون آورده بر تخت مملکت دهلی نشاندند و دختر

سلطان قطب الدین در حباله او آمد و آرامشاه را تبعید کردند

[illegible] پادشاه عادل منصف کریم بزرگ و غازی

و مجاهد [illegible] عالم پرور و عدل گستر بود و در تعظیم مشایخ و علما و زهاد

رونق داده است نظر [illegible] از اصناف خلایق [illegible]

[illegible] و ملوک [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

و آفاق عالم بحضرت دهلی که دار الملک هندوستان است و مرکز دا[ئره]

اسلام و محور دین محمدی بحضرت احمدی و قبة الاسلام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آورد و [illegible]

بشمول کرامات آن پادشاه و [illegible] محط رحال افاضل آفاق و [illegible]

و [illegible] و [illegible] اهل عالم گشت و شمس الدین نیز از [illegible]

بود او را بدست یکی از اقربای [illegible] جمال او [illegible] شد و او

[illegible] عزت و [illegible] تربیت یافت و [illegible]

دیگر شد و از وی بدست یکی [illegible] و او را بحضرت غزنین [illegible]

و [illegible] ترک باین حسن و جمال [illegible]

[illegible] ذکر وی بگذشت سلطان [illegible]

[illegible] او را قیمت کردند [illegible] ترک [illegible]

بود [illegible] قیمت [illegible] فروختن [illegible]

چو سلطان معز الدین فرمود تا هیچ آفریده او را نخرد الکش بازرقی [illegible]

برد بعد از مدت سه سال بغزنین آورده [illegible] سلطان بگرد [illegible]

بخرد [illegible] سلطان [illegible] او را [illegible] قطب الدین ایبک [illegible]

[illegible] و در غزو نهرواله و گجرات بغزنین رفت و حکایت شمس الدین را استماع کرد

از سلطان معز الدین اجازت خواست تا او را بخرد [illegible] قطب الدین

[illegible] تا [illegible] بدهلی [illegible] قیمت [illegible] بخرید [illegible] بدهلی

او را با ترکی دیگر [illegible] کرد و امیر [illegible] کرد [illegible]

[illegible] روز بروز [illegible] سر جاندار

[illegible] بعد از ان [illegible] شد [illegible]

[illegible] گردانید بعد از ان چون [illegible]

[illegible] اقطاع بداون [illegible] بدو داد و وی

خدمت سلطان معز الدین قطب الدین در دیار خوارزم و ترکستان

[illegible] بزرگ کرد [illegible]

[illegible] سلطان

[illegible] بقا [illegible] کرد [illegible] باتفاق او را

بر تخت سلطنت دهلی بنشاندند و مدتی در زمان سلطنت خود بنفس خود
مفسدان را از اچه و ملتان و غیرها دفع کرد و بعضی مرتکب
قدر مرتبه فتح کرد و بعد از آن چند بار لکهنوتی و ...
مالوه و مندو و بعضی دیگر اکناف را فتح کرد از انجا بت بکرماجیت
کرد و از انجا بت بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی
در زیر پای مردم انداختند در سنه ثلاث و عشرین
و ستمایه عزیمت قلعه رنتنبهور کرد و در اندک مدت فتح آن قلعه نمود
در تواریخ اهل هند آورده اند که هفتاد و چند پادشاه به پای آن قلعه
آمده و هیچکس را فتح آن حصار میسر نشده و در سنه اربع و عشرین قلعه
مندو کرده و غنایم بسیار آورد و در خمس و عشرین از حضرت دهلی
لشکر بطرف بلاد اچه و ملتان کشید و فتح کرد و بدهلی باز آمد و در
سنه ست و عشرین و ستمایه رسولان دار الخلافه عباسیه با تشریف
دار و حدود رسیدند و شهر را آیین بستند و شادیها کردند و بعد از آن
خبر فوت ملک ناصر الدین محمود که بسر کلان سلطان شمس الدین بود
از لکهنوتی آوردند ملک حسام الدین عوض خلجی در ممالک لکهنوتی

فتح

حصیا آورد و سلطان شمس الدین بطرف لکهنوتی لشکر کشید و در سنه ثمان و عشرین
ملک حسام الدین را بدست آوردند و تخت لکهنوتی را بملک علاء الدین جانی داد
و بدهلی آمد و در سنه تسع و عشرین عزیمت فتح گوالیور کرد و یازده ماه
بیرون قلعه جنگها کرد و ملک دیو جیتن در شب از قلعه بیرون آمد و بگریخت و
هفتصد کس را بدرگاه بر دار کرده سیاست فرمود و چون به حضرت دهلی باز آمد
لشکر بطرف مالوه برد و قلعه بهیلسا را بگرفت و بتخانه را که سیصد سال
عمارت کرده بودند و رفعت آن صد و پنج گز بود خراب کرد و تمثال بکرماجیت که
اجین برد و حضرت مابین از عهد وی [illegible] است و دران وقت از عهد
بکرماجیت یکهزار و سیصد و شانزده سال بود و چند تمثال دیگر که از برنج ریخته
بودند با سنگ مهاکال به حضرت دهلی آورد و در سنه ثلاث و ثلاثین لشکر
هندوستان بطرف بنیان رفت و دران سفر ضعف بیماری روی
نمود چون بدهلی باز آمد روز دوشنبه بیستم ماه شعبان سنه
ولیس و ستمایه ازین دار فنا بدار بقا رحلت کرد فانا لله و انا الیه راجعون مدت
پادشاهی سلطان شمس الدین التمش بیست و شش سال بود بعد از آن
سلطان [illegible] بن سلطان شمس الدین بر سریر سلطنت

پادشاه وی بعیش و عشرت بی‌نظیر بود و بیشتر اوقات بلهو و لعب
و فسق و فساد بود و اکثر اوقات و ساعات وی بصحبت
زنان و مخنثان بود و همین معنی سبب زوال ملک او شد
دولت سلطان رضیه که دختر بزرگ سلطان شمس‌الدین بود
بیعت کردند و رکن‌الدین فیروز را گرفته حبس فرمودند
مدت پادشاهی شش ماه
بعد ازان بنت سلطان شمس‌الدین پادشاه
شد وی پادشاهی عادل و عاقل و کریم و رعیت‌پرور و احسان‌گستر
و لشکرکش بود و همه اوصاف که پادشاهان را باید داشت
در جمله وی جمع بود و در عهد پدر خود نیز فرمان‌ده و کارگزار
با عظمت تمام بود از آنکه در وی بزرگی و بها بود عجب از آنکه سلطان شمس
الدین نیز در اوقات حیات خود او را ولی عهد خود گردانیده و کتابت
ولایت عهدنامه سلطنت او را محکم کرده بود و چون بزرگان
دولت که بحضرت سلطان قربتی داشتند عرض کردند که با وجود پسران
بزرگ دختر را ولی عهد گردانیدن چه حکمت است گفت پسران من بعشرت

ذاتی مشغول باشند و هیچ کدام تیمار مملکت ندانند خورد چنانکه [illegible]

بعد از فوت حضرت معلوم گردد که ولی عهدی را بصبیه کلی از روی الهیه [illegible]

و این قضیه بغایت عجیب و غریبست که با وجود آنکه پسران بر خلاف حکم

او را ولی عهد کرده اند و علما و مشایخ آن عصر آنرا مسلم داشته

آنچه او دید بطریق غلبه و تسلط و اتفاق جمله ملوک و امرا بتقدیم رسید

شد بجهة چون سلطان رضیه بر تخت نشست همه کارها بر قاعده دولت

باز آمد و لیکن بعضی از وزرا و امرا بنابر مخالفت برخاستند

بعد از معارضات و قتال و محاربات که در دولت سلطان رضیه

گشت ملوک و امرا منصب اقطاع تعیین کرد و لشکر را آئین و تجمل

آخر از لباس عورات برآمده بیرون آمد و قبا پوشید و کلاه نهاده

در میان خلق ظاهر شد و بیشتر میل نشست که خلق او را ظاهر میدیدند

از جمله حوادثی که در اوایل عهد سلطان رضیه اتفاق افتاد در سنه [illegible]

ملاحده هندوستان باغوای شخصی که او را نور ترک گفتندی از اطراف

هندوستان مثل گجرات و ولایت سند و اطراف دار الملک دهلی و حوالی

و گنگ در دهلی جمع شدند و در سر او بیعت کردند و باغوای نور ترک

اسلام

[illegible] و با فوج جمع کی آمده [illegible]

[illegible] عوام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در دهور شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمایه مدت ملک سلطان رضیه
سه سال و شش ماه و شش روز بود بعد از آن امرا و ارکان رضیه را اسیر کرده بالتونیه

بن سلطان شمس الدین

بهرام شاه پادشاهی بود پاکیزه دل و خون ریز بود اما در ذات خود
ولی که صفت بود که از حلم و حاکم آئین پادشاهان دنیا بایستی
خود نداشتی و زیب و زینت رغبت نمودی و در عهد وی در سنه تسع
و ثلثین لشکر مغل بر سر لاهور آمدند و بر اهل شهر دست یافتند و
را شهید کردند و اتباع ایشان را اسیر گردانیدند و در آخر عهد سلطنت
وی میان امرا و ملوک فساد و خلل‌ها شد ملک بدر و معارف در اصلاح آن
کوشیدند ... شاه فخر قرشی ... در خدمت سلطان قربتی
یافت و در مزاج سلطان استیلا تمام گرفت هرچه سلطان گفتی همان کردی
... رضا نداد ... شب ... چهار ...
... بهرام شاه را مقید کردند و بیار کشتند
... کردند و بکشتند و در شب سه شنبه هشتم
ماه ذی القعده سنه تسع و ثلثین و ستمایه سلطان علاء الدین

رفتند ... مدت پادشاهی وی در ... بود بعد از آن

... سلطان رکن الدین فیروزشاه

شد و وی پادشاه زاده کریم و نیکو خلق بود و با وجود ... بود

بود در وقتی که شهر دهلی از دست معزالدین بیرون شد ملوک ...

باتفاق ... پادشاه زاده سلطان ناصرالدین و ... علاءالدین

سلطان علاءالدین را از حبس بیرون آوردند و بر سلطنت ... علاء

الدین را از حبس بیرون آوردند اتفاق کردند و از اتفاق ...

علاءالدین را ثابت ... آن بود ... و عم خود را اطلاق فرمود

آورد و ملک جلال الدین را ... و سلطان ناصرالدین را

... تفویض کرد چنانکه ایشان در آن بلاد از غزوات و ...

و رعیت پروری آثار پسندیده نمود و در آخر عهد سلطان علاءالدین

... خصلت ... و ... بر ...

ناپسندیده پادشاه ... پسندیده ...

و قتل ... و ... عیش و عشرت

بافراط میل آورد و ... کرد و مصالح مملکت ...

ملوک و امرا اتفاق کردند و بخدمت سلطان ناصر الدین در خفیه مکتوبات ارسال
داشته قدوم او را بشهر التماس نمودند و سلطان علاء الدین را در حبس کردند
تا همدران حبس بجوار رحمت پیوست و سیزدهم محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه
مدت سلطنت وی چهار سال و یکماه و یک روز بود بعد ازان
ناصر الدین بن سلطان شمس الدین باتفاق و اجماع بر سریر سلطنت
دانشمند صاحب طبقات ناصری گوید که انچه حق تعالی از اخلاق انبیا
و اوصاف اولیا در ذات معظم این پادشاه و پادشاه زاده بهشت
نهاد و بسته و در عشر عشیر ان نتوان شمرد از تقوی و دیانت و زهد
و دیانت و شفقت و مرحمت و معدلت و انعام و مکرمت و حیا و حلم
و ثبات و وقار و صیام و قیام و تلاوت و سخاوت و کم آزاری و بردباری
و محبت علم و علما و مودت مشایخ یاد کرده نمی آید و آثار سندیده
که از لوازم سلطنت و مراتب مملکت باشد باتفاق اهل عصر دریں
پادشاه از سلاطین ایام ماضیه و ملوک قرون سابقه زیاده
جمع بود و طهارت ذیل و صفت شرم و حیا این سلطان بمرتبه
شانه و اعظم زمانه چندانست که در تحریر و تقریر نیاید سلطان شمس الدین

پس همه تخت بزرگان خود ناصرالدین محمود که حاکم [illegible] اوده بود بسلطنت

بنشاندند و او [illegible] رفت [illegible] بود و سلطان ناصرالدین بعد از بیست سال

سلطنت بیست سال [illegible] و کار [illegible] که در اینجا عزت اسلام و شوکت سلطنت

ظهور رسیده بود به عدل پروری و دادگستری [illegible] و [illegible]

وی در کل امور سلطنت و مهام مملکت الغ خان معظم بود که داماد سلطان

او بود و بعد از وی سلطنت بغیاث الدین لقب یافت و این غیاث

الدین از غلامان شمسی بود و بجهت قابلیتی که داشت سلطان شمس

الدین دختر او را گرفت و زمام مهام مملکت بدست او نهاد و بعد

از وی ولیعهد گردانید و از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود و این سلطان

غیاث الدین را آن نصیرالدین غازی گویند و قبر او [illegible] در

تموم خلق است و مدت پادشاهی وی نوزده سال بود و طبقات

ناصری بنام وی تالیف یافته تا سال پانزدهم که سنه ششصد و پنجاه

باشد نوشته است بعد از آن

در سنه ثمانین و ستمایه رحلت سلطان [illegible] [illegible] از [illegible]

شمسی بود در [illegible] [illegible] آزاد شده و این [illegible]

او و ملوک مقربان درگاه سلطان شمس الدین بوده اند مفرداً و مآثر ایشان
طبقات ناصری مذکور است و غیاث الدین از همه بیشتر و مقرب تر و نزدیک تر
و بکیاست تر بوده و وی خود را از زنان و از اسباب نیکو یافته چنانچه
تقریر شاهی میگوید که بعد از شمس الدین در مدت سی سال بادشاهی ورثه
سلطان شمس الدین از جهت جوانی و غلبه هواهای ایشان و بواسطه حلم
و پاکی سلطان ناصر الدین محمود سلطان شمس الدین که بادشاهی حلیم
و حلیم و متقی بود و وقت خود را بکتابت مصحف کردی [illegible] شده
بود و نفاذ امر سلطنت اختلال پذیرفته و در خزانه و پایگاه سلطنت
زر و اسپ چندان نمانده و اسباب و سرمایه سلطنت در میان بندگان
شمسی که خانان عصر بوده اند قسمت یافته و چون غیاث الدین بر تخت
سلطنت نشست رسم سیاست و جباری پیش گرفت و داب و دارا
بادشاهی بر رسم بادشاهان عجم بنیاد نهاد و مفسدان و متمردان و دزدان
را قلع و قمع کرد و انتظام ممالک و ولایت را معمور ساخت اما بجهت
مشغولی دفع مغلان هرگز اندیشه قصد ممالک هندوستان نکرد
اطراف و اکناف ممالک فتح شوات کرد و بر سر [illegible] ایشان و راجهای هند

شناخت و در تنفیذ امور سلطنت به عدل و انصاف [illegible]

درشاهی هیچکس نگاه نداشتی و از رعیت وحصول [illegible]

عالیه نیز از بهره ادب شده [illegible] چه من [illegible] آن [illegible]

کشف گرفته در رکاب او برفتندی و ثبت خزانت و بیان اسباب

و امرا و ملوک خدم و حشم بخوار دست داد هیچکس را نداد و بهره و سلطنت

پادشاهی و [illegible] وزرا [illegible] بکار در گرفت و مناصب و اشغال مملکت

و جبابره را به بزرگان و بزرگزادگان [illegible] با جمعی بزرگ [illegible] آمده بود

داد [illegible] ایام و اسافل و نو دولتان را بخود راه نداد و در مدت عمر [illegible]

و اسافل و مطرب و مسخره را بجوار هم سخن نکرد و باوجود این قهر و سطوت

[illegible] لطف و مهربانی و نرمی را نیز در محل خود بکار [illegible]

[illegible] از دست نداد [illegible] و لباس [illegible]

[illegible] روی نورانی [illegible] سفید داشت و نماز [illegible]

[illegible] اشراق و [illegible] دیانت و تهجد [illegible]

و [illegible] حضرت [illegible] در مجالس [illegible] حاضر

شد [illegible] مشایخ و علما [illegible]

مولانا برهان الدین بلخی بسیار آوردی و مواعظ و نصایح که در مجلس سلطان
شمس الدین از بزرگان دین شنیده بود یاد داشتی و با امرا [illegible]
آن مواعظ و نصایح که در احکام و آداب سلطنت و سیاست بیان کردی
بعضی اوقات داد عیش و عشرت بحد اعتدال نیز دادی و در حفظ
مصلحت دنیا داری [illegible] بعضی جانها و بندگان شمسی [illegible]
[illegible] ازو نیز گوسپندی [illegible] مراسم سیاست و سلطنت [illegible]
اعتدال [illegible] و قصر [illegible] در اقامت حدود [illegible]
داری [illegible] و دین پروری [illegible] کردی و در عهد او شیخ [illegible]
شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین و شیخ بدرالدین [illegible]
غزنوی و شیخ [illegible] ملکیار پران و بی بی فاطمه سام و سیدی موله
و دیگر بزرگان دین بودند و [illegible] علما و استادان دین [illegible]
مولانا [illegible] دمشقی شاگرد خاص امام فخرالدین رازی
و مولانا [illegible] و قاضی شرف الدین ولوالجی و قاضی منهاج
جوزجانی صاحب طبقات [illegible] از هر قسم فضلا و علما و اطبا
و دانشمندان [illegible] که برکات انفاس ایشان کار [illegible]

[illegible] داشت رحمه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] محمد سلطان [illegible] [illegible] حفظ [illegible]

بود [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] خود احمد [illegible] بود [illegible]

[illegible] در عالم نظیر نداشت و محمد [illegible] بود

امیر علیا و العلیه [illegible] بود و محمد سلطان

[illegible] در زمان خود بود و از [illegible] محمد [illegible]

الدوله [illegible] بود و در فضایل و کمالات ممتاز عصر خود بود و

آراستگی و پیراستگی و آداب و اوضاع را بزرگی انصاف داشت و

درویشان و دانشمندان [illegible] موصوف بود و امیر خسرو [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] بودند و از میان سایر فضلا و شعرا بانعام و اکرام

[illegible] مستثنی بودند و چند بار شیخ سعدی [illegible]

[illegible] و شیخ بجهت [illegible] و [illegible]

[illegible] خود [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خود عزیز داشتی [illegible] بود از خود [illegible]

داشت و جهات حیات اقطاع ملتان رسید و مصاف آن نوبت کرده بود
و او را سر راه خانان چنگیزی ساخته و بر خود غیاث الدین نامزد داشت
و او را بعز اختیار خطاب کرده و در خود را بعد از سلطنت لکهنوتی نامزد کرده
ابتدا [illegible] و اندر سروری در عشق و عشرت و هوا پرستی از حد اعتدال
خارج بود و او را اقطاع سامانه و سنام با نواحی و توابع آن داده بود
و در زجر و سیاست و پند و نصیحت وی مبالغه نمود و بعد از آنکه
پانزده و شانزده سال از ملک بلبنی گذشته بود و بلاد و ممالک مضبوط
و مستقیم گشته و مخالفان و منازعان ملک از میان رفته خبر بغی و طغیان
طغرل که بنده ترک نژاد بود در غایت چستی و چالاکی و شجاعت و سخاوت
و مردی و سروری از لکهنوتی در دهلی رسید که این طغرل خود را معز الدین
خطاب داده و بالا دو دیار آن ممالک تا حد جاجنگر فتح کرده عالمی را زر داده
و شجاعت [illegible] با خود راست کرده است سلطان غیاث الدین بلبن لشکرها
بر سر وی [illegible] لشکرهای وی پیش طغرل هزیمت خورده آمده
با لشکری عظیم مقدار و لکه [illegible] از [illegible] بر روی شهر رفته طغرل را
کرده چندان قهر و سیاست نمود که در ملک هندوستان هیچکس اینچنین

با نادره و یغزادات را بحکم خود کرد و ترتیب بلیغ در [illegible]

رهنمونی کرد و ضابطه والتیام و برهان بر [illegible]

نموده [illegible] و سرور حسین [illegible] احمد [illegible]

[illegible] وقایع [illegible] قضا و ملتان [illegible] بزرگ سلطان [illegible]

[illegible] چون لشکرهای [illegible]

خورده [illegible] دولی [illegible] پناه ملک بود [illegible]

[illegible] سلطانی شد و امر [illegible] معتبران لشکر [illegible]

شدند تفرقه عظیم در ملک باطنی افتاد [illegible] شکست [illegible]

شدند [illegible] نمودند [illegible] فایده [illegible]

یکی [illegible] پیراهن چاک کردی و خاک بر سر انداختی و عمر [illegible]

الدین از [illegible] گذشته بود و بعد از واقعه [illegible]

[illegible] امارت پادشاهی [illegible]

نام [illegible] کرده او را با امرا و [illegible] از [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] در ملک [illegible]

[illegible] شد [illegible] حال [illegible]

کرده‌اند

[illegible] در [illegible] طلبیده او را گفت که عراق را [illegible] فرانس

[illegible] شده باشد [illegible] پسر تو از من [illegible]

[illegible] بهیچ [illegible] شد [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] جوانی [illegible] شاهی [illegible]

[illegible] باشی و در تخت [illegible] دهلی [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible] باید شد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] کشور [illegible]

[illegible] چندی از امرا [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] شهید و وصیت کرد

[illegible] عالم رحلت کرد [illegible]

[illegible] روانه [illegible]

[illegible] معز الدین [illegible] کرده و بر تخت سلطنت دهلی

نشانند سلطان [illegible] بیرون آورده در [illegible]

[illegible] خود [illegible] کرده بود [illegible]

[illegible]

ملکشاه بوداان بوده و رفتار آب عمرد آتش کند ... خاک

چنی درسپاه انشو ، او تماشی سلطان غیاث الدین بلبن جهت سال ...

بود بعد زوی ... در تخت سلطنت نشست ...

و پادر از زمان مقدم ... سال بود در ... صاحب حسن و خوش خلق

بود سلطان غیاث الدین بلبن فرزند انرا معلمان سپرده بود و مجالس

و عشرت و سیرو تماشا بر ایشان تنگ ساخته اگر یکی از ایشان ...

... نشدی الکمعتد ... بادی سخن نکردی و ...

الآن که بادشاه شد در عیش و کامرانی ... خود یکشادرد

عشرت و هوا پرستی داد و بغیر لهو و لعب و شراب نوشی نپرداخت و

خود شهر نو در کیلوکهری بالای دریای جون بنا کرده اقسام

مطربان و مسخرها و هزله گویان و خوش طبعان و صاحب ...

از اکناف و اطراف ولایت در آنجا جمع شدند و ... عالم ...

الناس علی دین ملوکهم ... بعیش و ... ولعب ...

و مساجد ... مردم ... ها و ... ها ...

و ... امور مملکت ... نماند و خاص

و اصلاً او را کاری نماند مگر شراب خوردن و مجلس آراستن و حریفان بهم نشاندن
و سرود گفتن و قمار باختن و بخشش کردن و شعر خواندن و ذوق
کردن و شب و روز بخوشی گذرانیدن ملک نظام الدین مرد
بود داماد ملک الامرا کوتوال که در دولت غیاث الدین معتبر و کوتوال
دهلی بود این نظام الدین قربت بارگاه سلطان معزالدین شد و تمامی
حل و عقد مصالح ممالک بوی رجوع یافت و تمام مردم طوعاً و کرهاً تابع
و پیرو او می شدند رفته رفته این ملک نظام الدین بدان شد که هوای
سلطنت در سر وی افتاد هر چند ملک الامرا که این نظام الدین داماد
برادرزاده وی بود با وی نصیحت کرد و گفت ای پسر هشتاد سال باشد
که در دهلی کوتوالی میکنم و گرم و سرد روزگار چشیده ام و مزاج سلطنت
و خاصیت مملکت دریافته ای پسر این کار پادشاهی و ملکرانی با ما مناسبتی
ندارد دست از ما بالا باید و گفت ما سرهنگانیم و چون سرهنگ بزرگ
شود و بد [illegible] کوتوال شود تو این دماغ پادشاهی را بگذار
که ما شایان این کار نیستیم که [illegible] مقدرات و صفت ملک
شاهان که ما را هر کم رسند و تیر بالا کند راست و درست

شنیدم

که نظام الدین که بعد وی از زمین حیات برخمی آمد بهوای پادشاهی می‌سترد

بیکرد روزی در حالت مستی از سلطان معز الدین حکم گرفت کیخسرو

از ملتان طلب کرد و در میان راه او را بکشت و تهمتی کرد و جمعی

دیگر از اعیان دولت به سعی وی در جهان باد استکبار ایشان

و معز الدین نیز مستغرق شده بود هر که با وی نصیحت کردی و از نظام

گفتی همان ساعت به نظام الدین باز گفتی که فلانی در حق تو چنین گفت

و چنین میگفت بعد از آن سلطان ناصر الدین بغراخان که پدر او بر

باشد از لکهنوتی به قصد سلطنت دهلی یا برای نصیحت پسر دل بر

داشتن وی از ضیاع و مقاصد بجانب دهلی توجه آورد و لکهنوتی

معز الدین نوشت بغایت مهر آمیز و محبت انگیز معز الدین نیز به قصد

یافت ملاقات پدر از دهلی با او ده رغبت دل میخواست که

و پدر را دریابد آخر بصلاح دید نظام الدین باز آب و داشت به

سر و کنار آمده و بر کنار آب سرو میان پدر و پسر ملاقات [illegible] د سلطان ناصر

الدین بحکم وصیت [illegible] کرد در باب [illegible]

بدنسان حال دهلی کرده بود با معز الدین جوان ملاقات کرد و تیغ بو

زکنند و در باب دنیا و دین او را نصیحتها بلیغ کرد و در دفع ملک نظام
الدین نیز در وقت وداع چیزی در گوشش بگفت و وداع کرد و قصه
پسر و پدر را امیر خسرو در قران السعدین نظم کرده است معز الدین
روزی چند بدان عمل کرد [illegible] رها عوای نفس و شیطان بر سر فسق و فجور
رفت [illegible] پند پدر مانع نشد رسوائیها در زاد در [illegible] و باشارت پدر
در مقام هلاک ملک نظام الدین شد بعضی از ارکان دولت در خلوت
[illegible] و خلوت روزی فرصت کرده نظام الدین را در میان شراب
[illegible] بعد از [illegible] نظام الدین فی الجمله استقامت [illegible]
در مملکت معز الدین بود آن عزیمت نمودند و ارکان ملک نظام الدین [illegible]
زیرک و کاردان [illegible] فضلا دوست بود بعد از آن در اندک
[illegible] معز الدین بجهت افراط شرب و کثرت [illegible] فالج و لقوه
گشت روز بروز زحمت او بر مزید میشد و در همان [illegible] ایوان که
عیش و کامرانی [illegible] بستر سخت و هلاک افتاد در اثنای این حال سلطان
جلال الدین فیروز خلجی عارض [illegible] جیات و [illegible]
در بهابور فرود آمده تعرض لشکر میکرد و عرض آن مینمود چون دیده

[illegible] است [illegible] از [illegible] آمد [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] دولت [illegible] کردند [illegible]

[illegible] سلطان عز الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible] سلطان جلال الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء که ملک و مال را اگر بقا بودی

بدیگری نرسیدی [illegible] بعد از پادشاهی سلطان [illegible] الدین کیقباد

سال [illegible] در شهور سنه ثمان و ثمانین و ستمایه

بر تخت سلطنت نشست و [illegible]

پادشاهی [illegible] و [illegible] کریم و خدا ترس و رعیت پرور و کم آزار [illegible]

[illegible] و خوش طبع و خوش خلق و [illegible] صفات حمیده اخلاق [illegible]

[illegible] ملک [illegible]

[illegible] تواضع بسیار کردی [illegible] مجلس [illegible] شراب

[illegible] دولت [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] سلطان غیاث الدین [illegible]

[illegible] پای تخت رفت و [illegible] چون [illegible]

[illegible] غیاث الدین [illegible] وی برخاست و [illegible]

[illegible] پیش [illegible] می آوردند [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] وقتی [illegible]

[illegible] الهی [illegible] سبیل الله [illegible] علما [illegible]

[illegible]

اتفاق کرده‌اند که پادشاهان نامدار و لایق این لقب است
باتفاق شکیبائی جهاد با کرده و فتحها نموده است که کسی دیگر نکرده
روزی گفت که چون هر این نام اطلاق کنند بعضی اگرچه بالفاظ
کرده‌ام و اعدای دین را شکست داده ولیکن قسمی شهرت عمده
شجاعت جهاد آن با تشدید ارباب تجرد اعلی بکلمه مدح کنند
از اوج دولت [illegible] دعوت وی بارها بوی در باب رعا
سیاست و اظهار قهر و جبروت گفتی که این علم و تو
سلطنت پادشاه را قدری سیاست و جباری و بها
را عبی در دل افتد سلطان جلال‌الدین گفتی که ای [illegible]
تو میگوئی میدانم تاریخ پادشاهان خوانده‌ام و لیکن ای
اینها کار نیست که بروز آخرت پایان نداشته باشد پادشاهی
عبارت از خون ناحق ریختن و رضای خدا استم کردن است
دادن بسیج پادشاهی بگذاشتم ترا و هر که از شاهی [illegible]
و داد رعیت دهد [illegible] و قمار [illegible] رای احمد
گذشتم و لشکر رسید و عذر حکمت خویش پادشاه [illegible]

ودوزخ

که در روزگار بعضی [illegible] گردیده است فسق و فجور رونق [illegible] ستم و [illegible]

روم فسق و فجور و ظلم و ستم و بعذاب خدا گرفتار [illegible] و [illegible]

سلطان جلال الدین همه علما و فضلا و مردم [illegible] و [illegible]

[illegible] با ایشان در مجلس شراب و [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] و [illegible] داشتی امیر خسرو [illegible]

[illegible] بود [illegible] هر روز غزلهای [illegible]

[illegible] گویند عوض امیر خسرو هزار و دویست [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] مسلم داشتند و [illegible]

و [illegible] پادشاه [illegible] دانند و صفت [illegible] ذات و [illegible]

نقصان داشت سیاست و شجاعت و در آن [illegible] پادشاهان

[illegible] در سنه تسعین و ستمایه [illegible] جانب [illegible]

[illegible] تا جهاین و مالوه خراب ساخت [illegible]

شکست [illegible] قلعه [illegible] کرد [illegible] جز [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] گرو [illegible]

مردم و خبر داشت را از مضایق آن مانع نیامده است خداوند [illegible]

چشم [illegible] فتح قلعه [illegible] کرده مردم بگوید [illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

و غارت و [illegible] کفار باشد [illegible] کرده ام اکنون [illegible]

[illegible] کرده اند برای نام و آواز خود [illegible]

[illegible] و تسعیر [illegible] قصد

کردند سلطان [illegible] جمعیتی [illegible] لشکر

[illegible] فتح و ظفر لشکر اسلام بظهور رسید و [illegible]

و [illegible] چنگیز خان با چند امیر هزاره [illegible]

جلال الدین آمد و مسلمان شد سلطان [illegible] خود برگزید

جمعی کثیر از مغلان با هزاره خود [illegible] آمدند و مسلمان شدند

اینجا [illegible] کردند [illegible] سال سلطان جلال الدین [illegible]

و یک [illegible] وزیر شد و [illegible] گرفت و حوالی [illegible] کرد

غنایم بسیار [illegible] سلطان جلال الدین آن [illegible]

[illegible] سلطان جلال الدین [illegible]

و… او خود را که علی نام داشت و در آخر سلطان محمد … این شد قطاع
کرده داده بود و این علاء الدین از دست ظلم حرم خود که دختر جلال الدین
بود ملک جهان کرماد… بسر … بودکان آمده بود و جهان انجا … با
سلطان مصفر داشت چون … دریافت … جمع … را وی بهم
… جمع اسباب و اموال و اعوان شد … رفته و…
اسبابی فتح کرده … گرفت و فصل … زر و مروا… و اموال اسباب
بدست او … دیگر مراجعت کرد سلطان جلال الدین او را … خود
طلبید با … برادر خود را که الماس بیک نام داشت و او نیز داماد سلطان
جلال الدین بود … سلطان … بود که برادرم
علاء از ترس جان خود … در … سلطان را با وی برساختم
نمی تواند … سر در جهان نهد و اگر … اگر لطف و عنایت
سلطان او را دستگیری کند تواند درین عالم بود والا باید که خود
بمیرد با آزار … گشته در عالم … شد وی زر و مروارید و فیل
و انواع اشیای بسیار بری پیشکش … کار … دست … الا
می بودند اند سلطان جلال الدین بجهت … سیاه … کرد … جمع

مال پدر علاء [illegible] شد با الماس بیک گفت شما فرزندان [illegible]
از فرزندان [illegible] تبریدیم شما هم بخورید و خاطر جمع [illegible]
شما [illegible] بروید پیش علاء الدین [illegible] دیگر میروم و او [illegible]
می آیم هر چند که [illegible] دیگر دو [illegible]
سر [illegible] العقب [illegible] امین [illegible] شد [illegible] در [illegible]
شد و با چند [illegible] مقربان خود [illegible] کرده رفت [illegible]
رسید برادر علاء الدین [illegible] آمد و عرض نمود که برادر [illegible]
[illegible] نمی توانند آمد سلطان جلال الدین گفت [illegible]
[illegible] او [illegible] و خانه او [illegible] سلطان با چند نفر [illegible]
پیش علاء الدین رفت علاء الدین آمد و در پای سلطان افتاد [illegible]
[illegible] با [illegible] گفت [illegible] برادر [illegible]
بود [illegible] کرده [illegible] رفته است ترکمان [illegible]
من [illegible] علاء الدین قرار [illegible] سلطان جلال الدین
نزدیکان خود [illegible] بود و سلطان جلال الدین
[illegible] ترکمان [illegible]

دستار از سر جلال الدین برداشت و علاء الدین چتر بر سر خود گردانید و سر

در تمام شهر گردانیده به شهرهای دیگر فرستاد و بر مثل ... با غیاث پور

خواران که چون ... گردانیدند از برای دنیا چند روزه و بال ابدی

بر ... خود گرفت و در اندک مدتی از کشندگان ... و از انهای

گشت ... شدید ... نیز ... شاهی سلطان جلال الدین

مدت هفت سال بود بعد از آن

... سلطان جلال الدین ...

از ... دانی بی ثواب و ... بزرگان ...

... سلطان جلال الدین که در عنفوان شباب ... خبر از عالم ...

دانی ... ارکان ... بزرگ ...

... است و از ... روز ... موقوف کرداند ...

و ... در ... سلطان علاء الدین شنیدن ...

ایشان و ... آمدن ارکان سلطنت ... مستشعر گشت ...

از ... ریزی ... چشم ... ملوک و امرا و ...

و عام همه را ... زر ریزی و انعام و احسان به رغبت ... ران ...

بعد از آنکه [illegible] بدهلی رسید ملکهٔ جهان با رکن الدین ابراهیم بغور [illegible]
[illegible] بملتان رفت [illegible] ارکلی خان را [illegible] [illegible] خواهی نمود
[illegible] کرد با وجود [illegible] بودی [illegible] [illegible]
و [illegible] داشتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] از میان بردار [illegible] [illegible]
[illegible] رسانید و گفت [illegible] ملوک و امرا و
با [illegible] آمده [illegible] سلطان علاء الدین [illegible] دیگر
[illegible] نزول کرد و [illegible] [illegible] [illegible] شهر [illegible] [illegible]
لعل دار السلطنت ساخت و بر عالمیان زر [illegible] کرد و در مردم [illegible]
و [illegible] پدید آمد [illegible] [illegible] [illegible] دهلی [illegible] [illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین [illegible] ملتان رفت سلطان علاء الدین
ملتان و [illegible] پسران جلال الدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سوار بر ملتان [illegible] کرد [illegible] پسران جلال الدین را محصور ساختند [illegible]
[illegible] آوردند [illegible] [illegible] [illegible] کردند و [illegible]
و [illegible] را [illegible] آوردند [illegible] [illegible] [illegible]

در میان آمدهاند لشکر ملتان با مغل محاربه کردند ـ نظام داد نقیب
ملوک و امرای جلال الدین را که با وی پیوسته بودند با لشکر خان
بانداخت و کرده [illegible] که از امیران سلطان جلال الدین بگشت
[illegible] خوارکی و حق شناسی داد [illegible] هیچ [illegible] بموافقت
[illegible] بعد از آن لشکر مغل ولایت گجرات
و نهرواله [illegible] ولایت گجرات را [illegible] تاراج کرد
[illegible] بپرست و زنان و دختران [illegible] و سلطان
از گجرات [illegible] سومنات را که بعد از [illegible] سلطان
محمود [illegible] از سر [illegible] کرده بودند شکسته بدهلی [illegible]
از خرابی [illegible] جواهر و نفایس بسیار ستدند [illegible]
[illegible] که غنیمت برده بودند [illegible]
[illegible] میگرفتند مردم [illegible] آمدند و بلغاک کردند و [illegible] سلطان
آوردند سلطان علاء الدین باستماع خبر بلغاک بجهت فراغتی که در
سرشته بودند [illegible] بلغاکیان را [illegible] کرد و نصرت خان
[illegible] بود [illegible] تا سفاح کنند

بسیار [illegible] گرفتن زنان و کودکان مردان [illegible]

[illegible] آغاز شد و [illegible] و اطفال [illegible] آنکه [illegible]

لشکری [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] وقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] بعضی احوال [illegible]

[illegible] توقف کنند تا [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

لشکران [illegible]

آمد و لشکر [illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

علاء الدین لنکوری جز عیش و عشرت و جمع مال و خزاین نبود و از

جمعیت لشکر بسیار و خزاین بیشمار و بر آمدن کارها بر حسب خواه خود

مستیهای گوناگون هوسهای غریب و [illegible] ها که از اندازه

در انداز صد گونه بود خیالات شگرف و اندیشهای محال در

[illegible] در خاطر او [illegible] افتاد و در خاطر هیچ پادشاهی

[illegible] است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] تا [illegible] ممالک هندوستان [illegible]

[illegible] آورده [illegible] لشکر فرستاده [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

... و فاسد گردد ... از بام گردون ... چهار فتنه مشغول بود ...
از شاهان ... که در دهلی فتنه ها انگیختند و بلغاک کردند ... بسری بود که از
... سلطان شمس الدین بود ... پادشاهی ... شد چون
سلطان علاء الدین ... بعد الفتن ... مشهور ... بر آمد
... سیاست ... و خیل و تبار ایشان را ... منصب ... و
... ایشان را بر ... سلطان علاء الدین
و دانایان
... مشاوره ... ملاحظه ... و فتنه انگیزی مردم اعیان شدند و
... ایشان را از سلوک امرا جمع کرد و در دفع فساد مردم و سد طرق فتنه
انگیزی تدبیری طلبید تا رای تمام بزرگان بر آن قرار یافت که
... فتنه انگیزی چهار چیز است اول غفلت پادشاهی از معاملات
... مردم دوم شراب خواری که در شراب خوردن مجلسها ساختن
... بواطن ایشان است بیرون ... و صلت و قرابت و مجلس ...
... ملوک و امرای با یکدیگر چهارم زر ... مادر فساد و باعث فتنه
انگیزی است و اگر ... [illegible] ... خطره فساد و بلغاک ...
... سلطان علاء الدین ... دفع ... مشغول شد و ...

احوال درونی و بیرونی مردم جاسوسان تعیین کرد و با وجود شان شراب و عیش و فسق

از ولایت خود بر انداخت و ملوک و امرا از مصاحبت و مخالطت منع کرده بود

دو کس را مجال نبود که یکجا بنشینند و عام و خاص را مصادره و سکاره کرد

و چنان کرد که دست آمد بستد و در خزینه خود آورد تا مردم را ایام محال زندگانی

خلایق تنگ آمد و هر روز در فکر آنکه بپایید خصوصا هندوان در بند

خوار و زار شدند که از زن و زنان ایشان نزد و هیچ چیز مزدوری کرد

در خانه مسلمانان بود و این منع شراب و سایر مناهی و ملاهی و خواری

هندوان از خواص و محاسن عهد علائی بود که در هیچ عهدی نبود لیکن

[illegible] المقصد ملکداری و جهانبانی خود کرد و لیکن در ضمن آن شریعت

رواج و رونق مسلمانی شهرت یافت و این سلطان علاءالدین پادشاه

و تمام فکر و رفتار و دولت کبر و زر [illegible] بود در طبیعت وی جهان گشته بود

جهانداری و جهانبانی [illegible] و دین داری و دین پروری [illegible] نکرد

امور سلطنت با الفاظ [illegible] کاری ندارد گوش [illegible] علما

نهادی و [illegible] را خوش آمدی و [illegible] کار سلطنت روی نمود

اگر [illegible] خلاف شریعت [illegible] نماز و روزه نکردی و با علما صحبت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] کشتند و [illegible] مردم از رعایا و [illegible]

و آشتی با دیگران ... صیت وقت زمانه انجان و چنان از هشت ... علائی

و فضلا و شعرا و علما و اهل تنجیم و سایر ارباب صناعات و طرایف آنچه

عمل و حذاق و هنرمندان کمال در عصر وی جمع آمده و ناشی شده بودند

که در هیچ عصری نیامده بلکه نخواهد آمد و اعداد علما و شعرا ... هر یکی

بود و اهل فضل و کمال ظاهر و باطن که در تقریر توان کرد مملو و مشحون شده

علم و تقوی و زهد و صلاح و فضل و کمال ظهور تمام یافته بود و او را

هیچ یکی التفات نبود و پروا نداشت و در مدت سلطنت خود سلطان

صوفیان شیخ نظام الدین را قدس سره ملاقات نکرده و پیش خود نطلبیده

هرگز در غیبت نسبت با ایشان حرفی هنر انگفته و جز براه ادب میر خسرو

را با این فضیلت و کمال که داشت هیچ اعزازی و اکرام نکردی و التفات ننمودی

و وظیفه میر خسرو در دیوان وی هزار تنکه بود و با آن جمله زمان سلطنت علائی

از عجایب و غرایب بود که تعریف آن از حد ... بیرون باشد و خواه از اجل

بر نباید اسامی گفته تا ... جمله ... ربانی دارند والله اعلم

و بعد از آنکه لشکر و حشم کبد ... رسید و از برای فتح بلاد و دفع اعداء

دولت ... جزاء ... اسباب از خزینه موجودی دشوار آمد خواست که در

ارزانی غله و جامه و اسپ و برده اجناس و مایحتاج الیه انسان تدبیری کند که
زند ضوابط و قواعد و احکام درین باب برنسبت و تدبیر ما و رای
عجز او و را امکان اعاده ثمیت آن ممکن نباشد یک
آمد که یکدرم و دو دینار نیابد در عالم و عالمیان بعد از محنت و شدت
گردیده بود تا راحتی و فراغتی روی نمود ٥ مضمون کریمه لمع العسر یسرا
بظهور آمد اگر ... ذکر و اهل بازار ٥ دزد در شکنجه و عذاب بود
و تفصیل آن ضوابط و روابط و نرخ اشیا و اجناس در تاریخ فیروز شاهی
مذکورات و چون دولت دنیا از سلطان علاء الدین ساخت باز گردید و اقبال
... او ملول شد چیزی چند هم از وجود وی پیدا شد که باعث اختلال
امور سلطنت و سبب زوال ملک و دولت وی شد غیرتی و غضبی در او وی افتاد
که کارگزاران ملک و دانایان را از پیش خود دور کرد و غلامان خواجه
سرایان را روی کار آورد و پسران پیش از ظهور آثار رشد و عقل
و کیاست از قید تربیت اختیار بدر آورد و ملک نایب را که خواجه سرا
متورث ... سرا روی بود سر لشکر ملک گردانید و منصب وزارت داد
اثنای این زحمت استسقا مشاکل شد این زحمت روز بروز ... میگشت

میزان

جملهٔ وکلا و عمال [illegible] [illegible] [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] تمام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کرده [illegible] | [illegible]

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سلطان [illegible]

پنج و شش سالگی بود [illegible] پادشاهی [illegible] [illegible]

[illegible] مشغول شد [illegible] [illegible]

میان او [illegible] سلطنت [illegible] [illegible]

فرزندان [illegible] [illegible] [illegible]

بعضی از منکوبان علائی که در قصر هزار ستون موکل بود [illegible] نیز کشتند

و در زمان [illegible] حکومت وی غلامی کردند که تا مدتی [illegible] ران بار [illegible] مشغول

[illegible] پیوسته [illegible] بود بعد از آن در شهور سنه سبع [illegible] عشر و

سلطان علاء الدین [illegible] جهان

[illegible] درین وقت [illegible] عمره [illegible] ساله [illegible] بود و [illegible] مدت [illegible] ملک

[illegible] بود [illegible] غلبه شهوة و هوا

[illegible] مشغول شده [illegible] بود

[illegible] علائی را که [illegible] بوده

[illegible] فرمود و ملوک و امرا را [illegible]

[illegible] ادرارات [illegible]

[illegible] علائی [illegible] آورده بود [illegible] باز داده

[illegible] که [illegible] آن ایام مسدود بود [illegible]

[illegible] آورده کرداند و [illegible]

[illegible] از خلق برداشته

[illegible] ضوابط علائی [illegible] افتاد و [illegible] از [illegible] علاء الدین

[illegible]

در میانه

حاصل نشد و ما دام که از خوف و هراس بیاسود و زر و نقود به تصحیح

باز آمد و به عیش و عشرت و شاهد و شراب مشغول شد و [illegible]

و به سبب آن حادثات شکست یافت اگرچه وی از جمله حکام عقلانی [illegible]

منع شرب خمر مقرر است ولیکن چون خود به عیش و عشرت و صحبت

و شاهد و جام مشغول شد ضبط و ربط از میان مردم برداشت و [illegible]

سلطان قطب الدین اگرچه فتحها کرد و ملکها بدست آورد و حکومات

[illegible] دیگر بلاد در ضبط آورد ولیکن به سبب خرابی [illegible] زوال دولت

[illegible] وی آن شد که [illegible] بود از قوم [illegible] قطب الدین

عاشق و واله و دیوانه [illegible] و فسق و فساد [illegible] مبتلا شده

[illegible] تمام کرده و جمیع ملوک و امرا و اعیان [illegible]

داده [illegible] زنان و [illegible] نصیحتش کردند

با اجتناب و احتراز از فسق و فساد [illegible] شد و در خلوت [illegible]

[illegible] آن سعادت [illegible] کردند [illegible]

و قبول [illegible] آن [illegible]

[illegible] وی [illegible]

همدر وقت صحبت و عیش و کامرانی آن کافر نعمت را تیمار ... مراد و اعانت بنمایند
دیگران هندوان برادران که خویش و قرابت وی بودند سلطان قطب الدین
قمع کرده از بام هزار ستون در زیر انداخت و تمامی نسل و تبار ... و فرزندان
در زمان عیال مادر و کنیزکان و خورد و کلان علائی را قتل و ... و ...
بر انداخت و ... محمود و قضای ملک جبار جل جلاله و عم سلطان
انتقام خون سلطان جلال الدین مرحوم در دار القضای عدالت الهی
دار ... از علاء الدین بگرفت کما تدین تدان هر که کاری ... کرد
بعد از کشتن قطب الدین خسرو خان بیرون ... موافقت هندوان و ...
تمرد و ... سلطان ناصر الدین خطاب کرد و بر تخت
... و دفاین علائی و قطبی را بر هر دم شهر از ملوک و امرا
و عام ... کرد و فسق و فساد و ... بنیاد نهاد و هندوان ... ا
او بودند بعضی مسلمانان را که با وی به موافقت رفته ...
از ... و حرم سلطان قطب الدین را پیش از انقضای عدت ...
خود در آورد و هندوان در زنان و کنیزکان مسلمانان تصرف کردند ...
... کردند ... تمام ...

شادی میکردند ... بر زمین ... شعود و ... جهت ... فنای خود
تمام آن جمعیت که فرنعمت میخواندند و در دار الخلافت سکه بنام خسرو خان
میزدند و از تعدی و شوکت هندوان چنانکه ... مسجد ... هیچ مسلمانی
و ملکی ... ملاحظه نمیکرد و غازی ملک در اقطاع دیبالپور بود
و از بر افتادن خاندان علائی و ضعف دین مسلمانی و تفرقه حال مسلمانان
بخود می پیچید ... محمد بن ملک که او را ملک فخر الدین جونا خوانند
و ... حال او را بمال و انعام فرزند و شغل آخوربکی بدستور داشته بود
بعد از ... ماه برآمد و ... بسوی دیبالپور رفت و در قلع و قمع ... و ...
همت برگماشته متوجه دهلی گشته در اندک مدت دمار از روزگار او
برآوردند هرچند که وی در برابر لشکر غازی ملک بایستاد و اموال و خزانه
علائی و قطبی بر مردم نثار کرد و در خزانه جاروب داد تا او را ... نفعی
نبخشید ... در برابر غازی ملک به میدان جلادت و شهامت بود
ایستاد و لشکر هندوان ... که با وی بود ... پریشان شده
گریخته در باغ ملک شادی که ... علائی بود پنهان شد روز دیگر
را ... برآورده ... گردن زده ... پادشاهی سلطان غیاث الدین

چهار سال و چهار ماه بود بعد از آن در سنه عشرین و سبعمایه ملک غازی باتفاق

و اجماع بزرگان مملکت بر تخت سلطنت نشست

خدا یافت در اندک مدت عنان جهانداری و امور ملکی

را فراهم آورد و مسلمانان را از پریشانیها و ابتریها باز آورد [illegible]

خواص و عوام بر بساط شاهی او قرار گرفت و تمرد و طغیان که در طرف ممالک

بود با اندک زمانی بانقیاد مبدل گشت و از استقامت مزاج تغلق شاه

خواطر همگنان حظ بسیار امید و کارها باصلاح باز آمد و اموال و

گنجهای برهان پراگنده بر علاقه با وجه شرعی اسراف در تلف نمود

استرداد کرد و هر که مستحق بود بروی باز گذاشت و بعضی را [illegible] طایفه

دوست [illegible] سلطان تغلق شاه در اصلاح امور جهانداری

رعایت نظام و انتظام و فراخی در آبادانی ملک و رعیت پروری و عدل

و انصاف [illegible] تمام داشت و رعایت حقوق اصاغر و اکابر و حق

خدمت شناسی و رعایت طریقه اعتدال در میانه روی در منع و عطا

و بسط و قبض و قهر و لطف بسیار [illegible] متصف و اجتناب از افراط و تفریط

و تمیز میان مستحق و نامستحق [illegible] مورد صلاح اندیشی اصحاب [illegible]

در موافقت شریعت و عقل صحیح [illegible] و اتقیا [illegible]

و عدم انهماک در شهوات و لذات نفس [illegible]

و قلعه‌ها از آبادی شاهان وقت نظیر نداشت [illegible]

طبیب [illegible] و هر یک انعام کردی [illegible]

قوانین [illegible] بود و اگر در سلوک و ضبط [illegible]

[illegible] و بعضی را خصوص [illegible] اعتدال و [illegible]

[illegible] آخر مدت متغیر شود و [illegible] پریشان [illegible]

[illegible] وقت [illegible] جماعت او کردی [illegible]

[illegible] و بعد [illegible] پادشاهی مجلس شراب داشت و

و لعب مشغول نشد و [illegible] کرد و عمارات ساخت و از اعظم [illegible]

بنا [illegible] تغلق‌آباد است که [illegible]

و الآن خراب و ویران افتاده است و بگمان [illegible]

و قدرت [illegible] دارد و سلطان تغلق [illegible]

کرد فتحها [illegible] ذکر سلطان علاء الدین [illegible]

[illegible] خواند [illegible]

مزاج و صحت اعضا در آراسته بود و لشکر از عهد دولت او مستغنی شدند و عنایت
الا او پادشاه دانا عادل و مهربان که بغایت مزاج و اعتدال طبیعت او بر آن
افراط و تبذیر و تفریط موصوف بود لشکریان نعمت می کردند و در راه عیب و نخوت
او می رفتند و در شهور سنه احدی و عشرین ملک فخر الدین چون در آن کوه
محمد شد الغ خان ... کرد و حشر داد و لشکرها آراسته باز لشکر و زمین
آن پناه زیر کرد و چون الغ خان در آن باد رفت و ... صرف کرد و نزدیک
دیه کمبه کاه عبید شاعر و جماعتی از اشقیا و فتنه انگیزان ... آوردند
از سنه ... را ند ... رحلت کرد با ... اهل اسلام ...
اسلام راه یافت سلطان محمد به لوکیر آمد و بعد از وصول خبر سلامت
شاه عبید شاعر را ... سلطان به دهلی فرستاد و سلطان
ایشان را زنده بر دار کشید و چند نفر دیگر را با زن و بچه به زیر پای پیل
بعد از مدتی سلطان محمد نیز آمد و بعد از ... بازگشت و دوم او را به الغ خان
ولایت ... فرستاد و در این کرت فتحهای عظیم کرد و آن دیار را نهب و غارت کرد
و زن و بچه هندوان را با پیلان و خزاین و اسباب و اموال به دست آورد
فتحنامه به دهلی فرستاد و در تعلق آباد ... شادیها ...

کرد و

کردند و طبلها شادیانه زدند مدت ایام [illegible] از [illegible] سلطان [illegible]

بخدمت سلطان آوردند و سلطان را عزیمت لکهنوتی مصمم گشت و [illegible]

[illegible] طلب فرمود و در وهله گذاشت چون با لشکر جانب [illegible]

نهضت نمود از آنجا که هیبت و سطوت و رعب در دل از زنان [illegible]

[illegible] دلها [illegible] بود [illegible] بگیر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] لکهنوتی [illegible]

[illegible] آمد و جمیع [illegible] انداخت [illegible]

بندگی نمایند و سلطان بهادر شاه ضابط سنارگانو [illegible]

شده [illegible] و اخته بخدمت آوردند و لشکر [illegible] را در [illegible]

[illegible] زیارت [illegible] فیلان که در آن دیار بودند [illegible] سلطان [illegible]

رسیدند لکهنوتی را [illegible] الدین مقرر داشت و بهادر شاه را [illegible]

کرد و [illegible] و منصور [illegible] [illegible] مراجعت [illegible] در [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] و خود [illegible] عزیمت دار الملک کرد سلطان

محمد چون [illegible] سلطان [illegible] رسید و [illegible] کرد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] نزول فرمایند [illegible]

تا دیگری در آن خانه که نو برآمده رسیده بود و هنوز نزول نکرده سلطان محمد با ملوک و امرا

و اکابر به استقبال برآمد و به شرف پای بوس پدر مشرف شد و طعام کشید بعد

طعام سلطان تغلق شاه در آن کوشک آرامیده بود ناگاه سقف آن کوشک فرود آمد و سلطان را

و با پنج شش نفر دیگر در زیر سقف آمد و به جوار رحمت حق پیوست و شهر را

خراب کرد فانا لله و انا الیه راجعون پادشاهی سلطان غیاث الدین تغلق شاه

انار الله برهانه چهار سال و چند ماه بود بعد از آن در سنه خمس و عشرین و سبعمائه

بر سریر سلطنت و جهانبانی نشست و الغ خان

تغلق شاه روزی که از تغلق آباد در درون شهر رفت تا در دولت خانه

بر سریر سلاطین ماضیه جلوس نماید فرمان داد تا به وقت سواری از شهر و کوچه‌ها

شهر زر ریزی سازند و تنگه نقره و زر نثار در کوچه‌ها و بازارها بر دامن

حاجتمندان بیندازند و طبقهای زر و تنگه زر و نقره پیش خود نهاده بود و مشت مشت

در کوچه‌ها و بازارها میریخت و هم در اول جلوس در هر خانه شادیانها

گلستانی شد و این سلطان محمد بن تغلق از عجایب آفرینش بود و در خلق

تعالی بود و از جهت خواص اوصاف جهانگیری و جهانداری مقطوع

در ترک و هوشیاری و جمشیدی و خسروی و سکندری و ... و از ابتدا

ظهور

سقف خانه

بعد از طول ولایت و صبا و [illegible] محمود کیا [illegible] و روم و گرجستان در [illegible]
صاحب [illegible] ضبط ممالک شرق و ولایات او [illegible] دست [illegible]
ارباب [illegible] بود جمیع دیار اقصای [illegible] و بلاد
و سند و بلاد در تحت حکومت وی در آمده و مسخر گشته و نعمت رفیع [illegible]
و اساس [illegible] او را [illegible] ربع مسکون [illegible] گشته [illegible] در [illegible]
[illegible] و رعایای [illegible] در [illegible] از [illegible]
و مال [illegible] بسیار [illegible] که رعایای [illegible]
[illegible] جمع [illegible] و [illegible] خواص و عوام اهل عالم
بود وی در شهر اقصای دیار دکن شهر [illegible] کرده بود تا [illegible]
میان ممالک شرق [illegible] و اعمار [illegible] از [illegible] اطراف و اکناف [illegible]
یک [illegible] رسید و [illegible] [illegible] شد
و [illegible] [illegible] قیاس [illegible] افتاد و [illegible]
[illegible] رفته [illegible] از [illegible]
و [illegible] تیر اندازی [illegible]
[illegible] شهر [illegible]

ترکیب‌بندی عبارت و قوت انشای سخن [illegible] و ادراک معانی و تقریر کلام [illegible]

وی و شاهزادگان و دبیران و اهل فضل عصر [illegible] ساخته و داد [illegible]

داشته و بعلم طب خوب میدانست و [illegible] از علوم

معقولات نیز چیزی خوانده بود و بعلم [illegible] تمام داشته و [illegible]

[illegible] شرایط [illegible] اعتقاد [illegible] بعلوم [illegible]

[illegible] و [illegible] نظم [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] محروم [illegible] آن [illegible] موضع [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] الفعال [illegible]

[illegible]

[illegible] سموات و [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] و [illegible] اقسام [illegible]

[illegible] معرفت [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

وحفظ ادب وطاعت والده خود مخدومه جهان از خیرات و [illegible]

زمانه بود و رعایت تعظیم و تکریم او بسا دانی و اهل حق [illegible]

و تقدیم [illegible] نیکو شده و با این همه از خونهای علما و مشایخ و مسلمانان

و بیچارگان که قطره خون ایشان نزد خدا عزیزتر از دنیا و مافیها ست

داخل [illegible] می شد و در سیاست خونریزی و بیگناه کشتن [illegible]

از سلاطین سلف [illegible] چون وی نشده و جماعت مفتیان با جد

ترس حیله [illegible] را برده شاه نزده و ندیمان ناجنس پسند خوش آمد گوی را

یار کرده و در باب ظلم و سیاست و خونریزی فتواهای نادرست میدادند

دنیا [illegible] ظلم او مسکر [illegible] سلطنت جهانداری [illegible]

امارت و خلافت [illegible] از خلفای عباسیه که بحکم الائمه من قریش

و خلیفه وقت ایشان [illegible] جایز نباشد هر بادشاهی که [illegible] منشور خلفای

عباسیه بادشاه گردد متغلب بود و بادشاهی وی بحکم شرع جایز نبود

بحکم این اعتقاد امر جمعه و اعیاد را در توقف داشته و چندگاه خطبه و سکه

خلیفه [illegible] کرده [illegible] بادشاهانی که بحکم خلیفه بادشاه بوده

اند از خطبه [illegible] اغراض [illegible] سلطان

عجیب بیش نمود و جماعه را پیش خلیفه بمصر فرستاد و اموال و خزائن [illegible]
و نفایس بیشمار پیشکش ساخته منشور خلافت و علم و لایت از خلیفه طلبید
خلیفه را از جهت او آزاده و نفایس چون تعظیم کرد و مسافت
و پا برهنه باستقبال ایشان برآمد و در پای ایشان افتاد و ایشان را
تخت نشاند و خود زیر تخت بایستاد و پیش ایشان آمد منشور خلافت
با مصحف مبارک که کتاب جدید است بر تخت نهاده و خود با تاج امرا
با ایشان بیعت کرد و رسولان را اموال و خزائن و شهرها و قصبها انعام
و چند کرت دیگر پیشکشهای عجیب بخدمت خلیفه مصر فرستاد و ملک قبول که
او را ملک کبیر و لبا گویند و غلام خاصه و معتمد و مؤتمن او بود و از وی
مقربتر و نزدیکتر در درگاه سلطانی نبود و به جهت خدمتی ملک خلیفه کرده اند
برای تقویت تملیک اقرار خود در عرضه داشت نوشته شد و ملک کبیر
بود قبول خلیفتی کرده اند فی الجمله سلطان محمد را با خلیفه عباسی ایمان و
و اعتقاد بهم رسیده بود که مردم حیران بودند در نشست و خاست و داد
و گفت و شنید همین نام خلیفه بر زبان وی میرفت با وجود آن بیباکی و
و شوکت و عظمت و غرور و نخوت و تکبر که وی داشت و این نیز از جمله

وی بود

و چه بسیار دیگر در ابتدای جلوس بر سریر سلطنت اقتضا نشد که خود را

بدرفتاری که با پادشاهان دیگر داشته مثل قباحات الدولة و غیره و اگر

و خطبه و سکه بسیار بود و با وجود اسم حکم که خدا اسمای بنی آدم است

دیگر بفتادهم کرده با وجود [illegible] مکرر و مکاشفت که بوی اتابک الاعلی

[illegible] در رسای [illegible] از ذات وی [illegible] همین سیاست

[illegible] بی تمیز نهاده و وجود [illegible] و حکمات باعث اختلال

و زوال ملک و دولت و شده [illegible] و حتی لفظ سیاست

[illegible] افتاد و خود [illegible] سیاست [illegible]

[illegible] از کمال [illegible] از جانب دیگر [illegible] شده

[illegible] دفعه [illegible] تردد با کرد و [illegible]

[illegible] شرح عبارت پرورش [illegible] در زمان وی [illegible] افتاد و

[illegible] نهاد دست وا [illegible] کرد و میان یکدیگر [illegible]

[illegible] با زراعت [illegible] ملکت [illegible]

[illegible] آن از [illegible] در عالم [illegible]

[illegible] الامثال [illegible] اشیا [illegible]

غضب و سیاست وی بلند تر می شد و بسبب کثرت قتل وی زیاده تر می شد و مردم
بدگمان تر می گشت و یکی از اسباب خرابی کار مملکت وی آن شد که خواست که
ضبط ممالک عراق و خراسان و ما وراء النهر لشکر بسیار بی
بهم رسانید و خزانه را بیجا صرف کرد و جود و سخاوت و بخشش بی اندازه
نمود و ارتفاع ولایت بجهت قحط و امساک باران و ویرانی نمی رسید
رعیت در زحمت و خزانه خالی شد و لشکر پریشان گشت و ویرانی شهرها
شهرهای دیگر بتقریب عمارت شهر دولت آباد نیز از اسباب پریشانی
او و رعیت و خلق بود و در آخر بجهت فتح بغی و فساد که بجانب گجرات سواری کرد
گشای آن در دیار دکن و دیو گیر و تهتا قیام نمود و مزاج سلطان محمد تغلق
و فساد راه یافت و کار از تدبیر و علاج بیرون رفت در گجرات بیمار شد
و بعد از حصول صحت بجانب سند لشکر کشید و در آنجا نیز بیمار شد و مرض
او سخت شد بعد مدت چند روز پیک اجل در رسید و رخت حیات بعالم
دیگر برد فسبحان من لا یتغیر ملکه و لا یتبدل سلطانه
مدت سلطان سلطان محمد از رفعت مرتبه بر گردون بمرور تا بخاک
از سنه ... پادشاه سلطان محمد بن تغلق بیست و هفت سال بود

بالحمد

وصیت چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آسودگی و آسایش رعایا و قرار عمال و بازرگانان و [illegible]

و سوداگران و بازاریان و بسیار عموم الناس از [illegible] و [illegible]

[illegible] در عهد دولت او آسوده [illegible] شده [illegible]

[illegible] از اسباب [illegible] و معاش و غلات و اسباب [illegible]

[illegible] اصلا و قطعا اثری [illegible]

[illegible] را او [illegible] شده [illegible]

[illegible] بارو بنای [illegible]

[illegible] اجتهاد دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] تا [illegible]

[illegible] روان کرد که در عبور و مرور [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] پیدا آمده و در امور ملکی و مهام سلطنت و مصالح [illegible]

[illegible] و قواعد و احکام [illegible] کار عالم [illegible]

[illegible] نشان [illegible]

[illegible]

و پریشانی در مرد و شعبان که بجهت تهور و سیاست سلطان تهدد از مردم کی
روی داده بود در سال احدی و [illegible] طرف شد [illegible]
و [illegible] تاریخ البال [illegible]
جلوس [illegible] سلطان الیاس که [illegible]
سلطنت و پادشاهی کرده بود مطیع و منقاد خود گردانید و فیلان بسیار
و غنایم و اموال بسیار از آنجا آورده مظفر و منصور بدهلی باز آمد و دیگر
فتوح و غزوات بسیار کرد و براه در آمد بر مغل [illegible] و ساخت [illegible]
[illegible] جماعه عظیم را بقتل رسانید و اسیر کرد و هم در [illegible]
وی خلیفه عباسی دو کرت منشور پادشاهی و خلعت [illegible] والی امیر [illegible]
و [illegible] از مصر بدهلی فرستاد و وی بتعظیم تمام و اکرام [illegible]
[illegible] بجا می آورد و چون عمر سلطان فیروز نزدیک بود رسید در سنه [illegible]
پسر خود را که محمد خان نام داشت [illegible]
داده خود بعبادت و طاعت مولی تعالی مشغول شد و خطبه بنام هر دو
خواندند در سنه تسعین [illegible] ارکان فیروزشاهی که یک لک [illegible] بودند با
سلطان فیروز [illegible]

بجنگ ایشان برآمد ایشان پناه بسلطان فیروز بردند و [illegible] بنگ
سلطان فیروز را گرفته بیرون آوردند و در مقابل صف بنشاندند چون
نظر لشکریان و پیلبانان بر سلطان افتاد [illegible] شدند سلطان
و بندگی سواق نمودند و از شاهزاده برگشته بجانب سلطان فیروز آمدند
شاه روی بهزیمت نهاد و بکوه سرمور رفت بندگان فیروزآبادی
شاه روی بهزیمت نهاد بندگان فیروزی خانه محمد شاه خصوصا
او را غارت کردند و در شهر دهلی غوغای عظیم افتاد و سلطان فیروز بندگان
پسر فتح خان را که غیاث الدین [illegible] کار [illegible] عظیم کرده ولیعهد
حیات سلطان فیروز و نشان حضرت سید کاینات را صلی الله علیه
بر قبر وی نشانده بود [illegible] لقب داده
[illegible] کردانیده و کار و بار سلطنت تمام باو تفویض نموده در هجده
تسعین و سبعمایه رحلت کرد پادشاهی سلطان فیروز شاه سی و هشت
سال و نه ماه بود بعد از رحلت سلطان فیروز بندگان فیروزی تغلق
بن فتح خان را در کوشک فیروزآباد [illegible] سلطنت اجلاس دادند
سلطان [illegible] تعین کرد سلطان محمد شاه قدری جنگ

کرده

زده از شهر [illegible] بسبب [illegible] لشکر تغلق شاه تعاقب کرده از [illegible] شکست

رسیده بود غلغله [illegible] بسبب غنیمه جوانی بلهو و لعب عیش و عشرت و هوا پرستی

مشغول شده و بندگان [illegible] ظلم پیدا کردند در سنه احدی و تسعین و سبعمایه

آن [illegible] را ملک [illegible] الدین نایب [illegible] رسانید [illegible] او را پیش [illegible]

بادشاهی سلطان غیاث الدین تغلق شاه نبیره سلطان فیروز شاه [illegible]

بوده بعد ازین یکی از اولاد سلطان [illegible] ابوبکر نام [illegible] از

[illegible] بیرون آورده بر تخت نشاندند [illegible]

[illegible] سلطان محمد شاه جنگهای عظیم شد و محمد شاه هزیمت خورده ابوبکر

شاه را قوت پیدا شد بعد ازین [illegible] محمد شاه رفت [illegible]

در دست محمد شاه اسیر شد و محمد شاه بندگان فیروزی را بقتل عام

نموده هر جا که ایشان کسی را یافتند کشتند و ابوبکر شاه [illegible]

و تسعین و سبعمایه هم در [illegible] از دنیا رفت و در همین سال ملک اعظم ظفر خان

[illegible] اقطاع گجرات داده [illegible] از [illegible] ظلم [illegible]

سلطان [illegible] مقطع گجرات بود بعد از سلطان فیروز تغلق شاه [illegible] ملک

[illegible] مسلم داشته بود [illegible] محمد شاه [illegible]

بسوات رفته غارت کرد و در انجا دو سه روز رنجور شد در شاهی ابن حال
تا هر سوی دهلی تاخت محمد شاه در همین حال با وجود دل نشسته تا هر دان
را بر نمط داد آخر الامر در هفدهم ربیع الاول سنة تسعین و سبعمایه
از عالم رفت و بر حوض برابر حوض سلطان فیروز دفن کردند بادشاهی سلطان
محمد شاه بن فیروز شاه شش سال و چند ماه بود بعد از ان ملوک و امرا
اکابر دهلی جمع شده شاهزاده همایون خان بن محمد شاه را
خطاب داده بر تخت سلطنت اجلاس دادند و مناصب و مراتب
زحمت
رسم و ربه بدیگران تیغ مسلم و مستقیم داشتند تا بعد از چند روز او را
پیدا شد تاریخ پنجم جمادی الاول سنة تسعین و سبعمایه بنا کام
از عالم درگذشت بادشاهی سلطان علاء الدین بن محمد شاه یکماه و
روزی چند بعد از ان برادر خورد او را که خواجه جهان نام داشت در شانزدهم جمادی
الاولی سنة مذکوره ... خطاب کرده بر مسند
سلطنت نشاندند و وی بحکم رشد و نجابت فطری با وجود صغر سن
ملوک و امرا و اعیان دولت را پیش خود طلبیده بیعت گرفت و مناصب و مراتب
داد در اطراف آن ... لشکر فرستاد و قلعهای کرده ...

کرده

کرده بود و آبادان کرد و مملکت و دولت رونق بغایتی آورده و خود بجانب سامانه

سواری کرد و تغلق خان را که از امرای عالیشان بود در دهلی گذاشت یکی

از شعرای آن عهد [illegible] پادشاهی او گفته است

ملکی گرفته و دولت [illegible] بحال عجب   محمود بن محمد فیروز بن رجب

و در اثنای آن بعضی امرا نصرت خان بن فتح خان بن فیروز شاه را از راه [illegible] ربیع

الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه در کوشک فیروز آباد بر تخت سلطنت اجلاس

دادند و سلطان ناصر الدین   [illegible]   خطاب کردند سلطان

محمود از میانه دهلی بر آمد در میان دهلی و فیروزآباد دو پادشاه

شد و هر روز جنگ قایم می شد و خونها روان میگشت و هیچ کدام غالب

نمی آمد سلطان محمود ملک [illegible] برادر و اقطاع سنبل و پانی پت و جهجر و

رهتک در تصرف نصرت شاه آمد و در تمامه بلاد ممالک هر جا که تهانه دار و

حاکم بودند دو پادشاه شدند و سر از اطاعت و انقیاد جانبین تافتند

و در قبضه سلطان محمود و مقربانش جز حصار دهلی و خزانه آن هیچ ملک

[illegible] بماند تا مدت سه سال در میان این هر دو پادشاه در [illegible] کروه

جنگ قایم بود و در اثنای آن [illegible]

[illegible]

نبیره صاحب قران با منظم وخاقان اکرم امیر تیمور گورکان با لشکر انبوه بجانب هند

عبره نموده بر ملتان آمد سارنگ خان که حاکم ملتان بود تا مدت شش ماه با

پیر محمد خان جنگ کرده آخر الامر در شهر رفت ... پیر محمد خان

سارنگ خان را با زن و بچه و خیل و تبار و با دیگر خلق مسلمانان گرفته زنده

نموده اسیر کرده ... درباره سوال اقبال خان با ... از سلطان

با نصرت شاه در روضه شیخ نظام الدین قدس سره نشسته وعهد و وثیقت

کرد نصرت شاه را بطرف دهلی برد و چون سلطان محمود و قرابت را اطاعت

مقامت ایشان بهم رسید از حصار کشته دهلی آمده حصاری شدند روز

سیوم اقبال خان با نصرت شاه نیز غدر نقض عهد نموده ... آمد

نصرت شاه با سواران معدود و چند پیل از حصار بیرون آمده طور اتعاقب کرد

... نصرت خود به فیروزآباد آمد خیل و تبار خود را گرفته از آب جون عبور

کرده بدر رفت اقبال خان در فیروزآباد آمده نشست بعده در میان معز

خان و اقبال خان تا مدت دو ماه جنگ شده آخر صلح ... سید ...

سلطان محمود را در کوشک جهان پناه آمد ... را اقبال خان در قلعه سیری مست

... ادکام ... کرده خانه متوجی شرا آمده کرد

کرد

آمد و روی با [illegible] و صلح [illegible] قرار [illegible] اقبال خان داد

اقبال خان [illegible] و [illegible] کرد [illegible] ملتان [illegible]

[illegible] تمام [illegible] آورد [illegible]

محمود [illegible] ساخته [illegible] تاتارخان [illegible]

ظفرخان [illegible] گجرات [illegible] آمد [illegible] نمود [illegible] اقبال

[illegible] را بدست نیاورد [illegible] مقصد [illegible]

و استمداد لشکر گجرات رفت [illegible] شرکت و [illegible]

[illegible] فراغ خاطر داد [illegible]

سنه احدی و ثمانمائه خبر [illegible] امیر تیمور صاحب قران ملتان و [illegible]

ممالک [illegible] و تمام ایران را در دست پیر محمد خان [illegible]

اقبال خان از شنیدن این خبر [illegible] آمده [illegible] شد [illegible]

[illegible] این حال خبر دیگر آمد صاحب قران [illegible]

آمده [illegible] واسیر کرده [illegible] آمده [illegible] جمادی الاول [illegible]

[illegible] صاحب قران [illegible] خبر [illegible] نمود [illegible]

نموده [illegible] لشکر [illegible]

کرد همه حمله او لیس صفدران ان پادشاه عالمگیر هزیمت خورده و [illegible]

سلطان محمود دیابت بگجرات رفت و اقبال خان از آب جون گذشته باز

و بجه خود بقصبه برن در رفته نشست امیر تیمور که سر ولایت را خراب کرده

را ابتر ساخته زود بجانب ولایت خود متوجه شد مسند عالی خضر خان

[illegible] فیروزی کار [illegible] بسعادت آمده نشسته بود تدبیر [illegible] مصاحب [illegible]

آمده سلام کرد [illegible] خواسته شد همه را در قید و حبس در آورد الا [illegible]

را که شیخ سیادت [illegible] [illegible] کرد و دیالپور [illegible]

او کرد و لشکرها دیگر نیز در حوالی [illegible] بجا گذاشت بعد از مدتی بعضی بسبب قحط

و بعضی بمرگ مفاجات بمردند و جماعه بولایت خود برخاسته رفتند بعد

تا مدتهای [illegible] و با و پریشانی و هرج و مرج و مقاتله [illegible]

[illegible] راه یافت و ضبط و ربط ملک و امن و امان ولایت برطرف

و ملک دهلی قطعه قطعه شده و هر قطعه بدست هر یکی [illegible] و از [illegible] امیر تیمور

[illegible] بولایت خود نصرت [illegible] در ماه رجب سنه اثنی [illegible] در قطعه

[illegible] و لشکرها که از تفرقه در آمده [illegible] شده بودند [illegible]

[illegible] جمع شدند نصرت شاه [illegible] رفته [illegible] آمد و دهلی [illegible]

گرده و شهابهان را که از سمرقند [illegible] بود [illegible]

[illegible] را [illegible] شیبانیان [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] رسید [illegible] در تصرف [illegible]

[illegible] واقعه [illegible]

[illegible] ضبط کرده اقطاعات [illegible]

[illegible] در جمیع [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] در تصرف خواجه [illegible] خواجه [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] اقبالمان [illegible]

سواری کرد و تمام ولایت [illegible] سال [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام اقبالمان [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

بایستادند [illegible]

و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود بن محمد شاه که بگجرات رفته بود رسید ظفر خان
راست نیامد از انجا برخاسته بجانب دهار [illegible] از [illegible]
با مقرب خان [illegible] رفته او را بکشت [illegible] در دهلی آورد و [illegible]
مهام مملکت [illegible] او را بجانب قنوج برد تا میان وی و مبارکشاه
[illegible] کرد [illegible] مبارکشاه رفته در دفع اقبال خان
[illegible] مبارکشاه [illegible] وفات یافت برادر وی سلطان
[illegible] آورده اسم [illegible] بر خود نهاد
[illegible] سلطان محمود با اقبال خان بقنوج آمده
[illegible] میان [illegible] سلطان محمود بهادر شکار
[illegible] اقبال خان بدهلی باز آمد چون سلطان
[illegible] بار دیگر [illegible] بقنوج آمد
[illegible] را که حاکم قنوج [illegible] متصرف شد در سنه
[illegible] اقبال خان بر قلعه گالیور سواری کرده [illegible]
[illegible] سلطان عزیمت [illegible]
[illegible] ایشان جنگ [illegible]

شد

تمه آخر فتح بجانب خضرخان بود و طوغان مجروح شده روانه گردید
خضرخان تا بیکدو را بقتل رسانید و امرا که در دهلی بودند سلطان
محمود را از قنوج طلبیده باز بدهلی گذرانیدند سلطان محمود بود از
دولت اقبال خان یعنی هوش بر آورد و با سود تا چند سال دیگر
بادشاهی کرده فتح نمود در سنه خمس عشر و ثمانمایه بدهلی آمد و بعیش
و عشرت و شادمانی و کامرانی مشغول شد هم در سنه [illegible] یک [illegible]
رسید [illegible] عمر او بسر آمد و بمردن وی بادشاهی از خانواده سلطان
فیروزشاه را بعد برادر منقطع شد

دولت گیتی که تمنا کند — با که وفا کرد که با ما کند

بادشاهی سلطان محمود بن محمد شاه بن فیروزشاه بیست سال و دو ماه بود بعد
تا دو ماه در دهلی خلل بود امرا و بندگان سلطان باد دولت خان را که
فیروزی بود بیعت کردند و در سنه ست عشر و ثمانمایه مسند عالی خضر خان
از ملتان بقصد دهلی آمده بدروازه حصار سیری نزول اجلال فرمود
ذکر [illegible] [illegible] [illegible] تاریخ
[illegible] در سنه سبع [illegible] ثمانمایه رایات اعلی [illegible] هلال [illegible]

شهر دهلی انداخت و در بعضی متصرف شد داگر چه وی اسم و لقب پادشاهی بر نهاد

ولیکن ملکداری و جهانگیری بطریقه پادشاهان کرد و بلوک امرا مناصب و مراتب

افزود و باقطاع اطراف ممالک لشکرها فرستاد و فتحها کرد و ملک خیر الدین خانی

را که بجمیع اوصاف و اخلاق موصوف بود عارض ممالک گردانید و خود رایات

عالی گردانید و بیان خضر خان مردی نیک و عادل و حلیم و کریم و از اهل بیت سیادت

بود و والد او ملک سلیمان نام داشت ملک مردان دولت که از امرای فیروزی

بود خطاب نصیر الملک و اقطاع ملتان داشت جهت سیادت و تیمن وی فرزندخوانده

بود و اقطاع ملتان بعد مردن ملک مردان به دولت پسر صلبی او ملک شیخ مسلم

داشته شد و چون او نیز بمرد ملک سلیمان را شد و بعد از فوت ملک سلیمان

فیروز شاه ملتان بخضر خان که آثار نجابت و شهامت و کیاست از [illegible]

ولایح بود و او را روز بروز امر دولت وی قوة بپذیرفت چون امیر تیمور

صاحب قران بملک دهلی آمد خضر خان را برگزید و ملتان را بدو مسلم داشت

و اقطاع دیبالپور بر آن بیفزود تا عاقبت الامر پادشاهی دهلی نصیب وی

شد و در سنه ثمان عشر ثمانمائه شاهزاده مبارک خان را که انجب اولاد وی بود فرمود

دهلی با لشکر داد و در همین سال سلطان [illegible] را محصور کرد رایات دولت

خانی بود شنیدن این خبر بجانب ناگور نهضت نمود سلطان احمد
کرد تا رفت خضرخان بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بار دیگر قصد
میوات و گوالیار و اتاوه لشکر کشید و فتح کرد و بعد از آن بیمار شده
متواتر بدهلی آمد هفدهم ماه جمادی الاولی سنه اربع و عشرین و ثمانمایه از
دنیا رحلت کرد مدت سلطنت خضرخان این یک [illegible] هفت سال و دو ماه
بود بعد از آن مبارکخان بن خضرخان را که بولیعهدی نامزد [illegible] حلیم کریم حمیده
خصال بود بر تخت سلطنت نشاندند [illegible] خطاب
در مواجب مراتب امرا بیفزود و خاص و عام را بتشریفات و انعامات خسروانه
فرمود و اقطاع ممالک قسمت کرد و متمردان و مفسدان را سزا داد خبر رسید
که سلطان هوشنگ امیر مالوه بقصد قلعه گوالیار روان می آید سلطان
شاه بمجرد شنیدن این خبر بجانب گوالیار نهضت نمود و [illegible]
داد سلطان هوشنگ رسولان برای صلح نزد مبارکشاه [illegible]
شده بطریق احتیاط و رعایت حزم بر آب چنبل اقامت فرمود و در
ربیع سنه خمس و عشرین و ثمانمایه بدهلی باز آمد و با امرا وقت و سلاطین عهد
کرد و فتحها نمود و در سنه [illegible] بر کناره دریای جون شهر مبارک آباد

بنا کرده و داد عیش و کامرانی داده روز جمعه نهم ماه رجب سنه اربع و ثلثین که اراده نماز

کرده بجهت مسجد جامع برآمده بود یکی از بدبختان [illegible] که بروی اعتماد

داشت تیغ برکشیده و بر سر مبارک زد و در حال شهادت یافت [illegible]

سلطان مبارکشاه بن رایات عالی خضرخان سیزده سال و سه ماه بود

از اتفاقات [illegible] سید [illegible] برادر زاده [illegible] محمد خان

داشت [illegible] پادشاهی برداشته شد خضرخان [illegible] و پسر بود یکی مبارکخان

نام داد مبارکخان بپادشاه شد و خود را معزالدین مبارکشاه خطاب

کرد و چون مبارکشاه از عالم درگذشت ابن محمد خان بن فرید خان را بر تخت

سلطنت نشاندند و [illegible] خطاب کردند و [illegible]

[illegible] بصفات حمیده موصوف بود و [illegible] کار مملکت [illegible]

در شجاعت و شهامت چندان نداشت [illegible] بر روی در جنگ

و جهانداری شکست [illegible] بعضی از امرای عهد [illegible] محمود خلجی که پادشاه

مندو بود نوشتند که پادشاهی دهلی سست شده است اگر تو پادشاه

دهلی را بیا [illegible] سلطان محمود خلجی با لشکری انبوه [illegible]

[illegible] دهلی [illegible] آمد [illegible] سلطان محمد با وجود

[illegible]

بیرون لشکر [illegible] شب [illegible] سلطان محمود [illegible] امرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لشکر [illegible] سلطان محمود [illegible]

کردند [illegible] غالب [illegible] سلطان [illegible]

سلطان محمود [illegible] از هندوستان [illegible]

جوانی بر هندو سوار کرده [illegible]

دولتشاه و عهد دولت [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] سلطان محمود [illegible]

و سر خود [illegible] واقع [illegible] اقبال [illegible]

محمود [illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible]

بود [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] کرده و بطریق اطاعت و انقیاد درآمد که بارها
با [illegible] عداوت قدیمی است و از شوکت و دولت سلطان محمد
[illegible] از خدمت کینه و یاری [illegible] دهلی [illegible] ملک
[illegible] که هوای سلطنت در دماغ افتاده در خیال
[illegible] حالا که [illegible] و رشید چند هزار کس
[illegible] جمع آمده بود در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه سلطان
[illegible] سلطان محمد [illegible] ده سال و چند ماه
[illegible] سلطان [illegible] بر تخت پادشاهی نشانیده [illegible]
[illegible] مقبول بود [illegible] و دیگر [illegible] آمده بیعت کرد
[illegible] جهان [illegible] نمود در سنه خمسین و ثمانمایه
[illegible] با سلطان محمود خلجی [illegible] بود سواری
[illegible] حال آوازه آمدن پادشاه جونپور شد که قصد گرفتن دهلی
می کند سلطان علاء الدین مجرد شنیدن این آوازه هم از راه برگشته در
دهلی [illegible] که از [illegible] اجرای دولت او [illegible]
ساخته [illegible] شهر دهلی گذاشته بود [illegible] سلطان علاء الدین [illegible]

دهلی

دشمن آمده [illegible] در [illegible] بدو بشارت [illegible] با خوشحالی

جواب [illegible] و سلطان [illegible] این سخن خوش نیامد [illegible]

[illegible] کرد و در [illegible] و [illegible] ازوی رنجیده باز [illegible]

[illegible] که [illegible] کار [illegible] کرد کتری درست و آبادانی ملک

[illegible] خلق [illegible] [illegible] شیر [illegible] سلطان

از جهانخان رنجیده تر شد و گفت مرا [illegible] از روی خوشحالی

[illegible] خواهم [illegible] از جهانخان [illegible] اعدا

[illegible] رقعه [illegible] گرد و عیش و عشرت مشغول

[illegible] میان [illegible] دیگری را کشت

[illegible] [illegible] خبر سلطان علاء الدین [illegible]

از جهانخان [illegible] سلطان با جهانخان دشمن شد [illegible]

[illegible] کرد [illegible] بود و فرصت [illegible] راه یافت با جهانخان

[illegible] دیگر سلطان [illegible] شد [illegible]

[illegible] [illegible] باقی [illegible]

علاء والدین [illegible]

در این همین حال ملک بهلول لودی با چند هزار سوار بدهلی در آمد و حسام خان
طاقت منع و مقاومت وی نبود بحکم ضرورت از شهر بیرون رفت و حمید خان
که ملک بهلول نامزد وی ساخت قبول کرد و ملک بهلول شهر دهلی را بقبض
خود در آورد و عرضه داشت بسلطان علاء الدین فرستاد که چون حکم
شما در شهر [illegible] پرورده خانزاد شما و پرورده پدر شما ام
دولت شما بر [illegible] حسام خان بود از شهر بدر کرده ام شما بخاطر جمع عیش و عشرت
مشغول باشید و هیچ غم نخورید بعد از چند گاه لشکر را هم به دهلی کشید
و به دیبالپور رفت و در پی استعداد لشکر و تهیه اسباب سلطنت
سلطان علاء الدین بملک بهلول گفته فرستاد که مرا هوای پادشاهی
من بیک شهر بداون قناعت میکنم مرا این مقدار بس است پادشاهی که
[illegible] باشد که مرا پسر خود خوانده بود پس تو برادر من باشی تو پادشاه
دهلی بکن من ترا دادم و مرا بحال من گذار ملک بهلول از دیبالپور
از بشارت و مسرت بحضرت دهلی آمد و بر تخت سلطنت نشست و پرگنات
علاء الدین پیوست او را وجه جایگیر داد ایام حیات داشت سلطان علاء الدین
بعد از مدتی روزگاری بجوار رحمت پیوست مدت پادشاهی سلطان علاء الدین

هفت

مدت سال و شش ماه بود بعد از آن ... پادشاه دهلی

شده مدت در خانه تعالی آمده آن سلطان بهلول لودی حلیم و کریم

و شفیق و کاردان مردی آثار و مهربان و شفقتی در رعیت پرورده و اکثر

در جمیع ... آمده از اموال و اسباب بر لشکر قسمت نمودی و هیچ

برای خود نگه نداشتی تا کار او بالا رفت - و قوت گرفت سلطان حسین شرقی

پادشاه جونپور بر سر او آمد و خواست که مملکت ... را از وی بستاند و در

حصه ... یافت. بعضی در تحت سلطان حسین دختر سلطان علاء الدین بود

و در تحت وی بود که دهلی ملک پدر من است بهلول کیست که پادشاه دهلی

اگر تو سوار نمی‌شوی من ترکش چی بندم و بر سر بهلول می‌روم سلطان بهلول

عذر خواهی بسیار و تواضع بیشمار نمود و او قبول نکرد سلطان بهلول

سلطان محمود خلجی مدد طلبید ... کار را به ... شکست وی ساخت

محمود قبول کرد سلطان حسین شرقی جمعیت تمام و لشکری بی‌اندازه با خود

[illegible] گرفته بر سر دهلی آمد در اثنای این حال سلطان محمود خلجی از ...

کرده سلطان بهلول توکل کرده با چهارده هزار سوار مقابل سلطان حسین

یک لکه و ... هزار سوار تیغ گذار ... هزار و چهار صد فیل با خود داشت

بدست دیگا یک برنگا سیاه جیت پنجاه دو هزیمت داد و اسباب و اموال و حشم بایی

بدست آورد سال دوم سلطان حسین بجنگ وی باز آمد باز هزیمت خورد تنها

بار جنگ کرد اما فایده نداشت هر بار فتح با سلطان بهلول بود

آخر تمام بلاد جونپور در قبض سلطان بهلول آمد یکدو جای در تصرف سلطان حسین

شرقی ماند مستقل ... ماند سلطان بهلول پسر خود را باربکشاه سلطان

کرده پادشاهی جونپور برقرار داشته بدهلی باز آمد و در سنه ثمان و

وی از ... رحلت کرد پادشاهی سلطان بهلول لودی سی و هشت سال و

ماه بود بعد از ان پسر وی نظام خان که انجب اکرم و ارشد اولاد وی بود

جانشین گردید و بر اتفاق امرا از مبدا فطرت و صغر سن در ذات وی سرشته بود

بر تخت سلطنت ... خود را

... کرد و وی مردی بزرگ و حلیم و کریم و با عزت و ادب و وقار بود

طریق ... و ... پادشاهی و ... کوب و ...

ساده ... بود و هیچ چیز از جنس ... و قبای و ... و فضلا و نقا

شرعی و عادی کرد ... حال وی ... خدمت ... وفات وی

با اکابر علما و صلحا بود بعد از تمام ... صلوة ... علما

و ثنا و ت

و تلاوت کلام مجید کردی و به رضاجویی [illegible] بعد از نماز خفتن [illegible]
مرا در آمدی و طعام طلبیدی و با علما و مشایخ کرام او را صحبت [illegible]
درویشان [illegible] فرستادی و شایسته کردی و خطوط به دست [illegible]
بزرگان و دولت [illegible] و مشایخ [illegible] و رعایت [illegible]
چیزی را به سبب [illegible] [illegible] [illegible]
نشدی و در زمان او ابا بسیار اشرفا و علما و مشایخ [illegible] از ولایت عرب و عجم
و اکناف [illegible] به عنایت و محبت او به دهلی [illegible] آمده
توطن کردند و لشکر او قامت [illegible] و در آگره بود و شهرت و شهرتی آگره از زمان
سلطان سکندر است و پیش از زمان وی آگره دهی بود از دهمای بیانه
و ملوک و امرای افغان در زمان وی بسیار بودند که هر کدام مرد میدان [illegible]
و شیر شمشیر شجاعت بود و ولایتی را [illegible] داماد وی همت بر رعایت [illegible]
رعیت و رفاهیت [illegible] آسوده [illegible] خلق برگماشته و ترک نزاع و جدال و معارضه
نفاق [illegible] ملوک و امرا و سلاطین [illegible] [illegible]
و بهار قدری از افغان ممالکت [illegible] بود [illegible] کرده [illegible] حضور [illegible]
میدادند [illegible] جاها را [illegible] [illegible]

که جا مذکور براه [illegible] رفته هر سال بسلم پیشکش خبری میفرستاد

کرده بود و حق سبحانه و تعالی دران زمان از خیرات و برکات بر عالم و

افاضت کرده و کرامت فرموده بود که در زمانهای دیگر نبود

و از بدایت [illegible] تا نهایت اجتماع اموال و خزاین نبود و در زمان وی

صلاح مشهور و دیانت و صیانت [illegible] رواج گرفته و مشهور یافته بود و در

از ملوک [illegible] و خاص و عام ادب و حیا و صلاح و فلاح و تستر و تعفف دین

[illegible] بر روی پیدا شده اکثر اقسام علوم و انواع فضایل و هنر

و بدایع که الان مشهور [illegible] و اهل ارباب آن بوجود آمده دران زمان

[illegible] نبوده است [illegible] مشهور

صفت صلاح و دیانت غالب بود وفات سلطان اسکندر بن سلطان

در شهور سنه [illegible] و تسعمایه بود و بادشاهی او بیست و هشت سال و چند ماه بود بعد از

وی پسر وی [illegible] بر تخت بادشاهی نشست سلطان اسکندر

را دو پسر بود که دعوی دار و لایق بادشاهی بودند یکی سلطان جلال الدین

دیگر سلطان ابراهیم جمهور امرای اسکندر مملکت را در میان آن دو برادر

قسمت کردند و اقطاع جونپور و نواحی [illegible] را بسلطان جلال الدین دادند

ولایت

ولایت دهلی و آگره سلطان ابراهیم [illegible] شد فغانان نوحانی

مخالف شدند و گفت دو شمشیر در یک نیام نگنجد سلطان ابراهیم را [illegible]

و ملک [illegible] الدین برادر [illegible] بگرفتن دشمن لشکر [illegible] و جلال الدین

طاقت مقاومت [illegible] نیاورده و رو بگریز نهاد و بعد [illegible]

[illegible] از دست ابراهیم خان سلطان

معتمد [illegible] جلال الدین [illegible] گرفت و شهید ساخت سلطنت

سلطان ابراهیم را مسلم شد و استقرار یافت و از خصایص سلطان ابراهیم

بن سلطان سکندر لودی آن بود که غله و جامه و سایر اجناس و اشیا چنان

ارزان شد که در هیچ عهدی نبود الا در آخر عهد سلطان علاء الدین خلجی

والله اعلم شده باشد ارزانی عهد سلطان علاء الدین بضرب تکلف

و ضبط و ربط و قهر و سیاست و جبر و اکراه بود و ارزانی زمان ابراهیم

بود و در عهد سکندر نیز ارزانی بود اما نه چنین که در عهد ابراهیم [illegible]

ده من غله [illegible] و ده گز جامه خریده می شود و برین قیاس سایر

اجناس موجود [illegible] و ارزانی آن بود که باران بسیار رسید

[illegible] ولایت [illegible] حکم کرد [illegible] امرا و خاص و عوام

جز غله و آنچه از زمین بر آید نمی‌رسید و مبلغ و زر سیم و نقود از رعایا نستاندند غله می

و اندازه از رعایا بگیرند بهم نمی‌رسید و خرج امرا و ملوک و امرا همه از زر نقدی [illegible]

بحکم ضرورت [illegible] اگر یکی جهار تنکه بهلولی

میفروخت دیگری [illegible] میداد و دیگری نیز [illegible]

[illegible] اعتنا [illegible] با این سر حد رسید [illegible] بهلولی

[illegible] شده از وجوه زر و نقره و نقود نایاب شد [illegible] تنکها [illegible]

[illegible] در دست [illegible] تنکها [illegible]

[illegible] و با خود [illegible] میداشت بر یک [illegible]

[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم آن شد که [illegible]

[illegible] بدست آوردن سپاهیان [illegible]

اکثر امرا با وی [illegible] بد شدند و برگشتند شاه زاده عالم خان [illegible]

بن سلطان بهلول را که در گجرات پیش سلطان مظفر رفته بود طلبیده [illegible] سلطان

[illegible] سلطان [illegible] خطاب داده [illegible]

ابراهیم بدعوی ایستاده گردند و چون [illegible] مقاومت با سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible]

بعد فتح ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در هندوستان را با وصف

[illegible] عظیم امیر تیمور گورکان بود از دولت تا [illegible]

و در سنه اثنی و ثلثین ظهیر الدین بابر پادشاه [illegible]

و سلطان ابراهیم [illegible] خبر [illegible]

[illegible] فتح شد سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible] نام و نشان [illegible]

ابراهیم بن سلطان سکندر لودی هشت سال بود بعد [illegible]

کرابا [illegible] پادشاه زاده بود

سلطنت [illegible] علاء الدین [illegible]

پادشاه کریم و عفو و خدا شناس [illegible] و شکر [illegible]

و دولت [illegible] مغلان [illegible]

[illegible] سید [illegible]

می کشیدند [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible] سکندر [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] ممالک گجرات و دهلی بوده اند [illegible]
را ملقب خود گردانید و مقرر [illegible] سوار کرد [illegible]
[illegible] شد [illegible] آمد با پادشاه [illegible]
[illegible] و انعام [illegible] و محمود [illegible]
[illegible] و [illegible] با پادشاه [illegible]
[illegible] داد و [illegible]
[illegible] آورده [illegible] خانان [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] شد با پدر
[illegible] با پادشاه [illegible] رفت و افغانان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] سال [illegible] و
[illegible] نصرت خود [illegible] بندگان
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] با پادشاه [illegible]
[illegible] اجل را اجابت نمود [illegible]
[illegible] سال و چند روز بود [illegible]

بر سریر سلطنت دهلی نشست ... پادشاه عالی الحالم

و فاضل ... پادشاه سلطانی عظیم الشان و رفیع المکان و کریم الاخلاق و حمیده

صفات ... پرور علما دوست و فضلا نواز بود و در طریق دعوت اسما الهی

مشغول بود و از درویشان مجاهدات و ریاضات کشیده ... روشنی کشته

در علم و حلم و فضایل کریم خلق و لطف و شفقت و مهربانی و رحم ادای عیش

و حسن صورت و سیرت و لطافت و ظرافت از دیگر پادشاهان عالم زیادت داشت و در علم

ریاضی و اقسام تسعه از هیئت و هندسه و نجوم میلی تمام داشت و در سنه ... تسعمایه

و تسعمایه بر سر گجرات رفت و سلطان بهادر گجراتی را شکست و نهب نموده تا کنار

دریای شور رسید و در کنبهات علم فتح و نصرت برافراشت ولیکن بجهت بعضی جوانب

و اسباب فتور ضبط آن ولایت ناکرده رجوع نمود بعد از آن بر ولایت گور و بنگاله

تجلی فرمود و داد عیش و کامرانی و جهانبانی و فرمان روایی عالم آرای داد و پای

عقل ... علی ترقی کرد و بکمال رسید و در آخر سنه ست و اربعین و تسعمایه

از دست شیرخان افغان که در سلک ملازمان وی آمد منهزم گشته ...

بجهت صفای باطن و خلوص سیرت کرد ... آخر کار بمقتضای تقدیر

الهی که بر انهزام ... دولت همایون رفته بود ... گردیده ...

وی بود آب جوسه غرق شده بود بر پای سند به در کابل رفت و از آنجا با تقدیر
الهی به گردش نهاد به طلب کمک و استمداد و استعانت نزد شاه طهماسپ به عراق
رفت و بعضی از رو کابل باز آمد و تا پانزده سال پریشانیها و تحملها کال
این دولت کبری راه یافت و در این مدت میان وی و میرزا کامران که سر
ظهیرالدین محمد بابر بادشاه بود و خود را در قسمت ممالک و لایت و شرکت
و سهیم معرکت و ولایت پنجاب و سند و کابل بر وی مخصوص و مسلم شده بود
جنگها و نزاعها گذشت در آخر چشمهای میرزا مذکور میل کشیده به مکه معظمه
فرستاده بعد از رفتن وی از ولایت هندوستان هم در ایام قهر و تحکم
تغلب شیرخان مذکور به تخت بادشاهی نشست و خود را
و سکه نام خود ساخت در سنه سبع و اربعین و تسعمایه بحضرت دهلی آمده قلعه
علائی را که در نهایت رفعت و متانت و حصانت بود به تقریب بعضی تعصبات
و سوء ظن نفسانی ویران کرد و بر کنار دریای جون شهر قدیم ابادان سا
و قلعه نهایت عرض و طول و رفعت بنا کرد مشهور و لیکن بجهت تغیر
دولتش و عوارض دیگر اتمام نیافت و صورت استحکام نپذیرفت ...
در دهلی آن طایفه از نقصه در اراضی و مواضع و قریات حکم نمود و هر که

که آنرا به خود نسبت
داده ... کرده
شهر

وقت نزد ادانی و اعالی و اراذل و اشراف ... تحریر نمود و اشتیاق
داغ و دیانت بر سیت نهاده و وی در تدبیر مهام مملکت و کار
امور سلطنت مکرر شروع و عروب و ریاست قواعد ... اندر آن کو
گزاری و تعمیر بلاد و امن طرق و قمع مفسدان و پاک کردن راه
بابت مراقب بود و اصلاح مصالح جمهور را نظیر ... و از بنگ
سند تا دیار ... بمسافت یک کروه سرا آبادان کرد و بر
راه دو رویه طرق خیابان درختان نشاند و در هر سرای
و چند برای طعام پخته و خام لشکری حکم فرمود و بعد از اصلاح احوال
رعایا و عامه خلایق روی بفتح بقاع و قلاع آورد و در سنه اثنی
و خمسین بفتح قلعه کالنجر مقید شد ناگاه آتشی بر داروی نور
افتاد و هم در آن آتش وفات یافت تاریخ شیر شاه سور چهار سال
و چند ماه بود بعد ازوی ... سلطان ... اسلیم خان پادشاه
... اقب کرد و وی نیز بشوکت و حشمت جهان
گیری و هوای عالم ستانی مثل پدر بود و در زور بازو و پهلوانی و
بختی و کثرت اسپ و فیل و آلات حرب و جمعیت سوار و پیاده زیاده

بر دفعه پدرش یک کروه ... آبادان کرده بود و وی در میان امرا
دیگر ساخت و لشکری حکم نمود و در هر سرا دو اسب و چند پیاده تعین کرده
هر روز بعد از دو پاس داک چوکی خبر کور و بنگاله بروی می رسانیدند و ...
و ایمنی ... امرا مقرر داشت و امرا و ملوک پدر را بکشتن داد و خود
را اکثر امرای پدرش بود مسند عالی خطاب یافته بود ...
که علاو ... نام داشت رفته بود بدست آورد ... کشت و ...
و می ... [illegible] ...
... انعام و احسان و دادن مواجب و وظایف ...
در ... و علت در ... در سنه تسع و خمسین از عالم رفت
اسلیم شاه بن شیر شاه ... نه سال و چند ماه بود بعد از وی جماعه افغانان
که ... بودند دعوی سلطنت برآمدند و اسم پادشاهی بر خود
نهادند و داد فتنه و فساد دادند یکی خود را سلطان سکندر خطاب کرد
دیگری سلطان ابراهیم و دیگری سلطان محمد عادل و جنگ و جدال
و قتال بیکدیگر در افتادند تا مدت چهار سال فتنه و ...
این فتنه در میان بود که ناگاه در ... شوال سنه ثلث و ستین و تسعمایه

همای

جهای مصحف ها [illegible] بر [illegible] [illegible] [illegible]

و غبار [illegible] و پریشانی [illegible] [illegible] سلطنت [illegible]

سکون و [illegible] و جای بود [illegible] [illegible]

و کامرانی [illegible] [illegible] تمام شد [illegible] [illegible]

از بواطن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گذشته بود که وقت [illegible] [illegible] [illegible]

سلطانی [illegible] آمده ایستاده بود [illegible] [illegible]

خواست که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اشارات [illegible] [illegible] [illegible]

قال [illegible] [illegible] اعظم [illegible]

تعالی [illegible]

علم سلطنت [illegible] عالی [illegible] [illegible]

زمان شاه [illegible] الآفاق [illegible] علی الاطلاق [illegible] [illegible]

کرسی عزت و عظمت [illegible] [illegible] و دولت [illegible]

اول جلوس [illegible] سلطنت [illegible] [illegible]

عالی ... مدار الملک ... زیاده چهل سال رفته است هر روز ...

... بجمیع ... و هر دو آسمانی بظهور میرسد ...

... اطراف ممالک هندوستان تا اقصی بلاد شرقی و غربی و شمالی

و ... و بلاد و قلاع و حصون چهار دانگ هندوستان ...

... بقبضهٔ اقتدار درآمده ملک آن سلطان جهانگیر گیتی

... مسلم ... جمیع پادشاهان و پادشاهزادگان ملوک ...

... اصناف خلائق از خواص و عوام در ...

... سلسلهٔ ارادت این درگاه ... حضرت ...

... [illegible] ...

... احوال ... دیگر لوازم ...

... [illegible] جهانگیری و جهانداری ...

... عالم درآمده ... از حد حصر و احصا خارج

... است   با وجود طول ... کسی را نشد

... از عهد شباب   ولیس ...

... از پادشاهان ... و سلاطین ...

...

[illegible] شده بود که اگر تمام درصفحت [illegible] اتفاق [illegible] با شاهی

[illegible] عظیم الشان وتحفه [illegible] [illegible] در [illegible]

باشند [illegible] بطرق [illegible] [illegible]

[illegible] گوشه [illegible] بارت نخواهد بود [illegible]

وجهان [illegible] و[illegible] [illegible] عالم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نکته [illegible]

[illegible] وتوفیق [illegible] پروردگار ودستگیری [illegible]

بذل مجهود [illegible] [illegible] نخواهد شد [illegible]

[illegible] نصرت [illegible] وتقویت [illegible] [illegible]

این شاهد [illegible] [illegible] [illegible] آمین یا رب العالمین

همسوز

اول کسی [illegible] [illegible] وقع [illegible] حضور [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیوان [illegible]

حال [illegible] [illegible] [illegible] وقبول [illegible]

[illegible] اول

[illegible]

و بطرف هندوستان آمد و چون بدهلی رسید هم بسبب آنکه در نظر صاحب دیوان
جمالی نبود قبول نیافت از دهلی به بداون رفت و در خدمت مقطع بداون
سپهسالار هزبرالدین حسن ادیب را بمواجبی قرار افتاد بعد از چندگاه بطرف اوده
اوده رفت و در خدمت ملک حسام الدین اغلبک دیگر یافت و چون مردی
شجاع بود و جلادت و مبارزت نمود بطرف بهار و منیر تاخت و غنایم
بی اندازه استعداد تمام از اسب و سلاح و لشکر بدست آمد و ذکر جلادت
در [illegible] او در [illegible] مشتهر گشت و جمعی از خلج از اطراف هندوستان
روی بدو آوردند ذکر او بخدمت سلطان قطب الدین که هنوز بر سریر
سلطنت جلوس ننموده بود رسید و او را تشریف فرستاد و اعزاز نمود
چون بکرم سلطان قطب الدین استظهار یافت لشکری بر بهار برد و آن
ملک و حوالی آن تاراج کرد و غنایم بسیار بدست آورد و بیشتر سپاهیان
آن مواضع برهمنان بودند و ایشان را کشت و کتب هندوان بسیار بود چون آن
در نظر اهل اسلام درآمد جماعت هندوان را طلب کردند تا از معانی آن کتب اعلام
دادند نوشته بودند که تمام این حصار و شهر مدرسه بود و بهار در عهد هندوان
لغت مدرسه را گویند و محمد بختیار بعد از فتح بهار بخدمت سلطان قطب الدین

عشرت

آنجا برود و از دیار او بسیار غنیمت و اموال و اسپان بدست آمد

پنجه بخت [illegible] طعن و ضرب داشت و تسخیر و [illegible] تا کار بجایی

رسید که [illegible] قطب الدین [illegible] [illegible] رسید

گرایید [illegible] چون صورت حال شجاعت [illegible] سلطان

کرد با سلطان قطب الدین [illegible] خود [illegible]

در بیعت او را فرمان داد [illegible] در دهلی

نیکو [illegible] در آن مجلس احوال و اسباب [illegible] تشریف

خاص سلطانی باز گشت [illegible] بهار رفت [illegible]

بلاد لکهنوتی و بهار [illegible] تا [illegible] رای [illegible] بود

که مدت هشتاد سال پادشاهی کرده [illegible]

[illegible] ظلم و تعدی بر رعیت نرفته [illegible] سوال کردی [illegible] یک لک

و چون [illegible] رسم و روایت عطائی که اکثر کردی یک لک بودی

[illegible] حکما و منجمان مملکت او نزدیک وی آمدند گفتند در کتب ما

از قدما [illegible] چنین نوشته اند که این مملکت بدست ترکان خواهد افتاد

[illegible] ۱۵ [illegible] ترکان بهار را گرفته اند

دیگر آنکه بدین مملکت اندر رای حوالیست که ازین مملکت شنوده
تا از قدیم ترکان در امان ... رای گفت کرا او مرد را که بر پای ایستد
کرده همی علامتی هست گفتند علامت او آنست که چون راست بایستد
یا هر دو دست از بر زانوی وی در گذرد چنانکه انگشتان دست به ساقی
پای او برسد چون بعد از تفحص حال او ظاهر شد که در خلقت محمد بختیار این
علامت موجود است بعد از آنکه این علامت آشکار شد اکثر براهمه و ساکنان آن نواحی
به سنکنات و بنگ و کامرود رفتند و رای لکهمنیه را ترک مملکت خویش
موافق نیامد و سال دیگر محمد بختیار لشکر مستعد کرد از بهار بتعجیل بیامد و نودیه
چنانکه زیادت از هژده سوار با او نبودند و لشکر از پس می آمد و چون به در سرای
لکهمنیه رسید شمشیر برکشید و غزا آغاز کرد رای لکهمنیه بر سر خوان نشسته بود و طبقهای
زر و نقره پر طعام بر رسم معهود خویش پیش نهاده که فریاد از در سرای
برخاست تا محقق شد که حال چیست محمد بختیار در سرای رانده بود و خلق را زیر
تیغ آورده رای لکهمنیه پای برهنه از پشت سرای خود بگریخت و جمله خزانه

چون به در سرا

شدند و جمع او بدست افتادند و غنایم بسیار از خارج از حیطه حصر حاصل گشت

محمد بختیار را بعد از چند سال ممالک بر موضعی که لکهنوتی است

و اطراف آن ممالک در تصرف آورد و خطبه و سکه اسلام قایم کرد و مساجد

و مدارس و خوانق بنا کرد و از اوقات ... و امر ... نباشند و چند

سال ... هوس ملک ترکستان و تبت از طرف مشرق لکهنوتی

در سر او افتاد ... ترکستان و تبت در سر او و ... بدست آرد

بایستی لشکر ... ترتیب ... ده هزار سوار ترتیب کرد و در اطراف

کوههای که میان تبت و بلاد لکهنوتی است سه جنس خلقند یکی کوچ و دوم

میچ و سوم تهارو و همه ترک چهره اند و ایشان را زبانی است

دیگر میان هند و ترک یکی از روسای قبایل کوچ و میچ که او را علی میچ گفتندی

بر دست محمد بختیار خلجی ایمان بر دست او اسلام آورد و دلالت و رهبری

آن جبال قبول کرد و محمد بختیار را به موضعی آورد که آنجا شهریست نام

بردهن کوت ... گویند که از زمان قدیم گرشاسب پادشاه بنا کرده است و در پیش

آن شهر آبی می رود در غایت عظمت نام آن آب بکمتی به بزرگی و ... عمق

... سه بار زیاده از آب گنگ باشد و ... روز ... به دیگر موضعی رسید ...

از قدیم الایام آنجا پلی بسته اند از سنگ تراشیده بیست و اند طاق چون لشکر اسلام

بر سر آن پل رسید [illegible] شده بود و امیر خود را بر سر آن پل با حشم نگه داشت تا محافظت آن

کنند چون رای کامرود را از گذشتن لشکر اسلام آگاهی شد گفته فرستاد که

صواب نیست درین وقت که بدین قدر لشکر و استعداد عزیمت بلاد تبت کرده شود باید که

سال آینده با استعداد تمام بیایید و من که رای کامرودم قبول میکنم که لشکر ساخته

کنم و پیش لشکر اسلام شوم و آن بلاد را بر شما مسلم کرده آید محمد بختیار رای

کامرود را نشنید و روی به بلاد تبت نهاد بعد از شانزده روز به ولایت

تبت رسید و موضع ... همه آبادان

که آنجا قلعه بود ... لشکر اسلام دست بدان قلعه برد اهل آن قلعه

بدفع ایشان برآمده داد مصاف دادند از بامداد تا نماز شام قتال

کردند و خلق بسیار از لشکر اسلام کشته و خسته شد چون شب شد محمد بختیار

نزول کرد جمعی را که اسیر کرده آورده بودند از ایشان گفتند

چنان تقریر کردند که در پنج فرسنگی این موضع شهریست بس بزرگ قلعه آن از

سنگ تراشیده که آنرا کرمتن خوانند و در آن شهر مقدار پنجاه هزار سوار ترک

مرد انداز و تیرانداز باشند و در آن شهر برهمنان و زنارداران باشند که در آن

[illegible] بعد از [illegible] آن شهر بقدر [illegible] با خدمت [illegible] رفته

[illegible] و [illegible] بیان که [illegible] سید [illegible] آمد میرزا [illegible] باشد

وزراعت [illegible] کوه [illegible] سیاهان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] علوم که تحصیل [illegible] تا [illegible]

آمده تا استعداد تمام [illegible] شود چون [illegible] گشته [illegible]

راه یک [illegible] و یک [illegible] نماند [illegible] بود [illegible]

و [illegible] شعاب و دریا از راه [illegible] هموار [illegible]

بودند [illegible] لشکر [illegible] از ان اسب [illegible]

حاصل شد و مردم همه اسب [illegible] میخوردند [illegible] از ان کوهها

[illegible] رسیدند و طاق پل شکسته یافتند سبب آنکه [illegible] امیر [illegible]

[illegible] کرده [illegible] خلاف [illegible] ترک محافظت سر پل [illegible] کرده

[illegible] بالا [illegible] آمده پل خراب کردند چون محمد [illegible] لشکر [illegible]

موضع رسید [illegible] نیافت کشتی موجود نبود [illegible] ماندند [illegible]

اتفاق کردند که در [illegible] مقام باید کرد و تدبیر کشتی [illegible] باید کرد تا

[illegible] آب [illegible] کرده [illegible] در [illegible] قلاع و حصار

در آنجا بتخانه بود ... و بتان بسیار نهاده و یک بت بزرگ ...

از دو هزار من و سه هزار من زر ساخته بود و محمد بختیار در باقی حشم ...

پناه ساخت ... چوب و در آن جهت ... [illegible] ... آغاز کردند چنانکه

... لشکر محمد بختیار را آگاهی یافت تمام هندوان ولایت

را فرمان داده فوج فوج می آمدند و از در ... [illegible] ... نیزه

فرو بردند ... چنانکه به شکل دیوارها می شد محمد بختیار ...

... یکباره بیرون آمدند و بر یک موضع ... لشکر

راه گرفت ... [illegible] ... رسیدند ...

در ... چون ایستاد ... از لشکریان محمد بختیار ...

... در میان لشکر افتاد ... [illegible]

... [illegible] ... رفتند ...

رسید ... محمد بختیار با سوار ... چند سوار ...

به حیله بسیار عبره کرده دیگر همه غرق شدند ... دیوکوت باز آمد ...

... مستولی شد ... جمله خلق از ...

... خلجیان که هلاک شده ... [illegible] ... کردند و

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باز آمد و او را جمع کرده و فتحها نمود و پادشاه شد و بن محمد شیران ...

مردانه و جلد و نیکو اخلاق و بسامان بود و جمیع امرای [illegible] بودند که

خدمت کردند و انقیادی نمودند آخر الامر علی مردان طریقی کرد که

راست آمده از [illegible] بیرون آمده و در دهلی به خدمت سلطان قطب الدین ایبک

و اتفاق [illegible] بیرون رفت با محمد شیران امرای خلج جنگ

شیران [illegible] شهادت یافت مدت حکومت و پادشاهی محمد شیران

بادشاه شد [illegible]

[illegible] علی مردان [illegible] بغایت جلد و [illegible]

[illegible] سلطان

[illegible] جنون گرفت و [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] شدند و [illegible]

[illegible] اطراف ممالک هندوستان با مرادان گرفت و

[illegible] او [illegible] گرفت و ترهات بیهوده بر زبان او جاری شد

[illegible] ملک خراسان [illegible] وقتی بازرگانی [illegible]

[illegible] از علی مردان احسانی التماس نمود [illegible]

بادشاه

صغانیان

و این سخن از حکایات ثقات صغانیان است زبان داد که چون صغانیان با قحط
و غلو شدید بحیثیت غایت رسیده است ولی با آن احوال نبود که بگوید صغانیان
تربیت یافته اند با رزکان محتاج خرقه و لقمه است احوال از ارتفاع و تومن
حق دارد و خدمت کردند قطع صغانیان بخرج راه و استعداد حشم
شاه است آن شهر و ولایت را ضبط کردن آن شهر را جهت ملک تاج الدین
قطب و اسباب لایق اندازه بقیه فتح صغانیان حکم فرمود حال کثیر و سیاست
کار خود و حماقت و بنیان مرصد بود با این حرکات بظلم و تعدی و خرق
و ضعفا و محتاجان از دست وی بجان آمدند و احوال فراغ و آسایش و جمع
ایشان متکاسد جماعه امرای خلج اتفاق کردند و علی مردان را بکشتند
و از دست تعدی وی خلاص کردند باد شاهی علی مردان دو سال و چند ماه
بود بعد از وی ... را بتخت
نشاندند نام او حسین بن ملک حسام الدین عوض است مردی نیکو سیرت و نیکو رای
بغایت صورت خوب داشت و ظاهر و باطن او برگزیده رحمت بود و
مردی عادل و بخشنده بود وی از جماعه گرمسیر غور بود چنین روایت
کرد در حدود کوهپایه غور رفتی دراز گوشی بار کرده و به صنعی میبرد در راه با ...

[illegible] اسباب خود بر درازگوشی بار کرده می‌رفت دو درویش خرقه پوش بوی پیوستند [illegible]

و طعامی خواستند عوض خلجی گفت دارم برسم توشه قرصی چند با خود

بود بار از پشت درازگوش فرود آورد و دستار بگشاد و سفره پیش درویشان

نهاد چون طعام خوردند آب [illegible] داشت بر دست گرفته و پیش

بایستاد چون درویشان این [illegible] بدیدند با هم گفتند که این [illegible] مردان

کرد خدمتی نباید که [illegible] روی بوی آورده گفتند حسام الدین طرف

هندوستان رو که ما آن ولایت ترا دادیم باشارت [illegible] حسام الدین از آنجا

گشت و فرزندان خود را [illegible] برگرفته [illegible] بهندوستان آمد و

بمحمد بختیار پیوست و آخر کار [illegible] بجای [illegible]

باسم او [illegible] سلطان غیاث الدین خطاب یافت و [illegible] لکهنوتی را دارالملک

ساخت [illegible] بنا کرد خلائق از اطراف روی بدو آوردند [illegible]

و رعایای آن بلاد در رفاهیت و آسایش بودند. [illegible] بذل و احسان وی

نصیب تمام یافته و از وی در آن دیار آثار خیر بسیار بماند و جوامع و مساجد

بنا کرد و اهل خیر را از سادات و علما [illegible] وظایف و ادرارات داد و

[illegible] روزی [illegible] انکه در ایام [illegible] این زمین را [illegible]

نخود رسید [illegible]

[illegible]

و بلاد را معمور و منتظم گردانید و مساجد و مدارس و جمعه بنا نهاد

و مسافران بر همه بلاد بانیان وسیع و محکم ساخت و بها آن از ... بر

خلایق آباد شد و تا الآن آثار خیر او در آن دیار باقیست و

غیاث الدین عوض با خیرات و حسنات مشهور است پادشاهی بر حضرت

... بلاد بنگ و کامرود و ترهت را

مسخر ساخت و آن بلاد که پیش از او مسخر نشده بود بگرفت و اموال

بسیار بدست آورد و سلطان شمس الدین التمش او را مسخر ساخت

چند کرت از حضرت دهلی بطرف لکهنوتی لشکر فرستاد و بسیار بدست

داعیه خود را باز نشاند و در شهور سنه ثمان و عشرین و ستمائه

عزیمت لکهنوتی کرد غیاث الدین کشته با لاکه ... میان ایشان صلح

قرار گرفت و سی و هشت زنجیر فیل و هشتاد لک مال خدمتی داد و خطبه

بنام سلطان شمس الدین کرد و در سنه اربع و عشرین ملک ناصر الدین

محمود پسر بزرگ سلطان شمس الدین از اوده با عزای جمعی

لشکر هندوستان جمع کرده و بطرف لکهنوتی بر سر ملک غیاث الدین

رفت غیاث الدین خلجی از لکهنوتی بطرف بلاد کامرود و بنگ لشکر کشیده بود

ترتیب اخالی بعد از آنکه ناصر الدین محمود لکهنوتی را ضبط شد غیاث الدین
از بلاد بنگ مراجعت نموده بکار زینا صر الدین پیوست و با بسیاری امرای
خلج بشهادت رسید بادشاهی حسام الدین عوض الملقب بسلطان غیاث
الدین خلجی دوازده سال بود بعد از وی مذکور
مدت یکسال و چند ماه قابض ممالک لکهنوتی بود و در سنه عشرین
وستمایه وفات یافت بعد از وی سلطان شمس الدین ایلتمش لکهنوتی بتصرف
در آورد چون فتنه تسکین یافت و اخیار را بدست آورد
ملک ... معتمد شمسی بود در آن بلاد که داشتم هالی
مراجعت نمود و مدت سه سال و چند ماه ملک علاء الدین جانی قابض قلم
آن ولایت بود بعد از عزل وی راکان از سلاطین
سلطان شمس الدین بود و ترکی با شهامت و جلادت و صاحب اعتقاد
ظاهر و باطن بود فرستاد بهر دو در آن بلاد جلادت بسیار نمود و چند بحر
پیل از ولایت بنگ بدست آورد و بخدمت درگاه فرستاد و او را تغان
خطاب شد مدتی حاکم آن بلاد بود و در شهور سنه احدی و ثلاثین برحمت حق
پیوست بعد از وی ... تا مدت سیزده سال و چند ماه حاکم

آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهانكيري [illegible]

[illegible]

[illegible] جهانكير والكمنوتي [illegible]

[illegible]

[illegible] كرمان ملكمنوتي به

سائر [illegible] ولايات [illegible]

[illegible]

ملكمنوتي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان ناصرالدین [illegible] ممالک [illegible] شد [illegible]

[illegible] کرد و [illegible] خطبه و سکه اسلام [illegible]

[illegible] اهل اسلام در [illegible] پیدا گشت و اموال [illegible]

[illegible] گویند [illegible] عهد [illegible] سبب [illegible]

[illegible] دران [illegible] تا [illegible]

[illegible] و [illegible] دران [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible]

[illegible] کرد و [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کرد و [illegible]

[illegible] ساخت و لشکر اسلام [illegible]

[illegible] کرد و لشکر [illegible]

[illegible] نزدیک شد [illegible]

[illegible] شدند [illegible]

[illegible] مسلمانان و هندوان [illegible]

[illegible]

... پسر سلطان [illegible] آمد و [illegible] اسیر شده فرزند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وفات [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] نیابت کرد [illegible]

[illegible] الدین [illegible]

در [illegible] سلطان غیاث الدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] الدین

[illegible]

خود [illegible]

[illegible]

[illegible] جلال الدین

بر تخت سلطنت [illegible]

... خضرخان که با دشاهان دهلی بود ... عزت برده متقی ...
در عهد سلطنت سلطان قطب الدین خود را

نام کرد در عهد غیاث الدین تغلق شاه خدمت پسر او ... سلطان

بود که بعد تغلق شاه لکهنوتی هم ... مسلم داشت و در سنه

خمس و عشرین و سبعمایه چون عهد ... سلطان محمد بن تغلق رسید

را بر لکهنوتی ... خضرخان لکهنوتی را قابض شد و مدت ... سال

حاکم بود بادشاهی بهادر شاه در بنگاله ... سال بود و چون

لکهنوتی در قبضه اقتدار خضرخان در آمد بهرام خان را که یکی از امرای

بود در سنارگانو فرستاد در سنه تسع و ثلاثین و سبعمایه بهرام خان رحلت کرد

سلاحدار ... فخر الدین خود را خطاب کرد خضرخان

از لکهنوتی آمد ... را منهزم گردانید بار دیگر لشکر خضرخان را کشته ملک

تمام بر سلطان فخر الدین مسلم شد بادشاهی سلطان فخر الدین دو سال

و چند ماه بود بعد از وی علی مبارک مردی بود از متعلقان خضرخان

فخر الدین را کشت و ولایت را قابض شد و خود را سلطان ...

خطاب کرد و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه بر تخت نشست و از بنگاله ...

... علاء الدین ...

از ...

ازین ولایت پادشاهی [illegible] چند ماه بود بعد از وی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] الدین [illegible] از وی برگردانیده [illegible]
پادشاه [illegible] شد [illegible]
و [illegible] شد [illegible] لشکر [illegible]
سلطنت [illegible] چون سلطان [illegible] بر سر [illegible]
و در سنه اربع و خمسین و سبعمایه بر سر سلطان شمس الدین [illegible] لشکر کشید
و میان ایشان جنگهای عظیم واقع شد سلطان شمس الدین [illegible]
سلطان [illegible] بلاد [illegible] و با سلطان شمس الدین مصالحه
[illegible] مراجعت کرد و در سنه [illegible] و خمسین سلطان شمس الدین [illegible] وفات
مدت پادشاهی سلطان شمس الدین بهنگره شانزده سال و چند ماه بود بعد از
باتفاق امرا و ملوک [illegible] بر تخت سلطنت
و با سلطان فیروز شاه [illegible] صلح درآمد [illegible]
در [illegible] کرد [illegible] و خلق [illegible]
[illegible] عاقل و شجاع و کریم بود [illegible]
[illegible] پادشاهی سلطان سکندر شاه [illegible]

سلطنت سکندر بن شمس الدین بهنکره نه سال و چند ماه بود بعد از وی پسر وی

بر تخت سلطنت نشست و وی [illegible] غیاث الدین اعظم شاه

آراسته و پیراسته و کریم بود و مدت هفت سال پادشاهی کرد و [illegible]

[illegible] عراقی [illegible] در سنه خمس و سبعین از عالم رفت بعد از وی

[illegible] خود را [illegible] خطاب کرد و پادشاهی [illegible] و [illegible]

[illegible] بود و ده سال پادشاه بود در سنه ثمان [illegible] از عالم رفت بعد

وی پسر وی [illegible] پادشاه شد و مدت سه سال

[illegible] و کانس [illegible] هندوستان [illegible] گشته بعد از وی [illegible]

در دست کافران آمد و کانسی [illegible] هفت سال [illegible] ملک راجی [illegible]

بعد از وی پسر [illegible] مسلمان شد و خود را [illegible] نام کرد و

[illegible] سال پادشاهی کرد و در سنه اثنی عشر و ثمانمائه از دنیا رفت بعد

وی [illegible] بر تخت نشست و خود را [illegible] خطاب کرد [illegible] ده سال

پادشاهی کرد و بعد از وی ناصر غلام وی بر تخت نشست بعد از وی [illegible]

روز [illegible] و بعضی از اولاد سلطان شمس الدین بهنکره ناصر غلام

کشته [illegible] از فرزندان سلطان شمس الدین بهنکره [illegible] نام [illegible]

[illegible]

در [illegible] سلطنت [illegible] و [illegible] ابقا بود [illegible] سال [illegible]

[illegible] و [illegible] پادشاهی [illegible] کرد بعد از وی

[illegible] سلطنت [illegible] بعد [illegible] رحلت کرد [illegible]

[illegible] بعد از وی

[illegible] پادشاه [illegible] پادشاهی [illegible] سال

بود [illegible] از عالم رحلت کرد [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] جانب [illegible]

اتفاق کرد بعد از [illegible] دور کرده

[illegible] عاقل و کریم بود و مردم را [illegible] و [illegible] فتح کرد

پادشاهان [illegible] مشغول که هر شب [illegible] نوبت [illegible]

[illegible] یکی از [illegible] راست [illegible]

و [illegible] نشست [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] بود [illegible]

پادشاهی [illegible] سال [illegible] بعد [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible]

ویتی ... سه سال پادشاهی کرد و در سنهٔ تسع
و ثمانمائه رحلت کرد و بروایتی بندگان نوبتی او را نیز غدر کرده کشتند
و پسر او را اجلاس دادند ... نام کرده مدت یکسال
پادشاهی کرد او مظفر حبشی یکی از بندگان او بود با سردار بندگان نوبتی
یار شده محمود شاه را بکشت و خود بر تخت سلطنت نشست و خود را
خطاب کرد در ظالم و بی باک و خونریز بود بسیاری از
ارکان بزرگ دولت را قتل کرد مدت سه سال و پنج ماه پادشاهی کرد و خود
عمر وی بسر شد سلطان فیروز شاه یکی از لشکریان بود با بندگان نوبتی را
خود یار کرده او مظفر حبشی را که خود را مظفر لقب نهاده بود کشت و بر تخت
سلطنت نشست ... نام نهاد مردی دانا و عاقل
و کارگزار و مصلحت شناس و صلاح اندیش بود امرای دولت خود را
دو قسم کرد امرای اصل ... و امرای بندگان خاص کرده دیگر
و رسم نوبت بندگان که باعث فتنه و فساد می شد بر انداخت
و وی در اصل سلاحدار پادشاهان بود آداب و احکام پادشاهی
را دیده و دانسته کار و بار سلطنت چنان آراسته و پیراسته کرد

نموده ... زاده نیافت و ... امر منصبت ... والت رسانید بلاد
را معمور کرد و علما و صلحا و مشایخ را جمع کرد و تربیت فرمود دار
شیخ ... عالم ... بن ... سبب ... اهتمام
نمود ... مدت ... سال پادشاهی کرد و داد عیش و عشرت
داد ... در سنه تسع و عشرین و تسعمایه رحلت کرد عنایت از وی

ذکر سلطان علاء الدین بن ...

تخت پادشاهی به سلطان علاء الدین ... سریر داراسمان
... نصیب ... باشد پادشاه شد و دیگران ملوک او را ... بودند
عیش و عشرت و سامان و خزانه ... پادشاهان ... محصول
... بسیار است هر چه ... از اقطاع و مواجب ... را داده
... کرد و چون در سنه اثنین و ثلثین ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را کشت و مملکت دهلی ... گرفت
... نصیبه ... شد و ... ایشان ...
سلطان ابراهیم ... با مغلان ... افغانان جنگها
کرد و ... سلطان بهادر گجراتی ... و ...

بدست سلطان اعظم محمد همایون بادشاه آمد و بعد از وی بدست افغانان

و بعد از آن سلیمان خان کررانی بدین ولایت متصرف شد و خود را

خطاب کرد و وی مرد عاقل و کارگذار و سلیم الرای و متبع شریعت بود و بعد از وی

بسر خود [illegible] خطاب کرد و در آخر بدست بندهای حضرت

سلطان محمد جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی اسیر و کشته شد

و بباد فنا رفت سلطان محمود

بن سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه ملک فیروز خواجه سرا که خطاب

خواجه جهان [illegible] خطاب داده در سنه ست و تسعین و سبعمائة

بجانب جونپور فرستاد و در سنه ثمان [illegible] بن سلطان الشرق [illegible]

[illegible] ملک مبارک که پسر خوانده او بود ولایت جونپور ضبط کرد و تاج

بر سر نهاد و خود را [illegible] خطاب کرد یک سال و چند ماه با

شد بعد از وی در سنه اربع و ثمانمائة برادر خورد وی بر تخت سلطنت نشست

و خود را [illegible] خطاب کرد با سلطان محمود بن محمد بن فیروز [illegible]

و جنگ کرد و وی مردی نیک کریم [illegible] و ظریف و [illegible] و عادل [illegible]

[illegible] علما و مشایخ بود تا [illegible] در عهد وی [illegible] بود [illegible]

[illegible]
[illegible] پادشاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] تغلق بوده سلطان [illegible]
[illegible] سلطان محمود بن سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سلطان حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] فتحهای [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شرقی [illegible]
[illegible]
[illegible] ولایت [illegible]

طبقه پادشاهان دهلی ذکر شده آن در دو ... تعریف و ...

سلطان علاءالدین ... بنا نهاده است و ... این قطعه که ... هر یک ممالکی جداگانه ...

بود الان داخل ممالک محروسه شد جماعه قلیل ... سلاطین در دو ...

باعث پیدا شدن طبقه سلاطین ... آن بود که چون ... سلطنت

... شاه ... رسید ... دولت ... جمیع اقطاب ...

... [illegible] ... سپاه از ...

... [illegible] ... تنها ... کار ممالکت ...

... [illegible] ... و ... دیگر کار ... هر یک ...

... [illegible] ... مشغول ... شد و چون

... [illegible] ... پادشاه بزرگ ... شد ... ارادت ...

سر از اطاعت بر افراشتن

و از ایشان ... [illegible] ...

... [illegible] ... علاءالدین حسن گنگو ...

... [illegible] ... دیار ... خود ...

... [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] و باقی [illegible] طالب [illegible] درسته ثان [illegible]

دولت بهادر دکن لوای حکومت برافراشته بود [illegible]

[illegible] جناب شاه [illegible] که وقتی علاءالدین حسن در زمان دولت سلطنت

تغلق شاه [illegible] بود و از سلطان المشایخ نظام الدین اولیا بشارت

یافته با تغلق [illegible] از افغانان [illegible] دکن شد [illegible] انجا رسید [illegible]

شهر [illegible] متصرف شد [illegible] تا [illegible] دولت آباد

درآمده امرای سلطان محمد [illegible] بود متصرف [illegible] سلطان

محمد رسید [illegible] بعزمت انتقام و استیصال [illegible] بدولت آباد [illegible]

با [illegible] جنگ کرده هزیمت خوردند [illegible] ایام [illegible] علاءالدین حسن

کرد [illegible] گجرات آورد [illegible] سلطان محمد [illegible] متوجه گجرات شد

[illegible] افواج سلطان محمد که در ولایت دکن بود [illegible]

دولت آباد [illegible] متصرف شد سلطان محمد [illegible]

[illegible] شد [illegible] ضعیف [illegible] علاءالدین [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] و مخالف

[illegible] بنام [illegible] دار السلطنت ساخت [illegible]

... تفویض شده داعی حق را اجابت نمود مدت سلطنت او [illegible] بود

بود بعد از وی پسرش سلطان محمد شاه بجای پدر نشست

و کار داد و عدل و انصاف پیشه گرفت خلایق در ایام دولتش آسوده

شدند و ولایت دکن از روی امنیت و اجتماع افاضل رشک تمام بلاد هندوستان

شد و دیار ممالک رونق تازه [illegible] بکام روزگار [illegible] وقتی [illegible] بدید

اگر قدرت شوکت و سروری [illegible] از [illegible] بدست آوری

[illegible] مدت مصروف تسخیر بلاد و احیاء مراسم جهاد میداشت و هرگاه

ولایتهای اطراف با عساکر [illegible] و سپاه خود [illegible] مخالفت و بیفرمانی [illegible]

و عسکر [illegible] اسیری ساخت و سادات و علما و مشایخ را از فرط احسان و

امتنان مسرور و محظوظ گردانید و تفتیش و تفحص احوال رعایا و زیردستان

نمود و حرمت [illegible] دل داشت تا [illegible] دست اجل [illegible] بقای او

جا کرد و خلعت حیات از [illegible] او برکشید مدت سلطنتش [illegible] سال

و هفت ماه بود بعد از سپری [illegible] سلطنت

نشست [illegible] بر طریق [illegible] آثار حمیده و رسوم پسندیده سلاطین [illegible]

رعیت پروری و دادگستری شعار خود ساخت و داد سخاوت و جوانمردی [illegible]

[illegible] بردخان که این قسم او بود که دود دختر او گرفته کرد و او بعضی از اقربا

[illegible] درخان بوراق ساخت کشتی در حضرت سرای او در آمد و [illegible]

که او را و او را بار دولت از بیخ بر کند   شربت شهادت چشید

چون شهید شد   رشید خان از پی آن خوند برادر بزرگ نمود

را از ولایت ملک رشید که از [illegible] بعد از [illegible]

ایکسال [illegible] بود و معماران داود [illegible]

خطاب کرده بجای سلطنت و آنجا را مایات پادشاه در [illegible]

وا [illegible] و بر زبان دولت با او بوراق   [illegible] شاه جهت [illegible]

خوش برادر کرمین و قطاق عداوت بسته چون او را عالی [illegible]

شاه شده و در [illegible] روز جمعه در مسجد جامع [illegible] داود شاه

را قتل ساختند هنوز رمقی از حیات باقی بود که او را [illegible]

بوراق [illegible] سازنده [illegible] بفارت [illegible]

مبارزت در آمدند و آخر شکست بر [illegible] افتاد و [illegible] بایت رفت

[illegible] بر جمیع بلاد و شاه رسید داعی حق را اجابت نمود [illegible]

[illegible] در این باغ کس

[illegible] رسید

تماشا کند کسی یک نفس   در [illegible] بر سر [illegible]

بر سیاه

یکی بود دیگری پسر و بعد از وی ... به سلطنت
داد از شاه ... ماثر او چیزی که بعنوان خصوصیت و امتیاز بر صفحه روزگار
توان نوشت نبود از وی کمتر بود که بوجود آمد فی الجمله قریب بیست سال
اکثر بلاد دکن در قبضه اقتدار و حیطه تصرف وی بود و در سال ... چون
پیمانه دولت وی پر شد ... در قلعه گلبرگه او را با علی ... سلطان بزهر
اذیت دفع کرد و در همان ایام سفر راه آخرت پیش گرفت مدت سلطنت
وی نوزده سال و نه ماه و بیست و چهار روز بود. بعد از وی پسر کهتر
... بیست و ... بر مسند خلافت و تخت سلطنت قرار
گرفت جمیع امرا و مقربان و لشکریان سر اطاعت و انقیاد پیش نهادهم
... علی اختلاف مراتبهم بقاعده قدیم بتقریر ... مسود ... تا تغلچین
غلام ... در مملکت بعد ... و از مزید اختصاص مستقل نشود جهت نفاذ امر
در حوالی ... سلطان را طلبیده ... ساخت و هفدهم رمضان
تسع و تسعین و سبعمایه چشم جهان بین او را میل کشید برادر کهتر او را بجای
برداشت مدت سلطنت او یکماه و بیست روز بود بعد از وی برادر او
... بر تخت ... نشست و امرا و وزرا ...
منقاد امر او گشته شاهزاده فیروز خان و احمد خان در طلب مملکت ...

ازمانه

[illegible] سال [illegible] [illegible] سلطان [illegible] خواست

بدست آورده در قبضه کند هر دو برادر گرفته در قلعه [illegible] و بعد از

[illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible]

اسباب جنگ [illegible] لشکر [illegible] سرانجام داد [illegible]

و متوجه جنگ شده با سلطان شمس‌الدین غالب آمد و [illegible]

خود [illegible] سلاح زده پیش سلطان شمس‌الدین آمد بعد از [illegible]

[illegible] که سلطان شمس‌الدین نقض عهد نمود [illegible]

و از سر کینه [illegible] چون [illegible] او بود [illegible]

بر زمین نهاده [illegible] و منقاد او گشتند و [illegible]

و دلاور بر سلطان شمس‌الدین رفت و [illegible] سلطان متفرق [illegible]

متحصن شد و بعد از چند روز او را بدست آورده [illegible]

بقتل رسانیدند و تخت سلطنت [illegible]

سلطنت شمس‌الدین [illegible] روز بود و [illegible]

پادشاهی بود صاحب صولت [illegible] و هیبت و سیاست و علم و دانش

[illegible] و جهاد [illegible] تخت سلطنت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] دولت [illegible] عدالت و انصاف [illegible]

[illegible] سلطان مسعود پادشاهی [illegible] باشد

[illegible] خراسان چنانکه [illegible] و رسوم [illegible] و [illegible] انصاف

[illegible] عالمیان آمده [illegible] در جهات [illegible]

[illegible] خلوت [illegible] پیروزی [illegible] گردد فرزند [illegible]

[illegible] اتفاق رسیده [illegible] سعی [illegible] دعا [illegible]

[illegible] توجه آورد [illegible] و غربت [illegible] و معطوف [illegible]

[illegible] ایام دولت [illegible] السادات [illegible]

[illegible] بزرگان وقت [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شریف [illegible] و چون خبر قدوم سید [illegible]

[illegible] گردید باستقبال [illegible]

[illegible] روشن [illegible] توقع آنست [illegible] رأفت [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] خواست کنند [illegible] فیروزشاه فرزند [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible] ساخته [illegible]

حکایت

خدمت سید آورده هر وقتی که حضرت او بر این معنی بر کسی اطلاع [illegible] توقع

[illegible] توجهی در کار او فرمایند و دست همت از سر او بر نگیرند [illegible]

[illegible] چند شاه [illegible] فقیه [illegible] خان احمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بخشیده [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سید بر سر [illegible] می آمد [illegible] چون نظر سید بر [illegible]

و [illegible] جان [illegible] اکنون [illegible] حضرت [illegible]

گردد که خواندگار [illegible] شاهی [illegible] ازل [illegible]

و با فیروزشاه [illegible] بندگان [illegible] بندگان [illegible]

الامر [illegible] آن جناب [illegible] خدمت سید فرموده بود

حدیث اهل [illegible] ترجمان تقدیرست [illegible] بود ضمیر [illegible] سینه [illegible]

سعادت ازلی [illegible] [illegible]

و در وقتی که فیروزشاه بیمار شد [illegible] بعضی [illegible]

خواستند که خان احمد را [illegible] جهان بین [illegible] میل کشند [illegible]

برین اراده آگاه شده [illegible] از هر طرف [illegible] ملحق شدند

شاه

عام خود را با بیست هزار سوار و دو صد سلسله فیل مرخص فرستاد و بعد از آن
فوج فیروزشاه شکست یافت فیروزشاه با وجود بیماری که در پالکی نشسته
شده بود در وقت استوای صفوف اکثر لشکر گرفته بجانب خانخانان ملحق شدند فیروزشاه
از مشاهده این حال برگشته بشهر درآمد و کلید قلعه و خزانه را بدست آقای
بوی فرستاد و خانخانان جهت رعایت حقوق تربیت بخدمت شاه برادر شتافته درآمد
خدمت بوسید فیروزشاه از تخت فرود آمده او را در کنار گرفت و دست او گرفته
بر تخت برآورد و از آنجا برگشت که بیمار گردید و در باب فرزندان خود سفارش کرد
در شب چهارم شوال سنه خمس عشرین و ثمانمائه وقت صبح صادق جان بحق تسلیم کرد
اگر صد سال مانی ور یکی روز   بباید رفت زین کاخ دل افروز
بعد از وی سریر سلطنت و مسند ایالت بجلوس   زینت گرفت
انام از عدل و احسان او آسوده گشتند چنان معدلت و نصفت آثار
فرمود که از ظلم و رسم جور از میان مردم برافتاد
در معدلت آنچنان باز شد که گنجشک هم خانه باز شد و شیخ
سنگ جواهر یک بها بود و اکثر اوقات بفضلا و اکابر صحبت میداشت و اموال
فراوان در حق ایشان کرده و الا مبذول میفرموده در ترویج شریعت و اجرای احکام

تقدیم ... رضی ... تقدیم بگرامی دودمان نبوت وخاندان ولایت را بنوعی
رعایت نموده که مریدی را ازان متصور نباشد چنانکه حکایت شده که میری را ... شت
تیمور ملک ... تمام مهمات ملکی با ... و بعد از فتح قلعه ... که در ان
دیار مشهور ... بر ... شهید ... آمده از ... سید ناصرالدین ... سید ی
کرمانی احمد مبلغ کلی با او ... رفته چون که آب کربلا ... شیر
ملک ... بعرض عالی ... سید تعظیم و توقیری که ...
نیامد و اشارت او را ... شیر ملک گفت تا سید ناصرالدین را ...
آورند سید مذکور مراجعت نموده بجانب سلطان آمد و ماجرا معروض داشت
دخویی سید ... بزبان جانب ... نمود بعد از چند روزی که شیر ملک
نزدیک رسید خاص و عام باستقبالش رفته او را بدرگاه آوردند ...
آنکه خشم سلطان بر وی افتاد فرمود تا فیل قصاب ... حاضر سازند و در ساعت
بی توقف ... شیر ملک را در پای فیل انداخته ... روانه ساخت و گفت
اهانت سادات را جزا اینست و چون در سایر امور ... راه شریعت و سنت
و طریقه حزم و احتیاط ... و ... اخراج نمودند تمام بلاد دکن
در دست تصرف در آمده از ... دایره مملکت وسعت پذیرفته ... در ... حیات

خود در میان فرزندان خود قسمت نموده هر یکی که آنچه به تعین کرد وارث [illegible]

کریمه که مخالفت نکنند و رعایا و زیر دست زیرکه و دایع قدرت الهی اند [illegible]

و این چهار حصه شریف علی و نویسنده‌ها و [illegible] ان و فرزندان را هر بند اکرام [illegible]

و شفقت و مهربانی مخصوص دارند و پسر بزرگ شاهزاده علاء الدین که [illegible]

و انصاف داشت و با اهتمام اصلاح حال رعایا و سرانجام مصالح زیر دستان [illegible]

و مواظب بود باتفاق امرا ولیعهد خود گردانید آخر در سنه [illegible] و ثلثین و ثمانمائه

مرض بر ذات احمد شاه طاری شد و بجزم [illegible] صادق [illegible] معاصی [illegible]

[illegible] استغفار کرد و سلطان علاء الدین را در حضور امرا و وزرا بخلافت [illegible]

خود وصیت کرد و با امرا گفت توقعی که از شما دارم آنست که امر [illegible] از [illegible]

و چون در زمان من دست ظلم از دامن مظلوم کوتاه بود امید دارم که حق سبحانه

از تقصیرات من بگذرد هر بطلی که بر نفس خود کرده باشم [illegible]

و خوش شب ششم رجب [illegible] کلمه توحید بر زبان رانده جان بجان آفرین سپرد

و مدت سلطنت او دوازده سال و [illegible] ماه و بیست و چهار روز بود بعد از وی

پسرش [illegible] بر سریر سلطنت ایالت نشست [illegible]

بتفاوت [illegible] بزرگ نام [illegible] احمد شاهی [illegible] ساخته همگی همت بر [illegible]

و شنید

وترتیب بانی نصف مصروف فرموده زردستان را در جمیع عمارت همت والا
مبانی دولت جمع بزرگ تدانی و مدت روز بروز زیاده و نصرت را قرین حال او
فرمود عنوان جوانی بجای رسید و کامرانی اختصاص شهرت عظیم یافت
که جمیع رعایا و سپاه عزت او شده آن چه که تمام عالم پیرا فتنه
... عداوت فرزند اهل اسلام زیادت ایشان محمود سیرت

سپهر گردون بلند ما کرد   ورنه مارا چند پا کرد
آتش که را بلند کند   بر تن خویش ریش خیمه کند

چنانکه در وقتی جمعی از سادات عظام که از لشکریان سلطان بودند بجهت
عداوتی که مقرر داشته اند بمکر و حیله بیسان علاء الدین را نهب و غارت
آنها را انگیخته و نظام الملک غوری شیر الملک که از اعیان امرا و ارکان دولت
بودند با لشکر جرار بر سر ایشان فرستادند چون لشکر آنجا رسید خبر رسید
صحیح الغضب با هزار عزیمت گران داده غلغله شد او مستظهر گردید
ساخته محصور آوردند و جمیع علوفها فرو داده بمسکن خود و بیتا ... بدرون
طوی عظیم ترتیب داده جمعی کثیر را بسلاح ساخته درون خانه ... نشانده
و زمره سادات را برسم ضیافت طلبیده تعظیم و تکریم نشاندند وقتی که مشغول
طعام بودند درون ریختند و شربت شهادت چشانیده باعلی علیین رسانیدند

و در هیچ عهدی چنین واقعه نبوده مثل این مصیبت روی ننموده ...

وظهیر الملک بعلت برص مبتلا شده بهزار خواری مرد تا در آخر که ...

چو دست دید سبحان الله بدین جا که با امانت عهدی و زر خود را در ...

انداخت و بیشتر تحقیق که بقتل خود بود ولیکن سبب بی وجه شرعی راضی شد

آهن و فولاد از یک کان برون آیند ولیک . آن یکی آینه شاه و ان

ذکر نعل عزت   چنین گویند که سلطان علاء الدین خطبه خواندی و خود را

بدین القاب ستودی که السلطان العادل الحلیم الکریم الرؤف علی عباد الله

علاء الدین والدنیا احمد شاه الوالی بن احمد شاه البهمنی سید اجل اعیان

عزت رکن ... به کرم مفوض بود چون از واقعه ... بغایت

متألم و ملول بود روزی در وقتی که سلطان علاء الدین در مسجد خود خطبه

میخواند برخاست و گفت والله انک لکذاب ولیست بعادل ولا حلیم ولا کریم

یقتل الذریة ... ویتکلم بهذه الکلمات علی منابر المسلمین سلطان علاء الدین از

مسجد بیرون آمد اصلا بحال او متعرض نشد و این حکایت بر حلم او دلیل قوی

می تواند شد و در سنه ستین و ثمانمائه بیماری صعب بر وی طاری شد و چون از حیات

نومید گشت روزی همایون خان که ارشد اولاد او بود طلبیده مصالح

و وصایای ارجمند گوش هوش او گرانبار ساخته ولی عهد خود گردانید و ...

[illegible] محمد از قضایای وی بطریق اختصار این است که چون او
[illegible] حقیقی قاطع حکم با مضا رساند و به پیچان ارباب غرض گوش ننهاد
[illegible] مستحق [illegible] و اشرار را ذلیل و خوار داشت و مردم تمام [illegible] فساد [illegible]
[illegible] و باید گرانی که بخاطر رسید به کنایه برادر شاه [illegible] نیز
تمام امور شاه را بمشورت او سلوک نمود و عدل و انصاف را [illegible]
و بازوی سلطنت را نیرو داد و در جلب قلوب رعایا و برایا مساعی نمود
مال از رعیت بمناقشه نکشید و عدم [illegible] را بالطبع [illegible] سرحد نیز [illegible]
در زمره حال درویشان و فقرا و فراغ ایشان مصروف داشت که جهان [illegible]
تسلی [illegible] مولانا [illegible] از ذکر جمیل او مملو [illegible] شد [illegible]
دیده بر صدر باشید یقین داشت که عین عنایت حق سبحانه [illegible] ناظر حال
مدت حکومت او بیست و سه سال و نه ماه و بیست روز بعد از وی [illegible]
بدار الاماره در آمد بر تخت حکومت نشست و امرا و ملوک [illegible]
در کار اطاعت و فرمان بر زمین بندگی و انقیاد نهادند سلطان [illegible] شاه
اگر چه [illegible] و مردانگی و بفصاحت بیان و لطافت لسان و [illegible] مروت و جوانمردی
آراسته بود [illegible] درشت خوئی و کینه جوئی بود و در ارتکاب معاصی افراط [illegible]

او را حقوق تربیت داشت و در وزارت بی بدل و در تاریخ جهانگشای یکتا

بود یکی از مشاهیر این رباعی بر آن او گفته

ای ظالم از آه شب خیز بترس — وز زخم دل پر نفس شعر انگیز بترس

مژگان بچون غرقه معلوم ببین — زان خنجر آبدار خونریز بترس

آباقاخان قهر و سیاستی کرد و در اصابت رای بمثابه بود که هر تدبیر که

بعقل و فکر بر لوح ضمیر نگاشتی موافق صورت تقدیر بود و آخر عمر قصد

... دولت و ... در شب بیست و هشتم ذی القعده سنه خمس و ستین و ستمائه

... کرد در حرم ... عزول بود کنیزکی ... با نفاق دیگر ...

او ... و جهان از ظلم و بیداد او خلاص کرد ...

دریغ فیروزه ایوان پر آفات — بدی را هم بدی باشد مکافات

نظیری شاعر که در زمان او بود در تاریخ فوت او گفته

... شاه ... در ... گشت — تعالی الله زهی مرگ ...

جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش — هم از ذوق جهان آمد برون

مدت سلطنتش ... سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد از و ...

در هشت سالگی بجای پدر نشست و چون ... سال بود ... بعد ...

ابو

[illegible] سال [illegible] خود و جهان [illegible] [illegible]

بر [illegible] عدالت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] همایون شاه [illegible] [illegible]

[illegible] صورت اصلاح [illegible] پذیرفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تعظیم [illegible] بود [illegible] و [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] [illegible] برگشته [illegible] [illegible]

ذوالقعده [illegible] الهی [illegible] [illegible]

در [illegible] ملک [illegible] هزار بار [illegible]

مدت سلطنت او یکسال و [illegible] بود [illegible]

[illegible] همایون شاه را [illegible] [illegible]

[illegible] لوازم عدل و انصاف سعی کردی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

روشنائی روز [illegible] در مدت قریب [illegible] [illegible]

و [illegible] از [illegible] [illegible]

چون بزرگی صوری و معنوی درو جمع شد بجهت لشکرکشی و کشورگشایی [illegible]
لشکری خطاب کرده بود کار تمشیت مهام برای صایب و فکر ثاقب خود مفوض
مرجع مهام ملک بر صحیفه خاطر نقش می‌بست آثار نوایب شده بعقل و تدبیر
و بنیاد انتظام مملکت و التیام اسباب حشمت و ایام دولت و ترتیب رسید در زمان
ایشان معمور شد قصد حالی اکثر بلاد و قلاع ملک دکن تا کنار دریای شور در
دست تصرف و به اقتدار او درآمد و هم او وزرا و امرا او خواجه جهان خواجه محمود
گیلانی است که از امرای نامدار و فاضل وقت و اعاظم وزرای بکمالات نفسی
و علمی امتیاز تمام داشته و کتابی در انشا نوشته و مکتوباتی که با اکابر و فضلای
عصر نوشته جمع کرده و آنرا ریاض الانشا نام نهاده و هر وقت با اهل عصر خود [illegible]
[illegible] و عرب و عجم تحفه و هدایا میفرستاد و رقعه‌های کلی روانه میکرد و صحبت با فضلا
[illegible] حضرت مخدومی صاحب کمالات قدوة الکرامی مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره
مکاتیب [illegible] و اظهار نیاز و ارادات میکرد و حضرت ایشان نیز نظر بر
[illegible] فرموده مکاتبات میفرستادند که در منشآت ایشان موجود است
قصاید دیوان قصیده ایست که بنام خواجه مذکور فرموده که مطلعش اینست
مرحبا ای قاصد ملک معانی مرحبا   الصلا کز خوان دل نزل تو کردم الصلا

فرموده اند - ، همه بهانه نواخته هم فقیر را دیباچه

النقیر ممن بخت استار القبله و صورت ملفوف که حضرت مولوی قدس

سره مظهر تعالی که کواه نوشته فرستاده بود از خط شریف ایشان بلکه

بخط نقل کرده می نمود اینست با سمه سبحانه تعالی معالی ما وی الفواری

هبته رب رحمت ارضی و ادی همامه سفرا مسرمی ، سرا لعوک

ما امنحیر کشتصدی و مرادی تذکرت رقی فی خیالک ، منه

الشوی فطوی ها دا قادی اما بعد این گلدسته ایست از بهار

احوال مقامات ارباب ولایت چیده و بوی از باغستان اذواق

مواجید صاحب کشف و کرامت کرده تحفه صحبت نشینان مجلس می کرد که از جمله

اقبال مقبلان نخوانند بود و اگر بعد امثال ما مجدلان کو شند بان سزا

هر جا کار فرو بسته در بند کشادی چی شود بار سعادت انجامی بندند عجایب

کسسته سوند مرادی بخواهد به رشته امل پای می بوند دامید داری چنانست که ایشان

از ین گلدسته بوی مشام جان ما از بن نو با و جاشنی بکام ذوق و شوق برسد

رسد از بوی کل یکجا نبکا کن کنند یادی هر سوز طعم میوه نشناشند

چون می بینند از اثر لطف باغبان با بانبان کنند از گلزار و باغ جوئی

لایزال باد حسن تجلی ماه و جمال بنظرات لطف ایزد متعال محفوف باد و [illegible]

جلوه گاه حسن و جمال معروف . آن بزم کرم که جام احسان [illegible]

شود [illegible] روز کار آسمان انجامست جائز نبود غلامی غیر [illegible]

کردن دو عالم غلام جان انجامست . کتبه الفقیر عبدالرحمن بن [illegible]

سیاه [illegible] سنه ثلث و ثمانین [illegible]

خواجه جهان را در جمیع علم و فضیلت و اختصاص بمرتبه قرب وزارت شجاع [illegible]

[illegible] بود و در زمان دولت سلطان محمد لشکری تردد کرده و فتحها نموده

[illegible] و خدمات مستحسن بجا آورده که مقبول خاطر سلطان [illegible]

[illegible] عقد امور مملکت بدست قدرت او سپرده اعظم همایون خواجه جهان

کرده بود اتفاقا در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بعضی اهل غرض [illegible]

که تعلق بامور لشکری داشتند [illegible] بعضی از اعدای دولت [illegible] داشت بر [illegible]

[illegible] خود [illegible] بمهر خواجه ظاهر کرده بمحمد شاه لشکری [illegible] بقتل خواجه

و غلامان خواجه هر چند بخواجه گفتند که از دولت خواجه ده هزار اسب

موجودست و ده هزار غلام ترک [illegible] اسباب و آلات [illegible]

مناسب دولت آنست که خواجه [illegible] گجرات شود و چون خواجه جهان جریده [illegible]

اسم [illegible] و راستی کرده این صلحت را قبول نداشت و دست [illegible] کرد
کروز [illegible] خان محمد لشکری بر دولی [illegible] در مقام [illegible] شد و سیوم [illegible] سال
[illegible] بقا آورد [illegible] حمید [illegible] معتمد [illegible] و کشتن خود جهانگیر
[illegible] ان [illegible] مبارک نیاید [illegible] جهان فرمن چنین دانستی
شعب را نشاید بزرگ آموخت مبادا که این [illegible]
بکردست آدمی خوردن فراموش و بعد از واقعه وی [illegible] لشکری [illegible]
[illegible] بیمار شد و [illegible] وقت [illegible] کرد سودی نداشت [illegible] در غره ربیع الاول
[illegible] فوت [illegible] کرد مدت سلطنت او نوزده سال و چهار ماه و پانزده روز بود
بعد از وی [illegible] بر جا [illegible] و ایالت
تمیز [illegible] بجودت فهم و همت بلند و دیگر کمالات از سلاطین [illegible] امتیاز
تمام [illegible] سلطنت وی بسبب اختلاف امرا و وزرا استقامت نپذیرفت [illegible]
سلطنت و ایالت در ایام حکومت فرمان روایی در دست او [illegible] اوایل
[illegible] استقلال و غلبه پیدا کرده بود آخر از جهت اتفاق امرا و پریشانی
لشکر فتور عظیم بکاره سلطنت او راه یافت و سبب آن بود که چون [illegible]
حکومت او [illegible] گرفت او وزارت [illegible] نظام الملک ترک [illegible] الملک

تفویض کرده بودند چون امرای ترک بسیار بودند بلکه ملک قوام الملک [illegible]

یکمرتبه لشکر محمد نظام الملک شعار مشتغل می بود آخر بکمک [illegible]

عماد الملک که امرای بزرگ بود قوام الملک را کشته امور وزارت از [illegible]

برگرفت و کوتوالی دار السلطنت را بملک بریسیکه الاعتماد ان ترک محمود

تفویض نمود چون مدتی برین منوال گذشت روزی دلاور خان حبشی که از [illegible]

بود سلطان محمود شاه در خلوت گفت که ملک نظام الملک و عماد الملک هنوز

خرد تصور می نمایند و کار از پیش خود گرفته اند اگر حکم باشد ایشان را از

دور کنم تا باعث انتظام سلطنت گردد سلطان از روی بی وقوفی امر

آنها کرد دلاور خان حبشی چند از ین در کمین کشتن ایشان می بود که اتفاق [illegible]

دو وزیر از در دولتی سرای می آمدند دلاور خان با یکنفر دیگر راه ایشان بسته چون

نزدیک رسیدند بهر دو شمشیر حواله کرد و از آن میان نظام الملک زخمی شد و [illegible]

هر دو بزور بازو برآمدند و هم در شب لشکر بسیار حاضر ساختند که دلاور خان

در کمین کشتن تو هم هست حاضر باشید و علی الصباح هر دو وزیر بیرون آمده لشکر

را ودا [illegible] نمودند نظام الملک نخست و عماد الملک بکاویل رفتند و [illegible]

خود را تصرف خود در آورد و [illegible] تنها تنها ساختند و از رسیدن [illegible]

ستر نمر

[illegible] صفات و عقاب الملک که در ملک امیری ... بود [illegible]

[illegible] که ... استقلال ملک بود تا [illegible]

... دولت محمد شاه ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

... حیثیت خود گرفته بعد از اسم سلطانی ... [illegible]

و جهان ... زندگانی بر روی ملک گرفته ... [illegible]

میمونش تا آنکه در سنه ... و عشرین و ... [illegible] عالم ... [illegible]

سلطنت او ... قریب چهل سال و دو ماه و سه روز بود بعد ازو

پسرش ... احمد شاه مرادف ...

امرا و خوانین در شهر دهلی بر جلوس او داده و باسم پادشاهی ... [illegible]

... امرا ... مستقل ... گرفتند

دو سال ... احمد شاه ... پادشاهی کرد ...

... از عالم درگذشت ... [illegible]

پس محمود شاه ... پادشاهی بر داشته ... [illegible]

... [illegible] ... داشت ...

موافق ساخت مردم مدینه سروری را احیا نماید و بطریق [illegible]

کرد اما چون ملک [illegible] امرا [illegible] باتفاق امرا [illegible]

برداشت [illegible] او را از تخت [illegible] شد و در زندان [illegible] آمد

مدت او در [illegible] یکسال و یازده ماه [illegible] بعد از وی برادر او

[illegible] جای او [illegible] و چون [illegible]

[illegible] سلطان

[illegible] او [illegible]

[illegible] بعد از وی

[illegible] و چون

[illegible]

[illegible]

[illegible] ساخت و [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] خطبه سلطان [illegible] و [illegible] خواندند

[illegible] سلطان [illegible] چون [illegible]

[illegible] از روی [illegible] احمد [illegible]

[illegible]

سلطان

[illegible] چهار خوانند و با یکدیگر در اوائل امرای دکن حکم می کردند بعد از

[illegible] تا نیمه بر انقراض ... و حاکم ... ولایت ... تصرف [illegible]

[illegible] ... و قطب الملک ... قرار گرفت [illegible]

[illegible] ... در ذکر نظام شاه

دیگری ملوک ... که نظام الملک بحری از وزرای ... بود و وی در اصل

بود در ... نهاد و نام او ... فرقه ملوک ... می گفتند نظام الملک

بحری که ... خطاب نموده بولایت جیر ... اقطاع آن ولایت

متصرف شد چون حکومت او استقلال ... ذکر او و در ضمن ...

و در آخر وزرای سلطان ... احمد نظام الملک بحری را محبوس ساخته میل در چشم

کشیده ... ساختند بعد از وی احمد خان پسر وی را داعیه حکومت و سلطنت

در سر افتاده و بنیاد مخالفت نهاده و در دم استقلال و استبداد زده خود را

لقب ساخته استقلال حکومت کرد و چون آن ولایت جیر

تمام در تصرف او در آمد در وسط آن ولایت شهری عظیم بنا نهاده با حمدنگر موسوم ساخت

مدت چهل سال حکومت کرده درگذشت و بعد از وی پسر وی

[illegible] احمد نظام الملک ... قایم مقام پدر شد ... [illegible]

از سلطانیه عراق بدکن آمد بصلحت برهان رسید داو را بمنصب ... نموده
و مقتدا و مسوبا شد چون در سنه خمس و ستین و تسعمایه سلطان بهادر گجراتی
بعزمت احمدنگر بنواحی احمدنگر رسید در جایی که بجالیا جو ... است ... اد ...
منزل کرد از راه اخلاص و خدمتکاری در آمد سلطان بهادر را امارت کرد سلطان
او را نوازش کرد و چتر امارت ... داده ولایت او را بتصرف او ... کرد
مراجعت نمود و برهان نظام الملک چون از سلطان بهادر تقویت یافت خطبه و
بنام خود کرد و مدت چهل و هشت سال در حکومت گذرانید بعد از وی پسر ...
برهان ... حکومت نشست گویند که برهان نظام الملک بر ... واقعه
عاشق شد و او را در حباله خود در آورده بود روزی در ... از وی ...
کرد ... بطور ... بودی از جوانی که بنوا آمد و رفت اشتد چه کسی را
بستر خوش کرده و چهار کس را از مشاهیر نام برد آن هر چهار را بدست او در ...
قتل آن بیچاره کرد و این حسین نظام الملک از و متولد شده و در ایام حکومت ...
برام راج راجه بیجانگر که بقوت و غلبه تمام داشت با تفاق عادلخان و قطب الملک ... اشتهار
و ملک بریه بر سر وی برفت و رام راج با یک لکه سوار و ده ... زنجیر فیل ... برابر
آمده معرکه قتال برآراست نزدیک بود که این چهار کس هزیمت یابند ناگاه ... توپ ...

حسین

عهد ... در رام راج رسید بقتل آمده لشکر ... رفت

... در آمد ... سال حکومت کرده

... بحکم وصیت پدر ...

وی ... و ... حکومت او اگرچه ...

بود ... سلطنت ... کرد ... و باعث ...

احوال او آن بود که ... صورت ... بود ... در

... او ... عشق ... پیدا شده و او را ...

خود ساخت ... عقد مملکت خود ... سعادت دست ...

و ... راج برآورده ... مردم می در آمد ... در ... مردم

میکرد و ... موافق خود ... بقتل ... رسانید و ...

... اتفاق نموده او را بقتل آوردند و ... نظام الملک ...

... اطلاع یافت بغایت ... شد ...

و خود ... ساخته ... آمده مردم ... برجود ... و وزرا

در ... استقلال ... اکرم ... ازوی ... فانرا

می طلبید ... سال ... سلطان ...

کناره گیرند بتقدیم المقدمات دریکا و بمرور شش خانه است ... کن فرستاده [illegible]
ایقاع واقعی مسلوم نموده بموطن اشرف رسانیده نجدت با جماعتی کرسید [illegible]
وکالت مرتضی نظام [illegible] شد وقتی که مرتضی نظام الملک [illegible] تا او را
آورد تا ملاقات میسر بعد از آن نمود [illegible] بنزدیک خود بندگان حضرت
نماید میشیر و خان گفت که بمن حکم کرده اند که بسبب گوشه نشینی شما را معلوم نمایم
جواب گفت که چون مردم بسیار بر گرد من جمع آمده اند دخل ولایت من کفایت من
نمیکند از شهر بندگی مردم بیرون نمی آیم میشیر و خان را به پیشکش [illegible]
[illegible] رخصت داد اتفاق برکات برادر مرتضی نظام الملک که در قید بود خلاص
یافت خروج کرد امرا مرتضی را بیرون آورده او را شکست دادند و او ز[illegible]
خود [illegible] بدرگاه بندگان حضرت آورده [illegible] میر احمد خسرو [illegible] کرده مرتضی
نظام الملک [illegible] دران باغ مختفی گشت و هیچ کس [illegible] نرفت و این واقعه
[illegible] احدی و ثمانین و تسعمایه دست داد [illegible] بعد از آن [illegible]
میان لشکر نظام الملک و عادلخان محاربات و منازعات رفته [illegible] صلح قرار
گرفت و صلابت خان نام غلام چرکس شاه طهماسب سرکار نظام الملک صاحب
اختیار شد مدار الملک گشت میر مرتضی خسروانی و خداوند خان [illegible]

که ... بت ... با صلابت خان مخاصمت شد و جمعی کثیر کرده

... و صلابت خان ... کرد غالب گشت این جماعت ...

... حضرت آورده ... [illegible] ... را

... [illegible] ... شد و آخر مرتضی ... عاشق شد

و ... روزی ... سیدی در خانه خود نگاه داشت

... پسری بود اسمعیل نام از زن دیگر و آن فاحشه ... پسر او

بود ... خود ساخته و زمام مملکت بدست او داده و آن اسمعیل صلابت خان را

در بند کرد و بعد از صلابت خان از میان رفت اسمعیل در استیلای تمام گرفت

و انواع ستم و ظلم پیشه کرد و حسن علی پسر سلطان حسین سبزواری را نیابت

خود داد و جمعا میرزا خانی ارزانی داشت و چون ستم و بی اعتدالی از

حد گذشت میرزا خان روزی ... را ... گرفته ... را با خود موافق ساخته

و مرتضی نظام الملک را پیش خود گرفت و چون میدان خالی یافت

حکومت در پیش ... کرد و مرتضی را در گرمابه ... از باب

... مدت حکومت او بیست و ... سال و چند ماه بود و بعد از وی حسین

بن مرتضی نظام الملک بر سریر سلطنت نشست ...

حکومت میکرد و حسین بمقتضای خورد سالی هر وقت بلهو و لعب و جنگ خروس و [illegible]

میکذرانید و بیشتر اوقات با زنان فاحشه در کوچه و بازار میکشت و [illegible]

ایام میکرد چون استقلال و استیلای میرزا افغان از حد [illegible] کذشت [illegible]

دکن در قلعه تنگ شده حسین نظام الملک از تجربه خورد سالی بار [illegible]

کاه را از خیال خود بیرون انداخت باین خیال ضیافتی قرار داد میرزا افغان و امرای

دیکر را طلبید بعد میرزا افغان از مکر آنها اطلاع یافته بهانه کذرانید و مجلس ضیافت

نرفت بعد از طعام میر مرتضی که موافق میرزا افغان بود تکمان بر خاست و

فریاد کرد میکفت که مرا از برای میرزا افغان بخدمت حسین نظام الملک آورده

کفت که چون سید مرتضی [illegible] بستر [illegible] افتاده و درون قلعه

هوای خوب دارد اکر حکم شود چند روز آنجا باشد رخصت کرفت با سید مرتضی

درون قلعه درآمد و دروازه را محکم کرده یکسان خود سپرد [illegible] حسین نظام الملک

را بعیادت میر مرتضی برده در خانه محبوس داشت میرزا افغان [illegible] تنها

[illegible] شده و جهانگیرخان [illegible] که سردار سلاحداران بود با امرای [illegible] متفق

نموده بر دروازه قلعه هجوم آوردند و بنیاد توپ اندازی کرد [illegible]

بدروازه آمد جنگ عظیم درکذشت و بعضی از سرداران درون قلعه [illegible]

... اصلاح دیدی دکر این خیال فاسد از قید تسکیر خود بیافت
حسین را بر بیده از قلعه بیرون انداخت و بعضی حسین را که بود در آن غوغا
قدم ... در علس بیرون آورده و بر سر نیزه نهاد و بالای برج
نمایند که حسین ... بجزای خود رسید و صاحب شمشیر ... نظام الملک
است جمال خان ... حسین ... بیکبار ... سر کرد
هر چند در صلح زد ناید ... از قلعه بیرون برآمده ...
و جمیع اعوان که با مسعود بودند گرفتار شده به قتل رسیدند و میرزا خان را
گرفته آوردند و بند از بند جدا کرده در توپ نهاده آتش زدند و دست
غارت برآوردند از عراقی و خراسانی و ماوراءالنهری و هر که مغل بود
کشتند و زنان و فرزندان ایشان را اسیری بردند و قریب چهار هزار کس که در آن
معامله دخل نداشت یکباره به قتل رسید و گویند که این جمال خان مذهب اعتقاد
مهدوی داشت غالباً عداوت او با مغلان و اقدام بر سفک دماء ایشان
بود ایام حکومت حسین نظام الملک ... بعد از آن چون از قتل پرداخته شد
جمال خان ... زمام سلطنت به دست خود گرفته حکومت
میکرد و قریب دو سال کشید اسمعیل ... [illegible] ... ملک

گویند روزی بهادر با یکی بیگت نظر او بجماعه کشمیریان افتاد و چون
دید گفت چون جماعه را کشته اند تمام این جماعه را بکشت و چون
استقلال تمام گرفت مدار المهام نظام الملکی بر او
برادر مرتضی نظام الملک که بملازمت بندگان حضرت آمده بود اخبار
دکن شنید که بفرمان بندگان حضرت بعد وی گشته کمال علاقه بنا به
تبع تسوایه متوجه دکن شد و بحکم راجه علی خان حاکم برار
همراه برهان شد و ولایت برار در آمد و ... گشت درین وقت جمال
این وقت عزور و پندار بطریق ایلغار بر سر برهان آمد راجه علی خان
که آمده بود بوسیله نامه و ... جمال خان همراه ساخت ... جنگی شد
... بیکدیگر ... و جدا شده گرفته جمال خان ... زده و ...
... کلی از آتش بازان او را به بندوق زده در راه افتاد و راجه علی خان
برهان را باعزاز و اکرام تمام با حمد نگر روانه ساخت و برهان نظام الملک
و ... بندگان اکبر پادشاه حکومت دکن رسیده ... تمام ...
گشت چند سال بر سر آیات تکیه زده بدار البقا رحلت کرد بعد از وی
چاند بیبی همشیره وی نام حکومت بر خود نهاد و چون حکام ممالک دکن

[illegible] [illegible] بعد [illegible] حضرت محمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] بود بعد از آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] روشن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دوست خانی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آمد [illegible] بس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آراسته کرده [illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] متواتر رسید در آن [illegible] [illegible] آورده [illegible]

[illegible] تفصیل همه این وقایع درین وقت [illegible] [illegible]

از [illegible] واقع شنیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الف [illegible]

جمع [illegible] نموده شکست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] چند در میان [illegible] از حضرت سلطان [illegible]

شکست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نموده [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رفته [illegible] بعضی از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عادلخان و برهان نظام الملک و قطب الملک جمعیت نموده بسرداری [illegible]
بود از برابر رسیده سپه سالار را لویه صفوف کرده بمیدان برد [illegible]
صف پیکار پیوست نمود اما شمشیر کارزار دست پهلوانان جانفشان

سنان چون شعله آتش برافروخت ‏ ‏ دل فولاد هم چون موم بگداخت
گراز تیر چون بیشه شد باغ ‏ ‏ جدا شد جانها از هم بیکدم

و دکنیان در تپنگ گاه آتش بازی و داروی تفنگ تعبیه کرده بودند
آن جمع صبر داد و مردانگی داده لشکر خصم را پیش رانده میرفتند تا
[illegible] قریب به آتش در زدند و چندین سران لشکر ظفر قرین مثل [illegible]
حاکم [illegible] همراه [illegible] بودند و [illegible] و غیرهم [illegible]
در آتش [illegible] بسوختند و چند هزار کس دران معرکه از طرفین قالب تهی ساختند
در لشکر خان [illegible] مشاهده این حال [illegible] بود [illegible] بود
شدند چون تاریکی شب در میان آمد دکنیان شادیانه فتح نواختند در معرکه نزول
کرده [illegible] و اسباب لشکر این طرف بدست ایشان افتاد سپه سالار خانی
که بحفظ الهی [illegible] سلامت مانده بود از کمین گاه با معدودی چند
[illegible] آمده نقاره بنواخت [illegible] پریشان شدهای لشکر [illegible]

او را

اوان [illegible] که آمد عدد ایج روشن شده قریب بچهار ... دیگر
... بمرا ... موار ... در مرتب ... بوده ... کشته قتال
... آن ... بوده به بیست کرمی ... بدنشان ... وقت ...
آن روی ... آنها ... میکردستان بخشم باریک
جاسوسی سینه های ... ریک ... تیر ... میکرد
ی را بجگر ... میکرد ... وقتی ... تیر ... که باید
کرد کشان ... آمده ... نمود و سیل ... بدر رفت و سپاه
دولت بفتح و فیروزی مخصوص گشت وقتی دیگر قلعه احمدنگر ... تمام به
و جاندرهای خود را هلاک کرد چنانکه نشانی از او پیدا نشد
عادلخان که سلسله عادلخانیه از دست غلام ... بود دیگر خواجه محمود ...
بدست محمود شاه بهمنی ... بود ولایت ... مولا ... پور ... اصل ...
متصرف گشت بدم استقلال زد و در آخر بیجاپور را نیز متصرف شد از ابتدای
ست و ثمانمایه تا سنه ... عشر و تسعمایه که هفت سال باشد حکومت کرد بعد
از وی پسرش ... بجای پدر نشست ... دانه ... بود
از حکام دکن دیگر نیز بتصرف خود درآورد ... آنکه چهار ... باده ...

شد عادلخان سراوی موسوم گشت و دوازده هزار سوار [illegible] سپاه معتبر

مغل بودند نگاه داشته ترتیب میکرد و هر سال جهازها به بندر [illegible] از

عراق و خراسان طلب میداشت و چند روزی در خانه عادلشاه [illegible]

وی چند خوان جواهر گذرانید و تکلف بسیار کرد چون عادلخان [illegible]

عادلخان شاه اسمعیل فوج خود را آراسته بنظر آورد و گفت که [illegible]

حاصل [illegible] اسم [illegible] خزینه و دفینه نمی باشد [illegible] از نوکران [illegible]

[illegible] عادلخان سه مرتبه با نظام الملک جنگ کرد و در هر مرتبه غالب

و مدت بیست و پنج سال حکومت کرده در گذشت بعد از وی پسر وی

[illegible] جانشین پدر شد [illegible] خان [illegible] در بزرگی [illegible] با سعد خان

[illegible] اسعد خان پشیمان شده بجاگیر خود رفت و ملوخان مدت [illegible]

عادلخان گرفتار گشت و عادلخان که در چشم او داغ [illegible] برادر خود [illegible]

کشیده نابینا ساخت [illegible] برهان نظام الملک جنگ کرده [illegible]

و مدت بیست و پنج سال حکومت کرده در گذشت بعد از وی پسر وی

بر مسند حکومت نشسته صاحب اخلاق حمیده و اطوار پسندیده بود و [illegible]

و حلم و مروت اتصاف داشت و هر سال پنج [illegible] لک روپیه بفضلا و علما و فقرا

و علما

و شکایت [illegible] بغداد شاه فتح الله شیرازی کرد شمه متبحر در فنون ریاضی [illegible]
بود و بانواع صنعت و کلام محتاط داشت و از علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات
بهره [illegible] از فارس آمده بود [illegible] تا فضل [illegible] صحبت
ولیان بود [illegible] در پیش نهاد و مذهب [illegible] بود [illegible]
شاه بیگی داشت [illegible] ترک [illegible] کرده بود
[illegible] مشغول و [illegible] بسیار [illegible] خود [illegible]
[illegible] کرد [illegible] بود [illegible]
[illegible] آورد [illegible] خواجه سرا باستقبال وی [illegible]
کر بوی مصاحبت دارد خواجه سرا [illegible] آورد [illegible]
هلاک ساخت این قضیه در سنه [illegible] واقع شد مدت حکومت [illegible]
بر پنج سال بود از وی برادرزاده وی ابراهیم عادلخان بن اسمعیل [illegible]
در سن نه سالگی بحکومت نشست و وکالت ملا [illegible] حبشی که [illegible]
و فضلا بود [illegible] مقرر فرمود [illegible] از ملک عادلخان [illegible]
بر داشته [illegible] سنت و جماعت [illegible]
مذاهب [illegible] کرد ابراهیم عادلخان از وی [illegible]

رواج و رونق داد گفته مذهب باشد و دلاور خان مدت نه سال

استقلال و استبداد گذرانید ابراهیم عادلشاه باتفاق امرای دیگر قصد

کشتن دلاور خان کرد دلاور خان گریخته باحمدنگر پیش نظام شاه

رفت و او را بعادلشاه برهان کاری نساخته برگشت عادلشاه قول

و عهد کرده دلاور خان را پیش خود طلبید و بعد در چشم او کشید تا از وی حکم

آن ملک گرفت ... قطب الملک از پنج وزیر بهمنیه است

چون سلطان محمود بهمنی ترکمانان را بسیار رعایت کردی وی خود را

ترکمان گفته داخل غلامان شده است و ولایت گولکنده را متصرف گشته مدت

سال حکومت کرد بعد از وی پسرش ... جانشین

شده هفت سال حکومت کرد بعد از وی برادر وی

حاکم گولکنده شد مردی مدبر و دانا بود اما قهر و غضب بر وی استیلا داشت

طعامها بر سفره بر شولان او می کشید مشغول خوردن بود که تا نوکران

طعام خوردندی مدت سی و پنج و سال حکومت کرد بعد از وی پسر وی

... بجای پدر نشست و بر فاحشه عاشق شد شهر

بنام او موسوم به بهاگ نگر بنا کرده است یکهزار سوار نوکران فاحشه ساخته گردانید

[illegible] بود و مدت سلطنت [illegible] شده اتفاق واقعه است الا [illegible]

[illegible] با علم آنچه گذشت

[illegible] سال بعد از [illegible] سلطنت فیروز شاه [illegible]

[illegible] مملکت [illegible] شدن [illegible]

[illegible] بعد [illegible] محمد شاه [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] تمام [illegible]

[illegible] کرد و [illegible]

[illegible] ابن دلاور خان بادشاه شده خود را

گرد چتر شاهی بر سر خود کرد [illegible] استقامت گرفت

سلطان مظفر گجراتی [illegible] توجه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] طاقت نیاورد [illegible]

پیش سلطان مظفر [illegible] به گجرات برد و بعد از [illegible]

[illegible] دولت کرد [illegible] با پادشاهان گجرات [illegible] جدال بسیار [illegible]

با شوکت بود فتحهای بسیار کرد و [illegible]

[illegible] گشت پادشاهی [illegible]

هوشنگ شاه چون دلاور خان غوری سی سال بود ملک و ... بسر او را که غزنین خان ...

داشت سیف الدنیا والدین ... بادشاهی و ازکوه

چند روز بر ... محبوس بود او را از بندیها بیرون آورد بعضی ... سلطنت

در میان کشید و ... ایشان ... ساخت و شراب ... و ...

... مشغول شد خان ... در میان امرا اتفاق ... که مدت چند روز

دار گشت ... پادشاهی سلطان محمد بن هوشنگ شاه یک ماه و چند روز بود بعد

... سلطنت بمحمود شاه ... خانجهان خلجی را که ... هوشنگ شاه بود

... رسید ... بیست و نهم ماه شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه ... جلوس

... خطبه و سکه بنام خود کرد و مدت پادشاهی

... بود و آثار و مکارم او در پادشاهان هند مشهور

و امرا و خوانین را بتشریفات و انعامات بادشاهانه مشرف گردانید و وظائف

... بیشتر ... مضاعف گردانید و پدر خود را که خانجهان نام داشت

اعظم همایون خطاب کرد و چتر و ترکش سفید و بارگاه سرخ ... وقت فرود

آمدن از سواری ... بسیار زر و نقره در دست نقیبان که از خاصه

و لوازم پادشاهی ... ارزانی داشت و ... سلطان محمود ...

جلوس

هوشنگ غوری سلطنت مستقلی داشت و جهانبانان بجد و جهد علما و فضلا چندی و چند گاه
به تربیت و تقویت این طایفه تقصیر نفرمود و مدارس و مساجد بنا فرمود علما
و فضلا را از اکناف و اطراف ولایت طلب داشت و وظایف و ادرارات
تعیین نمود و وی از اولاد عم سلطان علاء الدین محمد و ترتیب خلجی بود که
بعد از معزول شدن او از حکومت ولایت مالوه سلطان علاء الدین خلجی بعد خود را
ملک نصیر الدین خلجی نام داشت اقطاع ابرو بجای او داد و اعظم همایون خان
سلطان محمد پسر ملک نصیر الدین خلجی بود و نام پدر وی خانجهان ملک
خلجی بود و در عهد دولت سلطان هوشنگ غوری خانجهان لقب یافت و بمنصب وزارت
اختصاص داشت بعد از مردن سلطان هوشنگ غزنی خان پسر او سلطان محمود غوری
نام داشت سلطان محمود شد و اصل لفظ قالج است که مردم آن را خلجی خوانند
و قالج نام یکی از اولاد یافث است و بعضی گویند که قلیج نام شهری است که
تعالی مذکور در اینجا سکونت داشت بدین نسبت او را خلجی گویند و سلطان
محمود خلجی از خلیفه عباسی از مصر خلعت فرستاد و تا پیش ازین خلیفه
موقوف داشته و بعد از آن در خلیفه خطبه بنام او میخواندند و بعد از ذکر وی
نیابت خود را میخواندند و در سکه نیز نام خلیفه را مینوشتند و در نیابت

از حلقه بگوشان سید محمد نوربخش که از شیوخ سلسله همدانیه و در خرقه شیخ الشیوخ نجم الدین
کبری قدس الله سره بلاواسطه او تحفه آورده بود این خرقه متبرکه را بتعظیم تمام
تلقی نمود و شادیها کرد و علما و صلحا را بشکرانه این نعمت کبری انعامها داده بود
و در نوزدهم ماه ذی القعده سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه وفات یافت و در عهد
سلطان محمود دهلی سی و چهار سال [illegible] بعد از وی پسر بزرگ وی
بر سریر سلطنت و ایالت نشست [illegible] و در عیش و کامرانی و خداترسی
و خداشناسی طاعت و عبادت مولی مذکور و مشهور است [illegible] از امرا و سلاطین
جمع کار دنیا و امر [illegible] محبوبی نکرده باشد چون وی [illegible] شاه شد امرا را
تشریف و انعام مشرف گردانید [illegible] کان خود را مرتبه و دولت افزود و
[illegible] علما دهلی را ترقی و ترتیب فرمودی داد دولت مندی و
پروری داد و آنکه سلطان محمود از ولایت ممالک داشت او نیز داشت
زیاده بهای [illegible] اتحاد [illegible] در عهد دولت خود [illegible] کرد و زیان و راجهای اکناف
و اطراف هند و هم در ربقه طاعت و انقیاد و فرمان برداری او در آمدند و وی
در جمیع اسباب عیش و کامرانی بسیار کوشید هر جا که قوال نیک شنید یا سازنده
نظیر یافت طلب نمود و هر جا که کنیزک صاحب حسن شنید بخرید و دختران راجهای

اد

بود چنانکه ما نیمت آورده تمول مقدار پانزده هزار کنیزک که پیش در خانه [illegible]

آمده بودند تعلیم خدمات و مناصب بیرون [illegible] داده چنانکه [illegible]

[illegible] بعضی صورت [illegible] شیر البا [illegible] پوشانیده و لشکر [illegible] ساخته و [illegible]

عورت [illegible] لباس [illegible] سلاح [illegible] دارند [illegible] غلامان [illegible] زره [illegible]

کنیزکان از [illegible] ساخته و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible]

و بعضی را [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] فروش و بعضی

برگ فروش و بعضی را میوه فروش و بعضی را غله فروش و سایر اقسام حرفت

و صناعات که در شهر [illegible] می باشد کنیزکان را آموخته [illegible] علم [illegible]

بازاری راست کرده و بازاری را از عورات خوانده کرده و بعضی را [illegible]

و بعضی را فقیه و بعضی را منجم و بعضی را رمال و بعضی را طبیب ساخته و [illegible] کرده

هر روز یکی از عورات [illegible] با وی در طعام خوردن شریک باشند پادشاه

[illegible] با ایشان طعام نخورد و هر یکی از عورات را مناصب [illegible] و زنکان [illegible]

و [illegible] ایشان نامهای [illegible] نهاده [illegible] نامها [illegible]

وزیر [illegible] نوعی از الوان ارباب [illegible] در روی [illegible]

پوشی کرده نامهای [illegible] ترکیب [illegible] و برین قیاس نامهای [illegible]

و چیدن باغها و بوستانها و حوضها و سایر اسباب عیش نشاط که می‌کرد
از انشخص در مجلدی از کتاب ضبط کرده بود و حکم کرد که هر کدام از زنها
خورد و بزرگ را وظیفه علی السویه باشد ده تنگه مظفری مالوه یا
و دو من غله جدی کار طوطی و تنار و کبوتر را نیز دو تنگه و دو من غله تعین
کرد و هر گاه این جانوران را نگاه داشتی بوی میدادند تا روزی که
درون خانه در تعلق او داد و اینها را نیز وظیفه تعین کرد و کنیزکی را فرمود دیار
حرم سرا خانه بنا کنند و انجا طعام پخته برای ایشان میفرستادند و یکی قرار داده بود
که هر وقت که من شکر حق تعالی بجا آرم چنانچه وقت طعام خوردن و آب خوردن
و از متوضی بیرون آمدن و بر وزیر ندو ... خانه و خزانه و جوان بود آنکه
یا از زبان لفظ شکر برآمدن پنجاه مظفری خیرات بدهند بر روز از روزه شکرانه حمد و مد
خیرات اموال بسیار برای مدد و فقرا بخش کردی و قرار داده که با هر شخص
کردی ناسخور ده و بزرگ درون و بیرون هزار سکه تا برسید و با وی اسیاد تا حکم
کرده بود که چون در عیش و عشرت غفلت و تماشای آن کاره مست کرد ذوق
و خوشی حال بر وی استیلا یابد یک قطعه جامه برطبق نهاده بیارند و عرض نمایند
که این جامه کفن پادشاه است تا آن عیش و تماشا بر وی تلخ کرد و بعبادت

تعالی برخیزاند وی تمام روز و یک پاس شب بعیش گذرانیدی بعد از یک
پاس شب با دختران پریرو بکار و از سخن مشغول بودی و اگر کسی از منسوبان در
ملک او سرکشی کردی کارهای رشیدی که کرده بود ... علیه و ... فرمودی
از سریر سلطنت برنخاستی من همه فراغ خاطر و مشغول بعیش و عشرت
بود کار ... خود تنها تنها شاید و تداخل و ابواب ... لشکر
بیکار برانداخته و ضبط ساخته ... امور سلطنت و کارهای مملکت را
وزرای دیانت کفایت کرده تفویض نموده بود کار مملکت را ایشان مستقیم
و وی بعیش و کامرانی مشغول بود و از نصرت آباد ... تا ... جیبن که چهار
روز راهست بعرض چهار کرده دیوار بطریق حصار بنا کرده و آهوخانها ساخته
بود و در هر کرده و خانه اجناس و انواع جمع می شد و همراه حرمها و زنان شکار
شکار کردی یکبار ... را جابا ... از قلاع عظیم و ناستحکامات سلطان
عرض ... که قلعه را سلطان محمود گجراتی محصور کرده است و در وقتی
سلطان محمود محصور ساخته بود ... تنها از دست وی رها نشده بود اکنون
دست سلطان محمود در ... نیدمن یک منزل را لا که لشکر شاهد ... مستقیم
سلطان غیاث الدین بشنیدن این خبر ... کرده در ... آمده خیمه

الدین

و ... اسباب

بعد از دو ماه علما و قضاه را از قوت دنیا باز طلبیده استفتا کرد که باز شاه معنی
قلعه کاوزانرا محصر کرده است ما را میسر شد که بریم و امداد و اعانت کفیکنیم
و قلعه را از دست مسلمانان رها کنیم علما فتوی دادند که غیر سید بن عز الدین نکرده است
ازان صوب کردانید بشادی آباد [illegible] آمده و بعد زوال دولت سلطان غیاث الدین
ان شد که وی را دو پسر بود که از میان پسران بزرگتر آمده بود ناصر الدین نام
خطاب داشت دیگری شجاعت خان که او را سلطان علاء الدین خطاب داده بود
و این هر دو پسر با وجود آنکه از یکمادر بودند مدتی نوشته مخفی و بعد از آن میان
یکدیگر شده بود زن سلطان که مادر ایشان بود به ناصر الدین بد بود و با علاء الدین
نیک و سلطان را بر محبت و نوازش علاء الدین ترغیب میکرد و علاء الدین عنان
بد سر کتابت مادر مغرور شده چشم بجانب ناصر الدین فرستاده نهب و غارت کنانید
ناصر الدین گریخته از شادی آباد به الوه آمده لشکر جمع کرده و تمامی سرداران
الکه و را با خود موافق ساخته قلعه شادیاباد را در آمد محصر گردانید مردم قلعه جنگ
دادند آخر بعضی از امرا قلعه را بر ناصر الدین کشاده از بعد درون قلعه در آوردند
علاء الدین گریخته در حرم پدر رفت ناصر الدین علاء الدین را بیرون آورده
با پسرانش بقتل رسانید و بر تخت سلطنت نشست و بعد از رحلت سلطان غیاث الدین

[illegible] بعضی [illegible] غیاث الدین پیر معمر شده بود [illegible]

یافت [illegible] سلطان ناصر الدین بن سلطان محمود خلجی [illegible]

[illegible] بود [illegible]

نشست [illegible] ظلم [illegible] و معاصی [illegible]

اکثر امرا و [illegible] را علف تیغ ساخت بجای ایشان غلامان [illegible] خود را

از [illegible] مواجب و قریات و خطابها [illegible] اسافل را داد [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] شد و خزائن و اموال [illegible]

صرف کرد و تمام [illegible] و از جمله خزانه که [illegible] بود

از آنجمله [illegible] کرور را بعمارت خرج کرد و در [illegible]

بود که یادگار [illegible] بنای [illegible] و اکثر آن جاها دیگر [illegible]

ساخته [illegible] زمان [illegible]

[illegible] بود در [illegible]

گرفته او را از حوض برآورد و چون بهوش آمد [illegible]

بود صورت حال را عرض [illegible]

[illegible] خطاب [illegible] بود و پسر [illegible] خان نام کرده [illegible]

عاقبت بحکم آنکه گفته اند — تو بجای پدر چه کردی خیر — تا همان چشم داری از پسر

[illegible] این دید که شهاب الدین پسر [illegible] باختند و در [illegible]

[illegible] کرد بدر [illegible] بر آمد ناصر الدین [illegible]

جانب وی شد شهاب الدین [illegible] سلطان ناصر الدین جهت دیدن [illegible]

کردن وی [illegible] و بر او غضب کرد [illegible] شهاب الدین [illegible]

آمد [illegible] از جانب [illegible] شادی آباد [illegible]

گفتم شهاب الدین [illegible] حکایت سلطان [illegible]

ناصر الدین [illegible] کرد امرا باتفاق [illegible]

ست عشر و تسعمایه عالم رفت پادشاهی سلطان ناصر الدین بن غیاث الدین خلجی

یازده سال و چند ماه [illegible] شاهزاده محمود خان را

تخت پادشاهی [illegible] خطاب کردند

[illegible] ناصر الدین [illegible] شد و [illegible] وفات یافت

و این سلطان محمود بسیار شجاع و مردانه بود و در وقتی که پادشاه شد [illegible]

و کارها کرد لیکن بخت قوی نداشت اول [illegible] محمد خان [illegible]

با وی [illegible] قلعه [illegible] و تمام روز [illegible]

دستگیر شدن [illegible]

کرد و قصبهٔ ... آمده بجانب نکهور رفت و لشکر جمع کرده قرار گرفت سلطان
او که در ولایت مالوه بود ... آمده ... کشته ... محافظت ...
بهو بود ... از ... کرد ... آمده پیش سلطان مظفر
رفت سلطان مظفر ... شفقت ... خلق و کرم ... ایشان ... اکرام
کرد و در روز تماشا ... محمد خان مذکور ... تحسین ... زعفران
شبانگاه در ... با مغلان ... در خدمت سلطان مظفر آمده بودند
بعد ... کرده مغلان را ... محمود ... کردند و از ...
تهمت میان مردم ... بود ... سلطان مظفر ... پیش سلطان
سکندر آمده محافظ بعضی امرای مندو را با خود راست کرده بر سر قلعهٔ مندو آمد
کافران ... پیش سلطان محمود بسیار شده و فسق و فساد از حد ...
تا بحدی که در خانهای مسلمانان آمده و زنان ایشان را بیرون آورده در ...
انداخته بودند سلطان مظفر ... دفع فساد این کافران عزیمت ...
و درین اثنا ... سلطان محمود ... لشکر سلطان سکندر ... جنگ ...
کرد سلطان مظفر گفت که ... محمود ... رفته ... مندو ...
... مقتضای ... کرد ... مندو ...

محمد خان ...

... شنیدند که فرمان برهم و فساد کفار را برطرف ساخته و قبایل ...
... حال مسلمانان در ملک سلطان محمود نیز از دست ...
بجان آمده بود و دفع او را آسانی دست نمی داد اکنون که شنیدند که سلطان مظفر
بجهت شر و فساد این ملاعین بر سر مندو می آید در مقام دفع تمام اند و خود
گردانیدن ما که سر فتنه کافران بود نکشند کافران از شنیدن این خبر در
این حال در پی کشتن سلطان محمود ایستادند اما بجهت ترس سلطان مظفر
نکردند بعضی امرای سلطان محمود را بعضی تکلیف پادشاهی این مملکت
مظفر را شده نمودند و بقتل رسانیدند سلطان محمود در شکار رفت با
یک خود و دیگری از خواص [illegible] سوار گریخته گجرات
گذاشته پیش سلطان مظفر آمد سلطان نهایت مراسم اعزاز و اکرام بجای آورد
و مندو را فتح کرده نوزده هزار کافر بقتل [illegible] مندو را بسلطان
محمود بخشید و بگجرات باز آمد [illegible] مردم را اعتقاد آن بود که سلطان
مظفر مندو را فتح کرده در قبض تصرف خود خواهد آورد و سلطان مظفر گفت
که من این کار را خالصا لوجه الله و ترویج دین اسلام و دفع اعدای دین کردم
با ولایت آن [illegible] ساختم [illegible] از سلطان مظفر نهایت [illegible] بود

بعد از آنکه ملک [illegible] جاوزت [illegible] بود و رفته که سلطان مظفر [illegible]
[illegible] که بجانب [illegible] رفته بودند و [illegible]
لشکری عظیم [illegible] مندو آورد و [illegible] در مملکت سلطان محمود [illegible]
سلطان محمود بمقتضای [illegible] است [illegible] آمده و داد دلیری
[illegible] داد لیکن [illegible] زخم خورده [illegible] سالنگا
سر وی آمده سلام کرده و انصاف [illegible] گفت شیخ جاماد [illegible]
[illegible] شده است [illegible] خداوند [illegible] تاج کلاه [illegible] مشهور
و ماند و برو ندو باز [illegible] سلطان محمود قبول کرد تاج کلاه از مندو
تسلیم ساتکا کرد ساتکا ده هزار سوار [illegible] در رکاب سلطان محمود کرد و [illegible]
رسانید بعد [illegible] این [illegible] سلطان محمود را چندان قوت [illegible]
و اکثر ولایات از دست [illegible] بدست ساتکا [illegible] افتاد و در
[illegible] سلطان بهادر با محمود در باطن [illegible]
پیدا شد که باعث [illegible] میان ایشان شد سلطان بهادر به مندو
رفت محاصره کرد سلطان محمود در دست بهادر عاجز و مضطرب [illegible]
وی افتاد سلطان بهادر او را [illegible] قلعه چانپانیر [illegible] فرستاد و سلطان محمود

[illegible] که جانب [illegible] رفته از نعمت حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] شبها [illegible] و دعا کرد و عجز و زاری نمود [illegible]

[illegible] و بعد از شب برات در کنبایت [illegible] رسیده بود که [illegible]

هندوان رای [illegible] ایشان گرفته جنگ آغاز کردند سلطان محمود جانب

بکلم بهادر [illegible] شکست یافتند کافران [illegible] سلطان

که همراه بودند ملاحظه کردند که [illegible] عرب [illegible]

بر سلطان محمود مندوی رسیدند [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] بعد از رفتن سلطان محمود مندوی

در دست [illegible] گجرات درآمده در تاریخ شهر شعبان سنه [illegible]

بعد از آن ولایت [illegible] متصرف [illegible] گجرات بود تا ظهور دولت

پادشاه [illegible] در ایام [illegible] افغانان [illegible] شده شدند [illegible]

[illegible] ممالک [illegible] داخل

[illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه است

سبب [illegible] گجرات آن بود که چون ظفر نظام [illegible] سبب ابتدای

[illegible] بود [illegible] سلطان محمد بن فیروزشاه حکومت گجرات [illegible]

آنجا بالاتفاق رفت و مظفر [illegible] ارباب دیوانات حضرت [illegible]
اعلی [illegible] رسیده شرح جور و ظلم [illegible] سلطان محمد شاه عرض نمود [illegible]
[illegible] گشتی بود [illegible] سلطان محمد شاه [illegible] ظفرخان [illegible] الملک
[illegible] مواعید [illegible] و عنایات کرد [illegible]
[illegible] ماه ربیع [illegible] الاول سنه ثلث و تسعین [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] استعداد و خدمت [illegible]
ارزانی داشت [illegible] شهر آمده [illegible] خاص [illegible]
دیگر سلطان [illegible] ظفرخان [illegible] رفت [illegible]
[illegible] بار دیگر خلعت خاص [illegible] شهر [illegible]
حکومت و [illegible] بزرگ [illegible]
خان [illegible] رسید [illegible] از ظلم [illegible]
[illegible] ظفرخان [illegible] عازم [illegible]
اشتهار [illegible] کردند [illegible] رسید [illegible] نظام مفرح [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] نظام مفرح [illegible]
سلطانی را [illegible] خود صرف کرده [illegible]

ظلم و عدوان پیش گرفت و محکوم متوطنان این بقاع را بجان رسانیده است چنانچه
بدرگاه [illegible] و استغاثه آمدند و چون زمام حل و عقد مهام ملکی این ناحیه
سپرده اند طریق صواب آنست که مردم از محصول [illegible] موجود و با تشدید [illegible]
استعجال عشر از خود [illegible] قرینه و تسلی مظلومان نموده خود بر تسویه
دار الملک [illegible] گردد و ملک نظام [illegible] در جواب نوشت که چون راه بسیار [illegible]
همانجا باشید و تصدیع نکشید که من همانجا آمده حساب خواهم داد [illegible]
مرا موکل ساخته اند چون این جواب رسید معنی تمرد و بغی [illegible]
پیوست ظفر خان در مقام استعداد لشکر شد بعد از [illegible] خبر رسید که [illegible]
جمعیت تمام متوجه این صوب گشته [illegible] متواتر رسید اعظم همایون [illegible]
آراسته با [illegible] جنگ برآمده و بتاریخ هفتم صفر سنه اربع و تسعین [illegible]
گروهی [illegible] برآمده حضرت [illegible] دست داد [illegible] نظام ملک با خیل [illegible] فوج خود
در جبهه [illegible] ظفر خان بود در [illegible] پیاخت در [illegible] اثنا [illegible]
ظفر خان بر [illegible] زخم کاری زد و او همان
بر زمین آمد [illegible] سر او را برید پیش ظفر آورد فکان

فلک کاسر انداختن [illegible] نشاید کشیدن سر از سرنوشت

بلد

[illegible] نباشد بدست بر او روز تیغ نوال شکست

و در سنه [illegible] احوال شکست بر لشکر [illegible] نظام افتاد و مردم بسیار کشته شد

و غنیمت بسیار بدست لشکر ظفر [illegible] ره راه تعاقب [illegible]

مراجعت نمود و از آنجا جمیع بتکدها را شکسته خراب ساخته [illegible]

و سعی بسیار بعمل [illegible] بدست [illegible]

را شکسته بود [illegible] ساخته آن بلاد را از [illegible]

پاک گردانید [illegible] بعض سیاحان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] درگاه الهی [illegible] اجابت نمود و اکثر [illegible]

[illegible] با لشکر [illegible] کوه [illegible] متوجه [illegible] آنها [illegible]

قدم از جاده انقیاد و اطاعت بیرون نهاده بود نهب و تاراج کرده [illegible]

بود خاک برابر ساخته و [illegible] تسخیر [illegible] بتخانها [illegible]

کشت و [illegible] ساخته هر جا [illegible]

و نابود گردانید و چون به سومنات رسید و بتخانه را سوخت و بت [illegible]

را شکسته [illegible] آتش [illegible] شهر را تاراج کرد [illegible] جامع

طرح انداخته ارباب مناصب شرعیه را تعیین فرمود و [illegible] گذاشته [illegible]

مراجعت نموده قلع و قمع تاتار کفره در آن نواحی [illegible] گرفته بود معاودت
و در سنه خمس و ثمانمایه تاتارخان پسر ظفرخان بوراثت سلطان محمود بن سلطان محمد
فیروزشاه [illegible] ملوخان از دهلی فرار نموده [illegible]
بدر آمد بعضی [illegible] رسانیدند که اگر لشکر [illegible] همراه [illegible] در رفته دهلی [illegible]
ملوخان [illegible] سلطان محمود را بادشاهی برسانم شعر
گفت الا آن [illegible] اولاد سلطان فیروز شخصی که قابل بادشاهی باشد [illegible]
ملوخان [illegible] دهلی [illegible] و علماء دین [illegible] حرمت [illegible]
[illegible] تاتارخان را باین ترغیب [illegible] شد [illegible]
[illegible] سلطنت دهلی [illegible] بادشاهی میراث کسی نیست
[illegible] ملک میراث نیابد کسی تا نزند تیغ دو دستی
[illegible] ظفرخان [illegible] خود را
شغل مملکت [illegible] تمام لشکر [illegible] ولایت [illegible]
غره [illegible] الاخر سنه ست و ثمانمایه [illegible] خود را [illegible] خطاب
چتر سلطنت بر سر افراخته بر تخت سلطنت نشست و بعد نسق مهمات مملکت
لشکری بیکران فراهم آورده در غره شعبان سنه مذکور بعزیمت دهلی حرکت آمد

و قدوم [illegible] را خبر رسانید بعد از آن [illegible] دولت [illegible] باقی [illegible] وقایع

[illegible] ساختند [illegible] بست محمد شاه از پا در افتاد [illegible] عطف [illegible] در [illegible]

[illegible] در تصرف [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ساقی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تمام [illegible] مدت بادشاهی او دو ماه و چند روز بود چون

[illegible] ترا [illegible] [illegible] عظیم [illegible] بیعت نا [illegible]

[illegible] نعش محمد شاه [illegible] [illegible] فرستاد [illegible] [illegible]

[illegible] ضرورت بالتماس امرا و [illegible] در سنه عشر و ثمانمائه بر سریر سلطنت

نشست [illegible] بر وند و در خطبه [illegible] القاب [illegible]

[illegible] الواثق بالملک [illegible] شمس الدنیا والدین ابو المجاهد مظفر شاه السلطان

و [illegible] معارف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نواحی [illegible] [illegible] و در سنه ثلث عشر و ثمانمائه [illegible]

چون سلطان مظفر شاه بیمار شد روزی شاهزاده احمد خان [illegible] شاه را

امرا و ارکان ممالک بر تخت سلطنت جلوس فرموده ناصر الدنیا والدین ابو الفتح

[illegible] خطاب داد از روز ابتدای سلطنت دو سال و هشت ماه [illegible]

روز یکشنبه چهاردهم ماه ... و در ... سنین حیات مستعار بود ... سنه

اربع عشر و ثمانمائه از منزل رابطه دنیا بعالم عقبی انتقال نمود و در حضرت

مرقومات گشت ... [illegible] ... از آن خدایگان کبیر خوانند و چون سلطان احمد

شاه بر تخت سلطنت والا جاه ابا تکیه زد

اقبال ز بخت رهبری داشت　　همت بفلک برابری داشت

امرا و معارف و ممالک را بر قبهر و سران تشریفات داده و ملتفات و انعام ...

خود بهره‌مند گردانید گویند که از زمان ... تا وقت ارتحال ... از فرایض

قضا نشد ... پادشاه سعید ... ملک گردار بود ... و

نقرا اعتقادی ... شیخ احمد کهتو و قطب ... آل ...

... و بعد از جلوس عالم و متصدیان مهمات دیوانی را ... دستوری ...

داشته ... تعمیر ملک و ... اهتمام تمام بکار برده

استمداد ... شیخ المشایخ شیخ احمد کهتو قدس سره بر کناره

سابرمتی در ذی القعده سنه ثلث عشر و ثمانمائه ... تعمیر شهر معظم احمدآباد

که در بلاد هندوستان ... نظیر ندارد بر ... بنیاد ... و

جامع ... طرح کرده در ... قلعه ... کرده

شعر

و قلعه بازار و مسجد ... احمدآباد را ساخت و نشان ... احمدآباد کرد

گذشته ... و گرد ... کل ... عمارات ... آن ... شهر ... احمد ... تعمیر

رفته با شعر ... و لیکن ... [illegible] ... فراغت ... تعدیل

در اطاعت ... مال ندارد ... شعر ... سلطان احمد ... تاریخ

عمارت ... آثار و علامات ... اسلام

... بنا ... و هر ... فتح و نصرت نموده ... آمد ... عظیم ... داد

و سپاهیان ... بسیار ... رسانید و بود ... عام

و زیادتی علوفه و مرتبه ... و اهل استحقاق انعام بسیار فرمود

... ساخت

بدست ... جام ... وزیر ... عالم ... جام ...

سعادت ... کرده ... عمرت ... بازار ... سر

در چهارم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه از تخت سرای دنیا

عقبی انتقال نمود و بعد از فوت ... شروع ... مغفوری

نوشتند ... و عدل ... زندگانی کرد ... خواجه

بعد ... مغفور ... ولادتش شب جمعه ... ذی الحجه سنه ... و سبعمائه

در دولت سلطنت عالی بود و عمرت [illegible] و ساله گی بسلطنت رسید و سی و دو سال و [illegible]

و بیست روز بر سریر سلطنت [illegible] داشت و در میان شهر احمدآباد مدفون است و [illegible]

وی شاه [illegible] را وای بر شهر بر تخت سلطنت اجلاس داده

[illegible] خطاب دادند و لوازم نثار و ایثار [illegible]

رسید [illegible] که بر چتر نثار شده بود باهل استحقاق تقسیم نموده امرا و اعیان ملک

بخطابها و منصبها امتیاز بخشیده و از جلوس او مملکت را از سر رونق و رواج

پدید آمد بطوری [illegible] و عیش بر ساده که عامل [illegible] عرض رسد

وعده العمل گردانید [illegible] عوام او را محمد شاه زربخش می گفتند و

و با بعضی [illegible] بقصد تخریب [illegible] که سر از اطاعت و انقیاد [illegible]

بودند متوجه گردیده از لوازم غارت و تاراج [illegible] مرعی نگذاشته

[illegible] حق را اجابت نمود و بعد فوت او را [illegible]

خدایگان کریم می نوشتند

کرم کن که هرکس که دارد کرم
کرم دارد [illegible] حق محترم

مدت سلطنت او هشت سال و [illegible]

و چهار روز بود بعد از وی سرکردگان او را در بیست سالگی بود بر سریر سلطنت

اجلاس داده [illegible] خطاب ساختند و در وقت جلوس [illegible] لوازم

نثار

شهید بسایند و از آن پس تمت ملازمت را معمور و آسوده ساخته
والیان ممالک را جمع ... خسروانه ... و منصبهای ... اولکا
ساخت او بازرسی ... شجاعت و ... قال
بماس خود تردد ... استقلال یابد غضب ...
... باشی ... حکمت ... و یکشنبه ...
... در سنه ستین و ثمانمایه ... شده روز ...
یافت تاریخ ... رجب ... مسرای ...
... سلطان محمد ... سلطان
نوشته‌اند ... تاریخ ...
نیافت از ... این طایفه رواق گردان غرق ...
... مدت سلطنت او هشت سال ... ماه ...
داود خان بن محمد شاه بر سریر سلطنت نشست خود را
... اعمال ناشایست ... افغان ...
حرکات ...
... حرکات نامنظم ...

آنکه رسید ... بساط دولت که آید بر بلند گاه . چو مرد آگه نباشد کم گردد
• مدت پادشاهی هفت روز بود و بعد از وی برادر سلطان قطب الدین را
بدرقه ی اندباد . آن ... ه ... مخاطب ساخته بر تخت سلطنت
همی شاه
جا دادند و امرا و لشکریان که بخت شتافته بودند تهنیتها آوردند و چون شاه
به صلاح دولتخواهان و صواب امرا بر تخت ایالت تکیه زد و به ... آباد خود شد طبقه
خلایق را اعلی و ادنی ... از فیض عام بهره مند و کامیاب گردانید گویند
مرصع
در ان روز [illegible] اسپان تازی و عراقی و ترکی و خلعتهای قیمتی و کمر زر و شمشیر
عیش
خنجرهای زرافشان یک کرور تنکه نقد بخشش فرموده و هم در اوایل جلوس
نفاق
از امرای غدار خود ... که علم فساد و آشوب برافراختند سلطان محمود با
آنها ... اندیشان اطلاع یافته خواست که بسزای لایق هر یک را برساند
... با اجتماع مردم ... مسلح شده . در دولتخانه شاهی ... آمد
نهادند
حمله ... صفدر محمود شاه و صدر ... کوه پیکر ... بفرار
و کشته شدند و بعد از سه سال ... جلوس در سنه ... نمانه
نظام شاه بن همایون شاه دکنی از دست سلطان محمود خلجی که سلطان مالوه
و با لشکریان متوجه ملک دکن گشته طلب امداد و کمک کرد و سلطان محمود شاه

الله تعالی

وچندی قبول نموده با صفا دهاد سوار سیخ انجلا سفت ترموده
محمود بی بیت ابراز سارکمود باد بانظام شاه جنگ کرد غالب
شده بیرون کا صره کرده آنا بسند راجعت کرده که محمود شاه
آسیوه به تسور رانده بر اتر نیز سلطان محمود خلجی مرده سلطنت
محمود را صما تکیه نسته بر راه تو نمود و اندرفت و بجهت تنگی راه و
سیاری دم آدر سیده ز باده سهزار آدمی نز بیایی هلاک گشته محمود
خطی برنظام شاه نوشته فرستاد که بحکم آن فرزند عالی سلطنت
شاه تمام ممالک گجرات را بجاگیر سپاهی داده یکم صبح بخالصه خود نگذاشته
و در عوض چهار دهصد از خزائن آباء و اجداد خود صرف نموده بودالحمد
که تمامت صرف شدی فتح و فیروزی باستقبال او شتافتم مناقب
این سلطان عظیم الشان رفیع المکان در شجاعت شجاع ... دین داری و
قلع و قمع آثار کفر و طغیان و رفع و اعلای معابد دین و اسلام و شکست
بتخانه‌ها معابد و شعار و قتل و دفع راجها و راجپوتان و فتح قلاع کفار و
عمارت بلاد اسلام بجا آن می شود که بدانعال و اخلاق بیرون از حد حصر
و محاسبت و دیگر از سلاطین گجرات و سایر آن ولایات ممتاز و مستثنی

و در سنه ست عشر و تسعمایه سلطان محمود بجانب نهرواله حرکت کرده بیاقی
آمد بقصد زیارت علما و فقرا و بانعام اکثر سادات و جمعه
سابقه فرموده زمان آمدن آن بود که ارتحال دیگر رخصت یکدیگر تبایند
اجل رسانید علما و اکابر وداع کردند از همان مجلس بخوابگاه راحت
قرار گرفتند رحمهم الله و بعد از آن متوجه احمدآباد گشته و قبول مشایخ
روضه شیخ احمد کهتو قدس سره نموده ملازم احمدآباد شد و چون ضعف
بیماری از حد تجاوز کرد شاهزاده مظفر خان را طلبیده ولیعهد
کرده مهم ملک آنجا خبر رسید که ایلچی شاه اسمعیل پادشاه ایران بگجرات
نزدیک میرسد فرمود خدای تعالی مرا از دیدن قزلباش که دشمن نبی علیه الصلوة
صلی الله علیه و سلم و مبتدع و مخترع ظلم اند مرا نگاه دارد اتفاقا همچنان شد و
عصر روز دوشنبه دوم رمضان سنه اربع عشر و تسعمایه رخت هستی فانی
به رب نعیم جاودانی رسید بود و شصت و نه سال عمر یافت و پنجاه و پنج سال
و یک ماه و دو روز جهانداری کرد و او را بعد ممات خدایگان حلیم میگفتند در
مقبره شیخ احمد کهتو قدس سره مدفون است

هر کرا فاید توفیق الهی گشت رفیق
بیشتر از همه در منزل مقصود رسید

در زیارت همان کرده تاریخ [illegible] در حق همه آن [illegible] کرد [illegible]

مستغرق دولت باقی شد [illegible] بود [illegible] در بیا فرید

[illegible] در حوالی [illegible] [illegible] داری بود

[illegible] سلطنت [illegible] و بعد از او [illegible] بیکر [illegible]

[illegible] و سلطنت [illegible] با شهر [illegible] در [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] بود [illegible] بر تخت سلطنت [illegible]

نموده [illegible] لوازم [illegible] تقدیم

[illegible] خطبه و سکه بنام او خواندند و در سال مذکور یادگار بیک [illegible] بادشا

ایلچی شاه اسمعیل در نواحی محمدآباد [illegible] عراق رسید جمیع امرا و وزرا باستقبال

فرستاده ملتفت خیر و احسان نمود و یادگار بیک [illegible] که بجهت محمودشاه [illegible]

بود بمظفرشاه [illegible] سلطان [illegible] امرا و جمیع [illegible] ایشان را خلعتها

انعام فرمود و بعد از آن نهضت فرموده [illegible] و سر [illegible] را

برآورده [illegible] اطاعت و انقیاد [illegible] تاراج ساخت [illegible]

[illegible] و بعضی امرا [illegible] شهادت رسیده بود [illegible]

[illegible] کرد او را بسزای خود رسانید [illegible] بسیار [illegible]

و بازی نموده قصد تسخیر [illegible] کرد و در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه [illegible]

محمود خلجی [illegible] را استیلای راجپوتان بود [illegible]

مدد نموده عاجز گشته بجناب التجا آورد سلطان از غیرت اسلامی [illegible]

مخصوص بادشاهانست با جمیع پادشاهزادها و [illegible] بسیار در سلک [illegible]

استقبال کرده بود در نواحی موضع دیولکه از قریات گجرات است اتفاق ملاقات

سلطان مظفر دلجویی بسیار نموده گفت خاطر از مفارقت اولاد و ملک [illegible]

جمعیت بخشید تا بعد [illegible] از روزگار [illegible]

آتش فتنه و فساد پاک نموده ملک [illegible] تسلیم خواهد نمود و در همان سال

باستعداد لشکر حکم فرمود و در اندک مدت با لشکر بیکران متوجه مالوه شده چون

نزدیک مندو رسید راجپوتان از قلعه برآمده جنگ صعب نمودند [illegible]

داد [illegible] اطراف قلعه [illegible] نهاده برآمدند

راجپوتان جوهر کرده آتش در خانهای خود زده یکبار بر در آمدند و مابقی

که باقی بودند [illegible] کردند سلطان مظفر نیز بقلعه درآمد و قتل عام فرمود گویند

که در آن روز نوزده هزار راجپوت بقتل رسیده بود و چون از قتل راجپوتان

فارغ شدند سلطان محمود بخدمت رسیده مبارکباد تهنیت گفت سلطان

[illegible]

[illegible] بر بند ... حکم پیش و سلطان مظفر گجرات مملکت شد بعد شهاب‌الدین [illegible]
[illegible] نمود چنانکه تا سالها که ولایت اندر ... دریا آنجا گرفته بود
با لشکریان بکومک راجپوتان می‌آمد منهزم گردید و در آن سالها از شمشیر ایشان
زخم‌ها خورده و آبروی ریخته و در آن سالها چند بار با امرا منصوب شاهی
کرده بسیاری از اعزه و مردان گجراتی را بعز شهادت رسانید همه
ایشان در ربقه طاعت و انقیاد در آمده پیشکشهای لایق به ... فرستاده و دیگر
امرا و ملوک قصبه ... شاهزاده ... در زمان از سلطان مغول ... گردیده بود
دهلی ... در راه مثل راجه مالوه و راجه چیتور مقدم شاهزاده را نعمت عظمی ولایت ...
دانسته انواع خدمتکاری بتقدیم رسانیده و پیشکش از هر جنس گذرانیده التماس
اقامت کرده ... حکومت آن ولایتها میکردند و شاهزاده از علو همت ...
پا نهاده بزیارت منور ... فیض انوار حضرت خواجه معین‌الدین حسن سجزی قدس سره
مشرف شده و از آنجا عازم ولایت میوات گشت حسن خان میواتی باستقبال
لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورد و شاهزاده از آنجا بدهلی توجه کرده
در آن ایام فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر ... تسخیر ممالک هندوستان
... نزول اجلال فرموده بود و سلطان ابراهیم بن سکندر ... لودی

[illegible] مغفور و [illegible] مستعظم بانواع کمال اعزاز و اکرام [illegible]

[illegible] ایام [illegible] افتاد و خلایق در اضطراب [illegible]

[illegible] شفقت [illegible] داشت بشروع در ختم قرآن عظیم و ختم صحیح [illegible]

حق سبحانه و تعالی از برکت این عنایت و صدق نیت او این بلیه را [illegible]

برداشت و در همان ایام مرضی بر ذات سلطان طاری گشت و روز بروز

بر زیادت [illegible] ایام مرضی بر ذات سلطان طاری است [illegible] شد و [illegible]

پادشاهزادگان را یاد نموده و انتظار قدوم اوی کشیده چون مرض [illegible]

روزی سکندر خان فرزند کلان همراه [illegible] خوانده و در حق [illegible]

[illegible] و بعد الحمد [illegible] جمعه [illegible] سید [illegible] طاقت [illegible]

در [illegible] بمردم در مسجد فرستاده خود بادای نماز [illegible] بعد از

فراغ نماز [illegible] بجوار حق تعالی پیوست مدت سلطنت [illegible]

سال و نه ماه بود و بعد از وی پسر وی سلطان [illegible] بر سریر سلطنت [illegible]

[illegible] نعش [illegible] بقصبه سرکهیج بجوار شیخ احمد کهتو قدس سره فرستاد [illegible]

سه روز [illegible] گذشت متوجه [illegible] باز گردید در قصبه [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] شنید که شیخ [illegible] که یکی از فرزندان قطب عالم سید برهان الدین [illegible]

[illegible] سلطنت بر شهزاده [illegible] در خانه ناتمام [illegible]

[illegible] نسبت تکذیب کرده [illegible] [illegible] چون [illegible]

[illegible] ران خود را عات نموده [illegible] داد و سلطنت [illegible]

امرای بزرگ و از بندگان سلطان [illegible] و غلامان [illegible] سکندر خان بود

آزرده خاطر گردید و چون از رو و از [illegible] کردهای او [illegible] ملول

شده کرفت بسکار [illegible] و رعایا [illegible] سلطان سکندر

[illegible] هر که [illegible] آراسته بود از امرا و اعیان مملکت را خلعتها داد [illegible]

[illegible] انعام کرد و اکثری در غیر موقع بود و در سنه [illegible]

[illegible] بتاریخ [illegible] شعبان [illegible] عماد الملک [illegible]

یک شب [illegible] خانه درآمد [illegible] خواب سلطان سکندر را

شمشیر [illegible] بیاختند همین بود از دوران چرخ جفا کوش

کند [illegible] کس [illegible] گوش [illegible] از جام

همی [illegible] آشام ایام حکومت دو ماه و شانزده روز

بود بعد از وی [illegible] خان را عماد الملک باتفاق امرای دیگر

[illegible] بر تخت اجلاس دادند [illegible] خطاب کرده امرای

سلطان [illegible] مرحمت و خانمانها باز داده جا بجا [illegible]
[illegible] و از ملک [illegible] بخدمت آمده تهنیت نمودند عماد الملک [illegible]
مستعد [illegible] و هر کدام را خلعتهای پادشاهانه داده تسلی میکرد [illegible]
میداد امرای دیگر که عماد الملک را عداوت است شد مکر سعی و جهد در شکستن
بستند با افواج اکثر از قوم و قبیله خود بطلب سلطان بهادر [illegible]
عماد الملک از روی اضطرار بنظام الملک دکنی خطی نوشته در بیان
رسیده عسکری با استمداد طلبید و برای جمع اطراف نیز خطها نوشت بنواحی
جانپانیر آورد و نصیر الدین محمد بابر پادشاه عریضه نوشته و قبول [illegible]
بسیار نموده استمداد خواسته امرای که متوجه بهادر شاه بودند
چون از تن ما [illegible] یافتند رسولی فرستاده بهادر را [illegible] استعجال
متوجه گجرات کردند و چون نزدیک گجرات رسید امرای اطراف بر ولمق ملحق
شدند و خداوند خان ملک سرور کرده بسوی او شتافتند و امرای سکندری
از عماد الملک گذشته بودند نیز بشرف خدمت رسیدند سلطان با استظهار
و استعداد تمام بیست و هفتم شهر رمضان [illegible] احدی و ثلثین و تسعمائه
بگجرات رسید عماد الملک هر چند خواست که [illegible] سعی در جمع لشکر [illegible]

نمرشد

[illegible] اکثر مردم امرا و امیرزادگان از وی آزرده خاطر [illegible]
بسلطان بهادر متعلق وقت دعوی بسیار نمود [illegible]
[illegible] حکومت سلطان محمود شاه [illegible] بود [illegible] در عهد سلطان [illegible]
[illegible] یکی [illegible] برگزیده لوای سلطنت برافراشت [illegible]
[illegible] ممالک روی آورده سلطان بهادر در مقام [illegible]
[illegible] لشکر آراسته بجور خلایق و کافه انام را [illegible] انعام [illegible] افزود
بهر یک [illegible] مناصب بسیار [illegible] ده [illegible] بعد [illegible]
[illegible] خزانه داده [illegible] مساعدت [illegible] فقرا و گوشه نشینان [illegible]
و ادرارات خوشدل و شادمان کرد و جمعی از امرا که بعماد الملک [illegible]
باطراف [illegible] رفته [illegible] طریق مخالفت سپرده بودند [illegible] رفته [illegible]
[illegible] خود رسیدند و جمعی از [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] امداد [illegible] بخدمت رسیده بمراتب عالی
بلند گشته [illegible] روز اول [illegible] پنجاه و [illegible]
[illegible] سکه نقد [illegible] کرده [illegible] نمودند و درین ایام [illegible]
و سلطان [illegible] بخدمت شتافته سلطان عماد [illegible] سلسله [illegible]

[illegible] بجنبید و بمدد ایام سلطان عالم [illegible]

افواج حضرت جنت آشیانی التجا بسلطان بهادر آورده سلطان بهادر

را بسبب وعده بری و ولایات بعلیبان [illegible] جاگیر کرد و خود متوجه تسخیر

اطراف شد بعد از آن متوجه جانپانیر گردید و در آن وقت محمد زمان میرزا

بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا از حضرت جنت آشیانی فرار نموده

با التجا آورد و سلطان بهادر از صد رانی های [illegible] طمع نوی اجتماع اولاد

سلطان بهلول لودی در خدمت او باعث غرور و نخوت بر آن آورد که

الدین محمد همایون پادشاه سلسله جنبانی حرکت ها [illegible] محاربه و مجادله

غالب و مغلوب شد چنانچه تمام امور تفصیل در ذکر جنت آشیانی [illegible]

است و چون سلطنت بهادر در زمان جنت آشیانی [illegible] از روی عجز

و درماندگی فرنگیان مدد خواسته بود وقت [illegible] اجماع خواهند

رسید خبر ملاحظه آنکه بهادر بگجرات غالب است مبادا تصرف نماید [illegible] ایشان

شده چندی در بندر [illegible] توقف کرده بولایت سورت [illegible] نموده

کرده تا بود از آمدن [illegible] راه [illegible]

[illegible] پرداخته بود که خبر رسید که فرنگیان در [illegible]

سلطان

[illegible] از فرنگیان [illegible] حمله نمود [illegible] با [illegible] مردم [illegible] [illegible]
[illegible] فرنگیان فرصت یافته [illegible] عذر [illegible] آمده [illegible] [illegible]
[illegible] که آن غریب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کار او [illegible] تمام کرده [illegible] ساخته
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
واقعه در رمضان سنه ثلث و اربعین و تسعمایه روی داد و مدت سلطنت او یازده
و نه ماه بود و چون سلطان بهادر رخت هستی بربست امرا در تعیین پادشاه
[illegible] [illegible] چون میران محمد شاه [illegible] خواهرزاده سلطان بود در قلعه
اسیر برهانپور داشت و سلطان بهادر بولایت عهد او اشارت کرده
بود همگنان بسلطنت او رضا دادند و غایبانه خطبه و سکه بنام او خواندند
[illegible] بطلب او فرستادند و وی بعد از خطبه خواندن بیک ماه باجل طبیعی
درگذشت و بعد از وی محمود خان بن لطیف خان بن سلطان مظفر که
[illegible] بحکم سلطان بهادر در قید میران محمد شاه بود [illegible] [illegible]

[illegible] تعالی بر تخت گجرات اجلاس فرمودند

شنیده شد که چون خاطر از امور تدبیرات ملکی جمع گردید در رفاهیت حال ممالک

زراعت و تعمیر مملکت بعد [illegible] سپاه دو بار کرد [illegible] و آبادی ولایت

دیگر باره بحال اصلی آورد و با اعیان و کبرا و اشراف و علما و مشایخ

و مستحقین پیش گرفت چنانچه اکثر اوقات صحبت علما و صلحا [illegible]

اعزاز و اکرام بسیار نمودی و وی را با حضرت شیخ [illegible] قطب عالم

[illegible] تمام [illegible] و بارها با [illegible] خود [illegible]

[illegible] خود آورده [illegible] سلطان محمود [illegible] است و سوانح بسیار بود

شیخ [illegible] و سوانح [illegible]

جهانشاه [illegible] او را [illegible] بسته بودند

[illegible] که [illegible] بود [illegible]

سلطان محمود [illegible] و صورت و [illegible]

و وی در هوای زمستان برای فقرا پوستینها و جامه خوابها [illegible]

را [illegible] کرده بود و در روزهای مولد حضرت سید کاینات صلی الله علیه و سلم که

طعام بفقرا و مساکین در روی خود [illegible] گرفته [illegible] خورانیدی

داران

و الوان باغچه کرده درویشان دفعه ایستاده برای پوشش خود جامه سیاه

روز زده گروهی ... شهری بنا کرده محمودآباد نام نهاده ...

ابنا دور ... را ساخت ... آب ... ساخته ...

بر دور درخت ... و لنگر ساخته و در آن ... عمارت دلکش

موجود ... از ... و تناسل کثرت تمام

گرفته بودند چون ... بسیار جمع کرده باغها

... ساخته ... حجره‌ها

سرخ و سبز ... و چند جا باغهای لطیف ساخته بود باغبانی ...

حمایل می‌کردند و چون در بلاد گجرات رفتن عورات به زیارات و اجتماع این طایفه

بهر جا ... رواج عظیم داشت و منع ... رسم و عادت شده بود

و فتح آن ... کرده بود ...

ربیع الاول سنه ... و ستین و تسعمایه که تمام مولد مصطفی را صلی الله علیه و سلم

ختم کرده و نماز عصر را گذارده سر بر بالین استراحت نهاده بود ملکی

... خلوت‌های او ... که خفته بود درآمد و موی‌های سلطان را

... به ضرب شمشیر ... دستها ...

برکشی او در گذشته مخفی ساخته کس بطلب امرا که بجهت او فرستاد و معزبان ملاقی گردد
سلطان میفرماید که او در وقت نماز سرود گفته باشد خداوند خان و آصف
که هر دو وزیر بودند در خلوت برده بقتل رسانید و همچنین دوازده کس از
امرای کبار بقتل آورده شربت شهادت چشانید چون کسان بطلب اعتماد
خان رفتند اعتماد خان در آمدن تعلل ورزید و گفت به من آمدن از
خدمت سلطان آمده ام این چه وقت طلبیدن است و جمعی از اوباش را که
درباره بقتل سلطان بهر چند سهمی از خطابها داده باما رت امیدوار ساخته
بخزانه دراز کرده بسیاری درم داده اوباش قسمت کرده سلطنت را بخود
ساخته چون صبح دمید و خبر شهادت سلطان انتشار یافت عماد الملک
و چنگیز خان و الغ خان حبشی و دیگر امرا جمعیت نموده بر برهان برگشته بدربار
آمدند و او معتقد که سلطنت که بعد یک لحظه بود مغتنم دانسته
بر سر او تاخته با جمعی اوباش و چند سلسله فیل در برابر آمده در حمله اول
بر خاک مذلت افتاده بقتل رسید و ریسمان بر پای او بسته در تمام بازارها
گردانیدند مدت سلطنت سلطان محمود شانزده سال و دو ماه و چند روز
بحسب اتفاق اسلام شاه بن شیر شاه پادشاه دهلی و نظام الملک بحری حاکم

اتفاقاً که حضرت سلطان با جمعی در یک سال در گذشتند تاریخ وفات ایشان

این ابیات در سلک نظم کشیده

خسروان را زوال آمد به یک سال / که خسروان عدل شاه ابد اساس بودند

یکی محمود سلطان گجرات / که بجز از دولت خود نوجوان بود

دگر اسلام شه سلطان دهلی / که اندر عهد خود صاحب قران بود

سیوم آن نظام الملک بحری / که در ملک دکن خسرو نشان بود

ز تاریخ وفات این سه خسرو / چو می‌پرسی زوال خسروان بود

و چون سلطان محمود از خرابه دنیا به معموره عقبی خرامید و فرزندی که وارث

مانده بود گویند که از حرمهای او اگر یکی حمل میشد اسقاط میکرد

نگذاشتی که فرزندی شود جهت تسکین نایره فتنه و فساد اعتماد خان

رضی الملک نام خورد سالی را از اولاد سلطان احمد بانی احمدآباد بر تخت بزرگی

برآورد باتفاق ثقات بنام میران سید مبارک بخاری که از امرای کبار بود

و در شجاعت سخاوت همت و جوانمردی یگانه عصر و سرآمد روزگار بود

و در بیست و هشتم ماه ... بر تخت سلطنت جلوس کرده

خطبه بنام او ... نمود و جهانگیر ... ایشان مستقیم گشت

پادشاه [illegible] با یکدیگر قسمت کرده گاهی باتفاق و گاهی باختلاف بسر می‌بردند
یکی از ایشان اعتماد خان که معتبرترین و غالب‌ترین و مکارترین جماعه
بود دوم سید مبارک بخاری و جماعه دیگر از افغانان فولادی و غیرهم
که جمعیتی تمام بهم رسانده بودند و با غلوی فرقه مهدویه که در آن ولایه
اشتهار یافته بود به راه ضلالت رفته و از طرف دیگر عماد الملک پسر
او جنگیز خان که در داد و بخشش و شجاعت و جلادت بسیار بود و سامانی
تمام بهم رسانیده بود داعیه جهان استقلال تمام بهم رسانید و کار مملکت
از پیش خود گرفت و مراسم سلطنت بر سلطان احمد جاری نگذاشته او را
در خانه میداشت و چون مدتی برین منوال گذشت سلطان احمد را
این حالت تنگ آورده از احمدآباد برآمده به محمودآباد پیش سید مبارک
بخاری رفت و علم خان لودی و امرای دیگر برو گرد آمدند و اعتماد خان
و عماد الملک و سایر امرای گجرات با توپخانه بر سید مبارک [illegible] رفتند
و سید مبارک اگرچه نسبت باعتماد خان جمعیت کمتر داشت ولیکن از غایت
ذاتی و حمایت سلطان احمد معرکه قتال بیاراست و چون بنیاد جنگ
شد قضا را توپی بر سید رسیده شهید ساخت و شکست بر سلطان احمد افتاد

سلطان

وسبب محمود خود بند شعر او چنم سرکرده ناخوش شده و پیش اعتماد خان
آمد و شیخ محجان سلطان را در خانه در آورده و سر ناهی کرد که
بخصوص او آمد و چون استعداد اعتماد خان بغایت کمتر بود عماد الملک
تغلق عماد الملک بوده و بی عصب شغل داده حسب ... خانه
عماد الملک و شیخ کردید اعتماد تا بیاورده بجز عماد الملک چها به زیر
رفت و بوادرات در میان یکدیگر نصیبه ... ولایت گجرات را
در میان خود قسمت نموده بعد اعتماد خان از ...
پیش کرده در محافظت سلطان احمد میکوشید و موازی یکهزار
سوار را بیکی خاصه سلطان احمد میکوشید جدا کردند و جمعی گرد
آمدند و چون او را اندک شوکتی بهم رسید در مقام دفع اعتماد خان
و بهبود خود در باب ... مشورت میکرد و از روی خود سالی در مجلس
خود اظهار ... میشود و چون اعتماد خان از صحبت حال آگهی
پیش دستی نموده شبی او را بقتل رسانده و از دیوار قلعه ...
چه الملک ... دریا انگنده در میان مردم شهرت داد که سلطان
بگفته ... بخانه ... الملک آمده بود تا دانسته بقتل رسانیدم

سلطان احمد [illegible] بدماه بود بعد از آن اعتماد خان [illegible]

مجلس امرای گجرات آورده وصیت کرده قسم یاد کرد که این طفل پسر

محمود است من تا امروز پرورش کرده‌ام و حق تخت گجرات [illegible]

نقابت پناه سید میران ولد صدق سید مبارک بخاری [illegible]

تاج سلطنت گرفته بر سر آن مولود نهاد و او را

داد تهنیت و مبارکباد سلطنت گفتند و امر وزارت را با عتماد خان [illegible]

داشتند امرای بزرگ بجاگیرهای خود استقلال گرفته دیگری را [illegible]

نمی‌دادند و باید یکدیگر جنگها و جنگهای عظیم در میان [illegible] چون خدای

[illegible] سلطان مظفر آن ولایت از صدر [illegible] خان [illegible]

ثمانه و تسع مایه [illegible] سلطان الوقت پادشاه عالم پناه

جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرشاده به عزیمت تسخیر گجرات نمود بنده

حضرت [illegible] یلغار متوجه شدند و چون رایات جهانگشای [illegible]

شیر خان که محاصره داشت دست و پا گم کرده بطرفی گریخت و [illegible]

خبر شنیده نیز گریختند [illegible] رایات منصور پادشاه [illegible]

نوید فتح و [illegible] ماه رسید و اعتماد خان والی [illegible]

[illegible]

[illegible] با رفقای آمده [illegible] دولتخواهان اعتصام [illegible] در حفظ و [illegible]

[illegible] نیست [illegible] و [illegible] گرده [illegible] اعیان [illegible]

[illegible] اهل ممالک [illegible] تتبع مجاورت و باعث تمکنت

اسلام [illegible] سیادت نقابت پناه ولایت [illegible]

و سیادت [illegible] سید جعفر بن سید محمد بخاری که از اشرف [illegible]

اعیان قوم سادات بخارا اند [illegible] الآن [illegible]

[illegible] ارکان دولت و [illegible]

السلطانیه [illegible] شیخ [illegible] سید محمد بخاری [illegible]

که ظل رأفت و رحمت و جود و عطا بر عموم خلق [illegible] و مخلوصات

و صدق ارادت [illegible] السادات و طوایف انام از خواص و عوام

از [illegible] علما و فقرا و غربا و گوشه‌نشینان [illegible] حقیقت [illegible]

موائد جود و کرم و صدق محبت و عقیدت و نیاز [illegible]

و راضی و شاکرند حق سبحانه و تعالی ظل [illegible]

عالی [illegible] سعادت [illegible]

کرده در جمیع کارها دنیا و آخرت عاقبت [illegible] باد

در تاریخ منهاج المسالک چنین آورده است که چون نوبت خلافت به ولید بن
عبدالملک بن مروان رسید حجاج بن یوسف محمد هارون را به فتح
ممالک هند و سند نشان برکات حجاج در اوایل سنه ست و ثمانین
لشکران در آمده متصرف شد و در اندک فرصتی تمام ممالک سند را
در حوزه تصرف او اولیای دولت اسلام در آمد
در تاریخ خلفا آورده که در زمان ولید بن عبدالملک در سنه اربع و تسعین
کابل و غزنی ... و سند و غیر آن فتح شد و در سنه خمس و تسعین
و ... در سنه تسع و تسعین ... غیر آن ... آمد
... الواحد ... حیات بیان ... سپرده است
اخبار چنین روایت کرده اند که در اوایل زمان که حکومت و فرمان
... از اولاد تمیم انصاری رضی الله عنه بوده و چون
زمین داران ... سرکان به سبب قوت و کثرت اتباع اختصاص
... استیلا یافته متصدی شغل حکومت گشته
... فرمان روایی ... تفصیل

ایشان

[illegible] مشغول شده و بعد از پانصد سال ملک انقراض یافت که در سلسلهٔ [illegible]
دولت طبقهٔ سلاطین غور را منسوخ ساختند و سلطنت خود را [illegible] ساختند
غوریان ایشان در قرب یکصد و پنجاه سال بر مسند حکومت [illegible] شدند
که از ایشان [illegible] سلطنت حکومت کرده اند [illegible] بعد
[illegible] ایشان اطلاق یافته [illegible] از این جهت [illegible]
[illegible] رسانند مدت سی سال [illegible] بر مسند حکومت [illegible]
عشرت و کامرانی او وقت [illegible] زندگانی او [illegible]
[illegible] حکومت و وزارت [illegible] حکومت در دست [illegible] کردند
دولت و کار [illegible] و اموال خلایق [illegible] و نهال امید [illegible]
مدت [illegible] سر کشیده و در ایام حکومتش [illegible] سال [illegible]
[illegible] مردم را [illegible]
کشیده لشکری انبوه بر [illegible] آورد و از استماع این خبر [illegible]
دهلی با لشکر گران [illegible] بولایت [illegible] رفت [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

... [illegible] ... صد ماه ... بدیده از جام بوقوع ... [illegible]
و عنایات ... دکن ... دولت داشته او را بجز دکلاه خسروی سرافراز فرموده حکومت
ولایت ... تفویض نموده رخصت ارزانی داشت تخمیناً مدت حکومت او
یازده سال بود بعد از برادر وی ... [illegible] ... بر جای پدر ...
... بعیش و عشرت پرداخت و بعد از سیزده سال و چند ماه درگذشت بعد
از وی ... [illegible] ... حکومت کرد و وی نیز بعد از دو
یازده سال و چند ماه رخت اقامت از فنا سرای دنیا بربست و پسر وی
... [illegible] ... بر تخت حکومت جلوس نمود ... در دیار دکن
... پانزده ... سیزده ... ذکر در آوردند وی بعد از دو سال
و چند ماه ... از فنا ... سفر آخرت کرد بعد از وی
... نظام الملک ... پدر باستحقاق والی برخاست اعیان مملکت
... بحکم ... ساخت و شش سال و چند ماه ...
... وی ... بودند بعد از وی برادر وی
دعوی ... بنوبت ... حکومت ...
داشت بعد ... [illegible] ... او ... [illegible]

سلطنت [illegible] مطلق بود بعد از وی برادرش [illegible] سال [illegible] حکم

داشت اجل [illegible] رسید بعد از وی برادرش [illegible] از اقربای او

[illegible] با [illegible] داشت خود را [illegible] مقرر [illegible] امر [illegible] سلطنت

[illegible] نشست [illegible] سلطنت [illegible] چون [illegible] خواهر

[illegible] که [illegible] رفت پسر [illegible]

[illegible] آبا و [illegible] داشت سلطنت [illegible] برادر

برداشته [illegible] سال [illegible] بلوازم حکومت پرداخته [illegible]

[illegible] سال [illegible] پسر را که در آن وقت [illegible] امر سلطنت

بود [illegible] سال [illegible] بر تخت حکومت [illegible]

راه عدم آباد برگزید بعد از وی [illegible] بلوازم حکو

مت [illegible] و در زمان [illegible] در مملکت رونقی دیگر پدید آمد و چون از تعلقات

دنیوی پرداخته [illegible] امید [illegible] حکومت و در زمان

[illegible] او شاه [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

بمرمت و محاصره ... با لشکری انبوه سلطان محمد دلاورخان را و دیگر قلعها شد
قلعها باز متصرف شده و شاه بیگ باستماع این خبر میرزا عیسی پسر خانرا بجهت
انتقام جام فرستاد و میرزا عیسی با لشکر جام جنگ کرده غالب آمد و بعد از ان
آن شاه بیگ نیز در رسیده قلعه بکهر نیز در تحت تصرف خود آورد و قلعه ... که
که ... بود و قلعه سیوان نیز متصرف شد و چون جام نندا ... در
سال حکومت کرده درگذشت پسر او ... بجای پدر نشست و شغل وزارت
خاصه که از اتباع او بود مفوض داشت و جام صلاح الدین که از اقربای جام فیروز
بود در مقام نزاع و جدال ایستاده معارض مملکت گردید آخر ... شده
از پیش ... گریخته التجا بسلطان مظفر گجراتی آورد و سلطان مظفر که بدو منسوب جام
صلاح الدین بود دست تربیت و بال رافت و مهربانی بر سر او گسترانیده لشکر گران
همراه او کرده رخصت تته فرمود و جام دریاخان که صاحب اختیار مملکت و
علیه مهام بود از رعب و هیبت لشکر سلطان مظفر حقوق تربیت جام فیروز
از ... جهان ... در ... نهاد و جام صلاح الدین در ساحت
تته ... و جام فیروز خود را بگوشه کشیده
... وقت ... که اقبال ... بود ... اختیار

الدین

مملکت در دست اقتدار او بود با رسالت فیروز [illegible] بر دخت [illegible]

[illegible] کشیده و بار دیگر سلطان [illegible] آورده و جام فیروزه را از

[illegible] جام [illegible] ارغوان [illegible] دولت

امداد شده یک [illegible] فراوان بود همراه [illegible] رخصت [illegible] دولت جام

[illegible] سلطان [illegible] در اوقات وا [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] تصرف خود [illegible] قریه [illegible] که [illegible]

[illegible] وقت فرصت بود [illegible]

از قندهار [illegible] را در تصرف خود آورده جام فیروزه جهت استمداد به گجرات [illegible]

سلطان مظفر رفت در آن وقت سلطان مظفر رخت اقامت در سرای [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] از [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] و دختر خود را در عقد نکاح سلطان بهادر آورده [illegible] امرا [illegible]

و دولت [illegible] انقراض یافته امر حکومت [illegible] قرار [illegible]

دولت بیگ است که امیر الامرا و سپهسالار سلطان [illegible] میرزا [illegible]

داشت [illegible] دولت بیگ [illegible] شاه بیگ [illegible] سلطان حسین [illegible]

کرده بود [illegible]

همگی داشته بود و حصه تمامه کی اکثر ولایات سند را سوخته مستقل تمام

رسانیده و وی از فضیلت علمی بهره تمام داشت کو سند شرحی بر عقاید نسفی و [illegible]

و حاشیه بر حاشیه مطلق نوشته است اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده داشت

بغایت دلیر و شجاع بود در [illegible] همه کس [illegible] ساخت [illegible] میکرد

[illegible] تهور [illegible] با [illegible] نباشد نمیکرد [illegible] وقت [illegible]

از [illegible] میر و [illegible] که [illegible] تفاوت ندارد و [illegible]

[illegible] مال [illegible] و حکومت در سند برافراشته [illegible]

تا [illegible] قامت [illegible]

بر [illegible] بیعت [illegible] تمام بهم رسانیده و بر سر سلطان محمود حاکم [illegible]

[illegible] از [illegible] برآورد و تمام سند را بی هیچ [illegible]

تمام بهم رسانیده و دیگر را از سر تعمیر نموده مستحکم ساخت و قلعه [illegible] تعمیر کرده

مدت سی و دو سال در حکومت استقلال نموده در سنه اثنی و ستین و تسعمایه وفات

چنانچه [illegible] این مضمون گردید

هزار [illegible] هزار [illegible] یک [illegible]

[illegible]

[illegible] التیمور [illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible]

[illegible] ستان و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] دولت [illegible] مدت [illegible] رقم [illegible] میرزا عیسی [illegible]

حکومت کرد [illegible] عیسی [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] و استعدادی [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سال حکومت کرده [illegible]

[illegible] از دنیا انتقال نمود [illegible]

مدت [illegible] سال [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] قصه [illegible] متضمن بیان تاریخ [illegible]

[illegible]

وسب الایالتی تعیین به سرحد ترکستان اشرف اشت روانه شد بعد از آنکه بهم جلو و بعد
مانند از راه بحر دزد آمده در صبح زد و صبح شد امیر را ایس خلعت خاصه و انواع
کرامت فرموده بیش مبارک اسفندیار روزگار است به سلطنت کرده استقلال
نمود و ده ولایت بنبک و فرصت داده همراه نواب سپهسالار به جانب ماوراء
و به رسید کالات اتفاق یافت و چون آثار صدق و بندگی از احوال
اولیای دولت ولایت او هم و بی مرحمت شده ده مال بسبب ملازمت
بود تا در سنه عشر و الف در وقتی که بندگان حضرت تقلعه میر
داشتند با ایل خود درگذشت و جاگیر و برادر و عنایت فرمودند آن
در آن ولایت حکم و متصرف است

جهان کرم آرام گاه خوش است | ستاینده را عمل دائم نیست
دو در دارد این باغ آراسته | در و بند از هر دو برخاسته
در و هر زمان دیگری میرسد | یکی میرود دیگری میرسد
در آن در سبک رو به تمام | ز دیگر در باغ بیرون خرام
همین دم که ماریک سیادی بسیج | کر آینده و رفت هیچ

چون نوبت [illegible] سنه [illegible] تعمیر [illegible] بابا [illegible]

[illegible] عشر وسبعمایه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شد [illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] بود [illegible] میرزا [illegible]

ساخته [illegible] حکومت [illegible] [illegible]

[illegible] وچون [illegible] قرابت [illegible]

[illegible] وشاه میرزا که آباء [illegible]

[illegible] و دو پسر او اکنون جمشید و دیگری علیشیر [illegible]

اعتبار داد چنانچه صاحب اختیار ساخت و شاه میرزا را دو پسر دیگر بود یکی [illegible]

و دیگر هندال نام اینها صاحب داعیه و حالت بودند وچون روز بروز شاه میر

و پسران غلبه و استیلا بهم رسانیدند ادعای سلطنت کشمیر [illegible] شاه میر

[illegible] شاه میر [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] از عالم درگذشت و شاه میر [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

خود بسکون [illegible] خود کرد و در رسوم تعدی که از حکام سابق مانده بود برطرف ساخت
و آزرده دلان [illegible] ولایت او را آسایش نمود [illegible] آسایش کرد و بر رعایا بغایت [illegible]
تا بعدالت و نیکنامی او را استقرار پذیرفت سرانجام مهام جمشید [illegible]
خود کرد [illegible] فارغ خاطر بعبادت مولی تعالی مشغول گشت تا آنکه از عالم
[illegible] رحلت نمود مدت حکومت او سی سال بود و بعد از وی [illegible]
او را جمشید نام داشت [illegible] زمره سروری بر گزیده [illegible]
برادر [illegible] غالب گشت مغلوب [illegible] مدت [illegible] سال و چند
حکومت کرده درگذشت [illegible] چون [illegible] آمده
بر جمشید و [illegible] که چه خسرو [illegible] بعد از وی پسر [illegible] علیشیر خود را
[illegible] لقب داده بر تخت نشست و زمام مهام [illegible]
خود [illegible] در ابتدای عهد او غله فراوان شد [illegible] قحط عظیم
افتاد و خلق بسیار تلف شدند [illegible] افغان را [illegible] ساخته و [illegible]
استیلا [illegible] شهری بنام خود بنا نمود [illegible] احکام [illegible]
آن [illegible] زبان [illegible] را از [illegible] محروم ساخت مدت حکومت او دوازده
سال [illegible] بود و بعد از وی [illegible] پسر [illegible] خود را

[illegible] خدادادە بسر سلطنت نگیرد و در صباحت بود

بود و اخلاق پسندیده و اوضاع گزیده [illegible] صفات حمیده [illegible]

[illegible] لشکری را بسند کشید و در زمان خان حاکمان [illegible]

خود را سکه [illegible] روز تمن [illegible] [illegible]

از مشاورت [illegible] لشکر و اعوان [illegible] جمعی عظیم را بقتل

و بقتل چند کس در آمد چون [illegible] معروف است و لشکر [illegible]

مراجعت نمود [illegible] تیغ معسکر خود ساخت و راه [illegible] گرفت که

[illegible] متعاقب دهلی را غارت کرده و معاودت نموده بود در راه سلطان

ملازمت کرد غنایمی که بدست آورده بود همه پیشکش [illegible] انقیاد و اطاعت

پدر حاکم [illegible] بملازمت او رسیده از غارت و آسیب ملک خود امان

خواست [illegible] و تعمیر نموده است و در اطراف ولایت

ممالک مسخر ساخت [illegible] حکومت قرار گرفت و [illegible]

یکدیگر [illegible] داد ایشان [illegible] داشت که [illegible] ملک [illegible] اخراج کرد

حکومت و سلطنت [illegible] سال [illegible] حکم وصیت

نجابت [illegible]

نگه داشته در تنفیذ احکام خود اهتمام بسیار بکار برد و از دلاور خان فتح

را الکا طلب داده و ... شد و میخواست که رفته بعضی از ... بغیر

ناحیه پشیمان ساخته بر سید حسن فرار بسته یکی از امرای او ...

دا ... پیش او رسیدن بکشمیر آگاه ساخت و هم از راه فرار ...

کوه رفته زمین داران آنجا او را گرفته پیش سلطان فرستادند

قطب الدین را دو پسر تولد شد هنوز ... سلطان بساط زندگانی در

مدت حکومت دوازده سال و پنج ماه بود بعد از وی ... امرای

قطب الدین پسر سلطان ... خطاب شاه بر سریر سلطنت

اجلاس نمود چون بمرتبه کمال عقل رسید لشکرهای عظیم بهم رسانید و ملک

را تمام طرف مسخر خود ساخت بسبب آوازه جود و سخای او باطراف عالم

بود علمای عراق و خراسان و ماوراء النهر روی باین دیار آورده بودند

باشندگان اسلام ... روی ...

خود بر طرف ساخت شکستن اصنام اهتمام تمام کرد از این جهت او را سکندر بت

شکن نام کردند و معابد کفار و بتکدها را از بنیاد بر انداخت از آن جمله بتکده بود

هر چند ... او را ... شد ... بتکده دیگر

در بنا دو قطعه [illegible] بر عمارت جامع [illegible] و صندوق [illegible] برای [illegible]
و قرآن [illegible] ساختند [illegible] سکندر [illegible] بعد سال ملک [illegible]
و [illegible] ساخت [illegible] سلطان [illegible]
این [illegible] بر عمارت سکندر شد بحکم [illegible] سکوت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] بمقصد [illegible] حکم [illegible] کرد [illegible]
[illegible] عمرو بن [illegible]
وصیت نمود [illegible] اکثر اولاد [illegible] خطاب علی [illegible]
سلطنت را با او گذاشت و مدت حکومت او بیست و دو سال و [illegible] ماه و [illegible]
[illegible] در تخت ایالت نشست با وجود صغر سن [illegible]
و مهابت [illegible] مردم اطراف [illegible] حکم او شد مدت چهار سال
امر [illegible] بر [illegible] سلطان [illegible] شد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] انصاف و عدالت [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] خود با انواع [illegible] گرفتار آمد [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]

[illegible] و مساعدت برادر [illegible] بزرگ که محمد خان نام داشت با [illegible]

[illegible] کشمیر [illegible] که خسرو [illegible] رفت [illegible]

[illegible] رفتن برادر پشیمان شد [illegible] راجه جمو و راجه [illegible]

[illegible] کشمیر [illegible] باز [illegible] نصرت [illegible] شاهی خان [illegible]

[illegible] و از جانبین [illegible] بسیار [illegible] رسید [illegible]

[illegible] شاهی خان کشمیر درآمد [illegible] مدت [illegible] کرد [illegible]

[illegible] بود [illegible] شاهی خان [illegible]

گرفته بر سریر سلطنت [illegible] مقر یافت [illegible] تمام ولایت [illegible]

[illegible] تمام [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] داشته [illegible] علوم [illegible]

[illegible] همه وقت [illegible]

[illegible] تمام داشت [illegible] ولایت آن [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] است و از روی [illegible]
[illegible] صفت [illegible] خانه [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible] و حکم کرد که [illegible] را [illegible]
[illegible] در بانک [illegible]
[illegible] غارت [illegible] موافق [illegible]
[illegible] مشاهدات و آمد [illegible] ایران [illegible]
[illegible] سلوک [illegible]
[illegible] مقصود شد از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
و علاوه در عهد او [illegible] آباد [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] شهری [illegible] آبادانی است
[illegible] هر شهری که [illegible]
احوال [illegible]
[illegible] و مضمون [illegible]
[illegible]

[illegible] بیان احوال اهل علم و شعرا و سرآمد جمیع اقسام هنر از بسا [illegible]

او بنا بر آن در کشمیر پیشه [illegible] ست و جا ی بودند که بکنعقش [illegible] از [illegible]

میفرمود [illegible] و بیسیان باران و [illegible] در زمان او بسیار [illegible]

او [illegible] گرفت [illegible] بسعی [illegible] و غیر آن از آلات [illegible]

[illegible] ساخته شد و بساز [illegible] کشید و سلطان بر زبان هندی [illegible]

و فارسی اطلاع داشت و بسیاری از کتب [illegible] را [illegible]

گردانید [illegible] کتب مشهور هندوستان [illegible]

از تاریخ پادشاهان هندوستان بفارسی ترجمه کردند سلطان ابو سعید

از خراسان اسپان تازی و شتر [illegible] برسم هدیه [illegible] فرستاده

[illegible] بسیار [illegible] در برابر خروارهای زعفران و قطاس و مشک

و دیگر [illegible] سلطان بهلول لودی [illegible]

[illegible] فرستاده رابطه اخلاص مودت

مستحکم می ساخته [illegible] علما و اشراف و حکام

گیلان نیز [illegible] و دوستی با وی اظهار میداشتند

[illegible] پادشاه [illegible]

قصیده

[illegible] ستاده و با ایشان نا خواندن آن قصیده [illegible]
و [illegible] چون شنیده بود که سلطان را [illegible]
[illegible] معتبران فن [illegible] و سلطان [illegible] علوم [illegible]
[illegible] و با جمله آنچه موجب [illegible] شد [illegible]
او [illegible] ابرای بعض حکام شرف [illegible] کرده [illegible]
دیگر از سواد ایشان بود [illegible] کشیدن و سوختن همراه و [illegible]
آنکه [illegible] بود [illegible] اکثری از
بر عثمان که در زمان سعادت نشان سلطان [illegible] شده بود
مرتکب شده از علما کسی را مجال گفت چرا ایشان [illegible] عظیم علمای
اسلام پیدا میکرد و گفت که ایشان مرشدان من اند و سلوک [illegible]
مشرب [illegible] داده بود و آنرا [illegible] کرده بر عثمان [illegible]
[illegible] اقرب بود [illegible] علمای عظیم [illegible]
و اکثر مردم [illegible] هلاک شدند و [illegible] مملکت [illegible]
آمده [illegible] حاجی [illegible] داده
[illegible] دیده بود [illegible] مدت [illegible] نظر [illegible]

را آشتی و یکرنگی در مقام آزار و کینه سلطان نشسته تا آنکه حاجی خان و عمزاده
جمشید ... آخر ... پایان نعمت از بروانه
کر سپهری گردد از گردون آسی ـ شکست بر حاجی خان افتاد و با ...
... و ... لشکر سلطان جنگ کرد و هزیمت خورده
و بسیار از ... شد و در آخر عمر فوت بر سلطان ... مستولی
غالب شد ... و با اتفاق ... که اگر سلطنت ...
سلطان زاده ... باید باعث ... نظام مملکت گردد سلطان العارفین
باید ... کرده ... داشت در آن وقت هر دو برادر حاضر بودند
هوای سلطنت در سر داشتند در کمین کشتن یکدیگر بود هم درین حال
روح سلطان از قفس بدن پرواز نمود

بسی مرغ کامد درین بوستان ـ که با گوشت گل در تماشای شاخ
ناگاه برخاک ... ـ ... باغ یک برگ با خود نبرد

حاجی خان بعد از مشاهده این حال با اتفاق امرا بر طویله سلطان متصرف شده
و جامه گرفتن آدم خان نامزد کرد آدم خان جنگها مردانه کرد و بسیاری از
مردم تقتل رسیده ... بر تخت ... سلطنت زین العابدین ... سال

[illegible] غیاث الدین [illegible] | [illegible] خواند [illegible]

که تاج سلطنت بر سر نهاد | چو [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] بودند [illegible]

[illegible] خود [illegible] بیاد [illegible]

و مواجب [illegible] سر خود [illegible] امیر الامرا [illegible]

چند [illegible] از احوال ملک [illegible] مسعود [illegible]

امرای دولت [illegible] شده [illegible] قصد [illegible] که در عهد سلطان [illegible]

رفق و شفقت خو کرده بودند انواع ستم [illegible] ایام آدم [illegible]

[illegible] که از آن نواحی آمده بودند کشته شد چون [illegible]

سلطان [illegible] راه یافت [illegible] بهرام خان برادر خود [illegible] شد که

بسلطنت بردارند چون [illegible] خان [illegible] که [illegible]

فتح کرده و غنایم بسیار بدست آورده بود [illegible] لشکر [illegible] از طریق [illegible] خود را

بکشمیر رسانید و چون آمدن [illegible] بود [illegible] تاج سلطنت را

[illegible] سلطان [illegible] کرده [illegible] مقدمات [illegible]

شعبه

روزی سلطان بر ایوان کج کرده برآمد و بشرب مشغول بود [illegible]
[illegible] بیفتاد و بمرد بسلی هو کوکست [illegible]
چون نا خورده خورد انزو حکر نیز مدت حکومت او یکسال و ده ماه بود
از وی بسر وی [illegible] بر سریر سلطنت را انتخاب [illegible]
خود توجه ساخت از عم و پدر و جد را برابر نثار [illegible] چون بطیع
تو ایلو سلطان زین العابدین را که در زمان [illegible] شده بود
ساخته مدار کار [illegible] در این وقت بعضی مفتنان بهرام
خان [illegible] رفته بر جنگ تحریص نمودند سلطان امرای دولت را با لشکر
گران بر بهرام خان دستگیر شد و بحکم سلطان در چشم او میل کشیدند
در زندان [illegible] از عالم رفت بعد از آن [illegible] ولایت
[illegible] بعضی ولایت پنجاب را که در دست بعضی امرا و سلاطین [illegible] بود
بدست آورده و [illegible] داده آخر [illegible] از عالم درگذشت
مدت حکومت او معلوم نشد بعد از وی بسر وی [illegible] سالگی
بر سریر سلطنت نشست و در آن روز جمیع اسباب طلا و نقره و سلاح و اقمشه و اطعمه
و غیران در پیش او آوردند وی [illegible] از آن التفات نمود [illegible]

حاضران

[illegible] بزرگی و امرای کرد که گذشته [illegible] جهانداری

[illegible] جمیع سادات [illegible] آنجا ملکوت [illegible] کمال ایام

[illegible] سلطنت [illegible] برخت امرا و وزرا کشمیر

[illegible] نوشهر [illegible] گشته [illegible] را

[illegible] سلطان محمد شاه [illegible] سادات

کشمیر [illegible] هر کدام از کشمیریان دعوی [illegible] میکردند [illegible]

در میان ایشان [illegible] آمد [illegible] سلطنت [illegible] فتح

[illegible] خان [illegible] سلطان زین العابدین بود [illegible] باغوای

[illegible] بقصد مملکت [illegible] رسید [illegible]

[illegible] فوج [illegible] چون لشکر انبوه بهم رسید [illegible] کشمیر

سلطان [illegible] برآمده در [illegible] جنگ اتفاق افتاد شکست

[illegible] فتح [illegible] لشکر [illegible]

جنگهای [illegible] طالع وی [illegible]

بود [illegible] خورده [illegible] لشکر عظیم [illegible] کرده بکشمیر آمده [illegible]

[illegible] خود را [illegible] خلعت [illegible] سلطنت [illegible]

تا رسیدن نوشتن [illegible] خوده بکید [illegible]

بروبیا [illegible] تا بها [illegible] بی جگر کرم نواز [illegible]

وسلطان محمد شاه را به زمینداران که قبضه بسلطنت [illegible]

در [illegible] وقت ده سال و هفت ماه از [illegible] سلطان محمد [illegible] بود

شاه او [illegible] بود [illegible] ضروریات آدمیان [illegible]

و در گردید تمام اوقاف و املاک [illegible]

و صوفیان [illegible] بکفار میگویند [illegible]

بود در [illegible] مدت میان امرا [illegible] محمد شاه را [illegible]

گرفته نزد سلطان [illegible] لودی آمد [illegible] سال از حکومت

گذشته بود [illegible] از [illegible] نزد محمد شاه رفته [illegible]

هندوستان تحریص نموده [illegible]

داده [illegible] فرار [illegible] به هندوستان رفت [illegible]

محمد شاه [illegible] حکومت [illegible] شد [illegible] مهمات ملک [illegible]

وبعد از نه ماه [illegible] فتحشاه جمعیت عظیم بهم رسانیده توجه کشمیر گردید

[illegible] مقاومت [illegible] نمود [illegible]

سر

[illegible] یکسال بکار سلطان محمد را بعضی امرای فتح [illegible] از کشمیر آمده [illegible]

و [illegible] معتمد فتحشاه در یک جنگ کشته شدند [illegible] سلطان محمد

رفته با چار روز بقرار نهاده بجانب هندوستان [illegible] از انتشار [illegible]

جهات در پوفانی هست معذور [illegible] که [illegible] ترکی باز [illegible]

شب [illegible] چون روز را جام [illegible] خفاش [illegible] نام

دگر [illegible] روز تا شب [illegible] خواندش [illegible]

محمد شاه مرتبه سیوم بر سریر حکومت جلوس نموده [illegible] فتح [illegible]

امرای فتحشاه را دستگیر ساخته بسیاست رسانید و نعش فتحشاه را از [illegible]

آوردند محمد شاه باستقبال رفته فرمود تا بپهلوی سلطان زین العابدین

دفن کنند و این وقایع در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه بود و هم درین سال سلطان سکندر

لودی پادشاه دهلی در گذشت و پسر او سلطان ابراهیم بتخت سلطنت نشست و در

سنه احدی و ثلثین و تسعمایه بعضی امرای فتحشاه [illegible] السلطنت [illegible]

بکشمیر آورده [illegible] شاه از کشمیر برآمده [illegible] سرگردان

چو پروانه خود را زند بر چراغ • ز حسرت نهد بر دل خویش داغ

[illegible] فردوس مکانی بابر پادشاه بر سلطان ابراهیم لودی آمده در میدان

شاه شد

[illegible] او را در سنه اثنین و ثلثین بقتل آورده [illegible]

کرده بود [illegible] اما حاجی خان سکندر [illegible] بهلول لودی رفته بود [illegible]

لشکری با سلطان محمد داده رخصت کرده و ابراهیم خان را [illegible]

داشته بدست [illegible] سلطان ابراهیم بکشمیر امده ملک کاجی وزیر [illegible]

تمام داشت محمد شاه را [illegible] در زندان کرده ابراهیم [illegible]

ابراهیم شاه خطاب نموده بر تخت سلطنت اجلاس داد و ملک کاجی پیش [illegible]

از پیش [illegible] ماکری بمخالفت [illegible] بادشاه [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] لشکر [illegible]

ممالک کشمیر را تسخیر می نماید بابر بادشاه لشکری بسیار را همراه تعیین فرمود

و چون [illegible] ماکری دید که کشمیریان [illegible] تنفری خواهند ورزید

مصلحت تمام [illegible] بر نازک شاه نهاده متوجه کشمیر گردید ملک [illegible]

ابراهیم شاه را [illegible] مقابل بر آمد [illegible] ماکری بجنگ کاجی [illegible]

[illegible] بابر بادشاه آورده ام شوکت و صلابت این [illegible] شاه [illegible]

باشد که سلطان ابراهیم با بادشاه دهلی را که زیاده از صد هزار کس داشت

در طرفة العین خاک بر [illegible] ساخته [illegible] مخالفت با خود [illegible]

... این سخن را گوش نکرده نایره جنگ برافروخت و ... بسیار

... آخر کشمیریان تاب نیاورده ... ابراهیم شاه ... حکومت

گرفتند و سلطنت نازک شاه را گرفت مدت حکومت ابراهیم شاه

ماه و بیست ... نازک شاه چون بر تخت سلطنت نشست ابدال ماکری

تحفه‌ها بسیار داده بجانب هند رخصت نمود ابدال ماکری را ...

بر گرفت مدت دو سال حکومت کرد و بالآخر ... سلطان محمد شاه

را از لوهرکوت برآورده مرتبه چهارم بر تخت سلطنت نشاندند و نازک شاه

را ولی عهد قرار دادند در ... ایام فردوس مکانی از عالم فانی انتقال نموده تخت

سلطنت بجنت آشیانی همایون بادشاه زینت و آرایش یافت و این قضیه

در سنه سبع و ثلثین و تسعمایه واقع شد ... ایام میرزا کامران در ولایت پنجاب

تسلط تمام داشت امرای بابر بادشاه که از کشمیر مراجعت نموده بودند بعرض

میرزا کامران رسانیدند که ما بر تمام ولایت کشمیر اطلاع یافته‌ایم اگر اندک

توجه فرمایند بکمال آسانی بدست آید میرزا کامران لشکری همراه ایشان نامزد

نموده و لشکر میرزا کامران بولایت کشمیر درآمده مخالفان را قتل و غارت کرد

... آنجا بود چون مصلحت ... بودن آنجا ندیدند گذاشته آمدند و در سنه

تسخیر تبت توجه سلطان سعید خان پادشاه کاشغر خود [illegible]
همراه میرزا حیدر کاشغری فرستاده کشمیر را بجای که برابر جان خود [illegible]
و در فتح کشمیر بدست آوردند تا سه ماه کاشغریان دست [illegible]
داشتند آخر لشکر کشمیر یکجا شده جنگ در انداخت کوشند از طرفین آنقدر
مردم بقتل رسیده بود که از حد شمار و حساب بیرون بود آخر [illegible]
ناکرده کاشغریان بولایت خود رفتند بعد ازین سال قحطهای عظیم در کشمیر
افتاد چنانچه تمام دهها و بلاد ویرانه یافت و از جهت اختلاف امرا انتظام
سلطنت نیز از افتاد سلطان محمد شاه بعد از چند مدت بیمار افتاده و بهر روزی
کرد است بجا قاف بخشیده از عالم درگذشت

خور و نوش و بخشای راحت رسان ... نگه می چه داری ز بهر کسان

تمام مدت حکومت او بنجاه و دو بود بعد از وی پسر وی
سلطنت ابا نکرده و باتفاق وزرا ولایت را در تقسیم نموده در رفاهیت
خلق خدا کوشید و در امرای او کاه نزاع و کاه بصلح میل [illegible] زیاده بر احوال
معلوم نشد بعضی گفته اند که پس از محمد شاه نازک شاه چون ولی عهد او بود
بحکومت نشست و در ایام او خطبه و سکه بنام همایون بادشاه

... تشریف داشتند بعضی از اعیان مملکت کشمیر ازانجا
... رنجیده به بندگان همایون بادشاه عرضداشت در گرفتن کشمیر
[illegible] میرزا حیدر که یکی از امرای دولت ایشان بود با چهار
هزار سوار رخصت کرده قرار رفتن خود نیز داد میرزا حیدر براه [illegible] درآمد ناکاه
[illegible] مشرف شد و کاجی چک که سرلشکر کشمیریان بود پیش میرزا حیدر آمد
سوار کمک آورده جنگ پیوست و آخر نسیم فتح و فیروزی [illegible] بر پرچم دولت میرزا
حیدر وزید و امرای افغانان مغلوب و خاسر راه فرار برگشتند در سنه سبع
و خمسین و تسعمایه میرزا حیدر بعد از فتح بلاد و قلاع خاطر از اطراف جمع کرده
ایلچی را برسم رسالت پیش اسلام شاه بادشاه دهلی با زعفران بسیار فرستاد
ارسال ایلچی از پیش اسلام شاه با [illegible] بالقصه مراجعت نمود و میرزا حیدر تا
ده سال بر مسند حکومت داد عیش و عشرت داد آخر کشمیریان همه یکجا شده با جمعی
بعضی از وکلای میرزا غدر نمود و غالب آمده میرزا را کشتند اکثر اخبار
که همراه [illegible] بسهو او را بعد از زخمی رسید که میرزا بهمان زخم جان داد
بعد از نهب و غارت کشمیریان نازک [illegible] را بمونه سلطنت [illegible] بادشاه کشمیر
[illegible] بر رسند و در اندک مدت زمان منازعت و مخالفت در زیده بیکدیگر

در وقتی که بعضی از امرای میرزا حیدر در دیال و ساور عبر کرده بودند رخصت نموده
از کشمیر بر او محمد نازک شاه و درین مرتبه ثانی دو ماه بیشتر نام حکومت نداشت
سلطان نوری بر ابراهیم [illegible] بن محمد شاه [illegible] امانت برداشته و در سنه
ستین و تسعمایه سلطان کاشغر فوجهای بعضی از سرکنات کشمیر تاخته بودند [illegible]
بعزت تمام بتعاقب شتافته ناگاه بقلعه رسیده جنگ کردند و [illegible]
گشت در قلعه [illegible] عمارات و قصرهای سرے خراب ساخته جماعه را گرفته
شدند بر دار کشیدند آخر سلطان صد اسب و صد [illegible] سغند و [illegible]
[illegible] فرستاده التماس عفو جرایم نمودند و اسپان خوب کاشغر که [illegible]
تبت افتاده بود اهل کشمیر از انها گرفته مراجعت نمودند و در سنه اثنی و [illegible]
و تسعمایه زلزله عظیم در کشمیر شده که اکثر قریات و بلاد را خراب
کردند کده و قریه [illegible] بر [illegible] عمارات و اشجار از ین طرف
بجانب [illegible] آن کنار [illegible] گشته در مواضع [illegible] کنار کوه
واقع است بواسطه [illegible] مقدار [illegible] هزار کس هلاک گشته
[illegible] و در سنه ثلث و ستین و تسعمایه جمعی از گروه مردم [illegible] ابراهیم شاه
استقلال داشتند [illegible] پیش آمده [illegible] بکام دیگران شد ---

[illegible] شاه را حکومت بر داشته و از جهت مخالفت [illegible]
بود شاه [illegible] اسماعیل شاه را به نسبت حکومت [illegible]
فتح شاه را در سال [illegible] کرم بود و هم در حکومت حبیب شاه [illegible]
[illegible] شاه ابوالمعالی که پسر خوانده [illegible] و سید [illegible]
از [illegible] آمده متوجه کشمیر شد یوسف [illegible] با او [illegible] سید [illegible]
مغول [illegible] مدار کشمیر [illegible] یوسف [illegible] کشمیر در آمد [illegible]
[illegible] و نامردی مردم کشمیر مشاهده و اخبار معلوم نمود [illegible] قرار [illegible]
آمده درین وقت غازی خان نامی از امرای کشمیر تسلط و غلبه داشت چون
بیحال از حکومت حبیب شاه در گذشته او را بگوشه [illegible] داشته خود لوای حکومت
بر افراخته خطبه و سکه بنام خود ساخت و خود را غازی شاه خطاب کرده بر سریر
کشمیر جلوس نمود چون از سوء و بدعهدی که قبل ازین بهم رسانیده بود
درین ایام علت جذام که آوازه متغیر شد و انگشتان او نزدیک بود که بریزد
و اندام او [illegible] شد چندگاه بهمین نکبت با حیات میکشید آخر از شدت بیماری
مزاج او متغیر شد بر خلایق تعدی کردی و بیگناه بر سر مردم آزار روا داشتی
درین وقت مردم کشمیر دو فرقه شدند جماعه برادر او حسین خان متوجه شدند و جمعی

دیگر بار با امرای افغان پیوسته شد حسین خان بمکر و حیله اکثر [illegible]
[illegible] افغان را در بند کرد و باستقلال در حکومت زد و لشکر [illegible]
جهت تسخیر روانه ساخت و در سنه اربع و سبعین و تسعمائه حسین خان [illegible]
غازی اسمعیل در چشم کشیده شد و در سنه ست و سبعین و تسعمائه قاضی حبیب [illegible]
شیخ [illegible] یوسف نامی از جهت تعصب مذهب سنت [illegible]
چون حسین خان این خبر شنید یوسف را در بند کرد و [illegible] جمعی [illegible]
حکم شریعت بروی ساخت فقها همه باتفاق گفتند که کشتن [illegible] بروی
سیاست رواست عاقبت او را سنگسار کردند و آن حسین خان [illegible]
در ایام عملت واقع شد اما [illegible] اثنا میرزا مقیم
برسم ایلچی گری از درگاه فلک [illegible] شاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی
بکشمیر رفتند حسین خان بتعظیم تمام و احترام تلقی نمود و این میرزا مقیم [illegible]
مفتیان را که بکشتن یوسف رضا داده بودند بحکم حسین خان بر وجود [illegible]
برسید قاضی زین که با یوسف در مذهب موافق بود گفت مفتیان در فتوی خطا
کرده اند و مفتیان گفتند ما فتوی بکشتن علی القطع نداده ایم گفتیم کشتنی
چنین کس بجهت سیاست رواست میرزا مقیم [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] که صدر کوچه را بازار گردانند بعد از اسد و جزء [illegible]

[illegible] خود را با تحف و هدایا همراه ایلچیان کرده رخصت نموده

[illegible] ذوق [illegible] کشور در بلده آگره بسعادت ملازمت سید

حسن و [illegible] رسانید خبر رسید که بندگان حضرت اکبر بادشاه [illegible]

[illegible] تا حق که از وی در کشمیر صدور یافته بود بقصاص آورده

[illegible] را سی ضرب کردند و هفته حسین خان را نزد او کردند حسین خان

الاستماع این خبر بسیار دوری بهم رسانده تا سه چهار ماه عرصه [illegible]

[illegible] علی خان برادر او بر وی خروج نمود اکثر مردم حسین خان و سران او

[illegible] بوی پیوستند حسین خان بعلاج [illegible] اسباب سلطنت که بر سران [illegible]

بود بعلی خان فرستاد و بارگی که چرخ از دو یک سنگ شکست

این مور جیکان را بسر جا جنگست . بعد از آن علی خان بخانه حسین خان آمده

عیادت نموده هر دو گریه کردند حسین خان شهر را بعلی خان سپرده در زینگیر

آمده اقامت اختیار کرد و علی خان را [illegible] ملقب گردانیدند و امر سلطنت

با و قرار یافت و بعد از سه ماه حسین خان از عالم درگذشت و در سنه ثمانین و تسعمائة

قاضی صدرالدین و ملا عشقی را بندگان حضرت بادشاه برسم ایلچی گری فرستاد

بیت علیشاه دختر برادرزاده خود را بجهت خدمت شاهزاده

نسیلم علی الله شاه که امروز بولی عهدی باستحقاق خانی

با دیگر تحف و هدایا ارسال داشته و سکه بنام حضرت

ساخت علیشاه مدتی بعیش و کامرانی گذرانیده بر

در سنه اربع و ثمانین و تسعمایه قحط عظیم در کشمیر افتاده اکثر مردم

والم گرسنگی هلاک شدند و در ... ثمانین علی شاه عیدگاه در

مشغول بود که ناگاه اسب او در زیر اسب آمده ... زین بر سینه او

الم جان داد بعد از وی پسر وی یوسف خان را ... ملقب ساخته

نصب کردند و ابدال خان ... او بود با سید مبارک با ابدال خان

داشت در میدان کشته بود و ما سید مبارک نیز باتفاق جمعی کثیر بقصد

برآمد ... اطاعت یوسف شاه پیچید و یوسف شاه بر سر ایشان

و ... خان که باعتماد مبارزت سردار شده بود بقتل سید یوسف خان

امان طلبیده ببیرون رفت و سید مبارک بحکومت برنشست و بعد چندگاه

یوسف خان بموجب کتابتهای کشمیریان از قصد کشمیر نمود و سید مبارک

او را هزیمت داد و یوسف خان بکوهستانهای اطراف ... و سید مبارک

در فروزی

[illegible] وقتی دیگر چکان اتفاق کرده یوسف خان را طلبیدند
[illegible] این خبر اضطراب نموده کس را پیش یوسف خان فرستاد
[illegible] که چون شما [illegible] حقیقت [illegible] ما از عمل خود دست باز داشتیم یوسف خان
قبول نمود [illegible] این خبر سید [illegible] کشمیریان بلوه کرده سر آمد متکالات بود
یوسف خان همه از در برگشته پیش سید یوسف خان که از قدیمی ملازمان
حضرت اکبر پادشاهی بود به لاهور آمد باتفاق سید یوسف خان
و راجه مانسنگه که الآن کلانتر امرای جلیل القدر و سپاه [illegible] راجها
که در خدمت بندگان حضرت اند و ست [illegible] بر آمده ملازمت بندگان
حضرت استسعاد یافت و در سنه [illegible] و تسعمایه یوسف خان با نوکر
سید یوسف خان و راجه مانسنگه بتسخیر کشمیر رخصت یافته و در کشمیر در آمد
باتفاق جمیع کشمیریان مقابل بر آمد بر کنار بهت منزل گرفت بعد چند روز
جنگی صعب روی داده آخر بامداد و عنایت بندگان حضرت نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم دولت یوسف خان وزید و لوهر دستگیر شد بعضی را میل در چشم
کشیده و بعضی اقارب و دیگران نیز بسزا رسانید چون یوسف خان خاطر از دشمنان
جمع کرد ولایت کشمیر را با امرا قسمت نموده باقی را در خالصه خود نگاه داشت

تسخیر شامین و ترسیما سر بندگان حضرت از فتح کابل مراجعت [illegible]
بکشمیر فرستادند یوسف خان باستقبال ایلچیان شتافته [illegible]
تسلیم کرده ایلچیان را در شهر در آورد و در بستر خود [illegible] خان را
روانه ملازمت کرد اتفاقا حیدر خان یکسال در خدمت بود [illegible]
کشمیری که عمده فضلای کشمیر بود و بعنوان مشیخت اتیان [illegible]
و در سنه اثنین و تسعین بعد [illegible] بیوسف خان بشرف عتبه بوس
سرافراز آمده وقتی که بندگان حضرت متوجه لاهور شدند یعقوب بیوسف
که حضرت را اراده آمدن بکشمیر است بود [illegible] خان قرار داده بود [illegible]
درین اثنا خبر رسید که حکیم علی [illegible] از نزد بندگان حضرت بمهر گرد
آمده بکشمیر است رسیده یوسف خان باستقبال شتافته خلعت بادشاهی که حکیم
علی برای او برده بود پوشیده رسم عبودیت بجا آورد بعزم مصمم خواست که متوجه
درگاه شود کشمیریان که یعقوب [illegible] را با خود داده این عزیمت باز داشتند و قرار دادند
که اگر وی قصد درگاه نماید او را بقتل آورده یعقوب را بجای او حکومت
بردارند یوسف خان از ترس جان عزیمت را تعویق انداخته حکیم علی را
رخصت نمود بندگان حضرت میرزا شاهرخ و شاه قلیخان [illegible] را بکومک

نیز نام

[illegible] تعیین فرمودند که کشمیریان از عاقبت اندیشی با [illegible]

[illegible] ساختند یوسف چون ملاحظه کرد که قصور دارد از لشکر

[illegible] ملتجی است با شاه قاسم میرزا که آمده مصالحه نمودند [illegible]

[illegible] دولت قاهره بقصد تسخیر توجه [illegible]

هر سال مبلغی معین بخزانه عالی و اهل سازند [illegible]

[illegible] قرار صلح از آنجا مراجعت [illegible]

یوسف خان نیز همراه او آمده بآستان بوسی مستسعد یافت و مدتی در خدمت

[illegible] حیات سپرد — همسایگی درین گرد خون آمدند

چون نرگس که میهمان آمدند — [illegible] اندک و میهمان عیشها

خورده و همچنان برقرار — و امروز آن مملکت تمام در

تصرف بندهای این دولت روز افزون است

چنین آورده اند که در عهد دولت مبارکشاه در ایام [illegible] علی خضر خان که

پادشاه دهلی بود [illegible] خانخانان حاکم و ضابط ملتان بود چون پادشاهی

خاندان مبارکشاه خلل پذیرفت [illegible] خان [illegible] که از قوم لنگاه بود

امیر محمد [illegible] بیرون کرده به ملتان آمد [illegible]

و شد [illegible] خطاب کرد [illegible]

و مردان و [illegible] را گرد آورد و هیچ کس [illegible]

و رفت به تخت [illegible] احمد ولی شورش میرانی کرد [illegible]

و بر تخت پادشاهی در سنه احد و اربعین و ثمانمائه بود [illegible]

سلطان قطب‌الدین محمود مدت پادشاهی [illegible] سال بود [illegible]

[illegible] بر تخت سلطنت ملتان نشست [illegible]

[illegible] محمود شاه [illegible]

[illegible] هر کسی [illegible]

تاریخ [illegible] ثمانمائه رحلت کرد پادشاهی سلطان [illegible] الدین

سلطان محمود ملتان شانزده سال بود و بعد از وی پسر او

بر تخت نشست وی مردی حلیم و کریم و خوش باش [illegible] بود

[illegible] بود مدت سلطنت او سی سال است بعد از وی پسر وی

پادشاه ملتان شد وی نیز مردی صالح و نیکنام و [illegible]

بود در سنه احدی و ثلثین و تسعمایه رحلت کرد و مدت پادشاهی

[illegible]

[illegible] ابوسعید میرزا برادر [illegible] سلطان حسین میرزا

[illegible] نوشته [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] بعد [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] پادشاهی کرده و در دست بنده ظهیرالدین محمد بابر [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] تیمور [illegible] سلاطین [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible]

نوشته و اختلاف [illegible] تحریر شد

تم تم

تم

تم

[illegible]

قیمت عادله [illegible]
معروض شد

[illegible]